

مرطب لبس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را با شرف معاصین هدایت میجانوده
 و مریدان کوئی گمراهی را با قرص سفوفات رافت رهبری مداوی ساختہ و زاعنی
 خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم نیز بر کمال اصحاب
 او که متابعت او را چون سستہ ضروریہ بر خود لازم می انگاشتند و در درون ج و اجرا
 دین متین و جان مال را رومی با خند و دانانکه از قانون احکامش سرنانی ساختند از
 اعمال بدیکه عبارت از قتل و زجر و تونج و حبس است سزانش فرمودند و گویی که از حرکت
 و سکنت نفسانی و شومی طبع انحراف در زیدند مکافات اعمال در دادند و در هیچ تان
 و تبع تابعین او با بر حیرت العینی و آله الامجاد اما بعد میگوید بنده نادان سپیدان
 غلام مرضی ابن خلاصه الاطباء زبده الحکما نعمان عهده اسطوخسرو عظیمیوس و ران
 جالینوس زمان حکیم محمد صا و قلعی بنی ان غفر الله لهما که جناب والید با جدم و محصور
 بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه سفرد و مرکبه برای اتمام کتابت کوه تالیف
 میفرموده بودند و دهمواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست و دهن کتاب مرسوم
 مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علل ج باشد لیکن چون فرصت دست
 و پیغام اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب قهاسی از مکن خفا جلوه گاه ظهور یافت
 چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده افاق بخندست سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
 که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فائده میماند باید که هنگام بهر سیدن فرصت
 و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکنت بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
 مرقوم بر خلق الله فواید و منافع بردارند و این کتاب تمام و کامل گردود تا صوابه اجرا نزد
 پرتاسه اعمال من نوشت گردانند و پس ارشاد و سر سر شد و جناب ممدوح را وسیله تاج خود نمودند

است کمال آن را مقدم بر ماکول مشرب خود نگاشته و هواد و هوای یکدسته و موافق
 مسود و جناب ممدوح بی کلم و کاست ترتیب داده و در نوم و قیظ و زمین خیال توجه بودم و حتی
 اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود و تقدیم با حفظ و اتمام و در صورت مرض و چو چنان
 باله و انگاه ششم و هفتم که ترتیب کتابی بر سر یکت ارشاد جناب غفران یا با بسن نامی
 در سن که از اردو و صد و هفتاد و نه هجری نبوی با انجام رسید و این مجموعه نافه که تاریخ آهش
 مخازن التعليم است از سن ناخیر با ختام گرایید و بدین و در آن کنون شروع در کتاب بیژر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین فی الصلوة علی رسول محمد و آل و صحابه جمیعین اما بعد چنین بگوید عاصمی شمع
 صادق علیخان بن اشرف الکمل حکیم محمد شرفیخان غفر الله له چون ماکول و
 طبوس و سایر حوائج ضروریه انسان صنایع است و در تحصیل امور معیشت اکثر افراد بشر
 را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر سفر بنویسد
 علاج امراض بطریق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافران و استرداد
 صحت و زایل شدن ایشان بود و باشد تا لایف نماید که با وجود و جازت لفظ بر زبده اقا و ایل حکمای
 عظام و ابلجائی کرام محتوی باشد بعنوان عنایت از روی در اندک مدتی در ملک تخریر کشید
 و چون این رساله که سببی به زرا و غریب است صورت اتمام پذیرفت تاریخ آهش همدک
 عقل این بجد خوان همچون زرا و غریب گفت و هر یه بارگاه جهان ثانی نمود که چرخ جهانگرد
 با خبر از آن دیده و جهان گردیده و تلاش در جهان ندیده و حاکم طی از نه منجائی آواز و سخاوتش
 روز نامه سخائی خود را طی کرده از نه نهایت شرم آواره و بادیه عدم گردیده از حیرت مشغول
 انورش که در گوش عقل فعال است نیز علم از خطوط شعاعی نیچیر بر رو گرفته و از کیفیت رسائی

که بر قبول بروجات این محقر نگذرد و خطای که درین آن راه یافته باشد بذیل عنو
 به شوند و اصلاح آن گوشت و الدلی التوفیق و این رساله تلخیص چهار منزل است منزل اول
 قواعد هر و جز طب منزل دوم در ادویه اغذیه فرد منزل سوم در معالجات امراض
 منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر و جز طب آن تلخیص یک
 میل و در رفیق و یک مقام میل در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علیت که احوال
 بدن انسان با و معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله است و از آنکه کنند
 و آن هر دو قسم است علمی و عملی را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظر است علمی نیست
 که در فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم با روح که شده اند و علمی آنست که در دانستن
 اموری چند با بیان کیفیت عمل اگر چه عمل نکرده باشی چنانچه علم با آنکه در او ارم حاره و متبدل
 رواع و در تزیید مرخیات بار و اواع و در انتها صرف مرخیات محله و در انخطاط محملات و غیره
 استعمال میکنند رفیق اول در قواعد جز علمی و آن مثل بر چهار طریق است طریق
 اول در امور طبیعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در
 اسباب طریق چهارم در دلائل طریق اول در امور طبیعی و آن هفت اندازگان
 اثریه اختلاط اعضا ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته میشود فرسخ اول
 در ارکان و آن اجزای بسیطه اند که اجزای اولی اند و بدن اومی را و غیر آن را و مراد از بسیط
 اینجا نیست که منتسم نشود با جسام مختلفه الصور و ابطال تع و آن بر مذ هب حق چهار اند
 اول نارنجی آتش و طبع او گرم و خشک است و قائده آن در مرکبات انضاج
 تنفید هوا و تلطیف و کسر برودت و اوارض مکان و تحت فلک قمر است و دوم هوایی
 باد و مزاج او گرم و تر است و قائده آتش تخفیف و تحلیل و تخلف و مکان او تحت نارس

الاعمال
 بافت اند

و این هوا که سرد محسوس میشود بنا بر اختلاف اجزای مایمی و ارضی است سووم یا یعنی آب آن
 سرد تر است فائده آن سهل قبول اشکال در ترک آنست و مکان اود زیر هواست و
 بالائی زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات یا باعث تاثیر کو اکس آب اندرون زمین آمد
 و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد خشک است
 و فائده آن آنست که در خط اشکال است و مکانش زیر آب فرسخ دوم در مزاج
 و آن کیفیت است طوره توسط در کیفیات اربعه که از استخراج عناصر فعل انفصال هر واحد و
 آنکس احدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم است یکی معتدل مزاجی او است
 که داده شود و مرکب از کیفیات عناصر حقه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل یعنی
 عدلی فی القسمة است و بجهت غنة او اربعین است و این سنی جمیع مرکبات معتدل اند و دوم
 خارج از این اعتدال او آنست که چنین نباشد و سو و مزاج عبارت
 از این است و این نیز بر دو قسم است یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد و آن چهار است
 حار بار و طیب یا سرد و آنکه مائل بکثرت و کیفیت باشد و آن نیز چهار است حار و طیب یا سرد
 و طیب یا سرد و این هر یک از این اقسام سانی بود یا مادی سانی است که با و خلط غالب باشد
 مادی آنست که باشد با و خلط غالب باشد آنکه از اقسام شش در دو در سیدی مذکور است و سنی
 در اخلاط و آن جسمی است و طیب یا مائل بآل یا الطبع که تنفیر میشود و صورت کیلوس اول سبوی او
 در جگر و طبع و اخراج تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضای شود
 چهار با نفع میابد اول در معده مثل شک تخمین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بران
 است دوم در جگر که خلط کیلوس صورت خود گذارشته تحیل بصورت اخلاط و جزو
 پس آنچه طانی است مانند کف صفر است آنچه را سب است سو و او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

مخازن سبیل
 در جگر و طبع و اخراج تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضای شود
 چهار با نفع میابد اول در معده مثل شک تخمین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بران
 است دوم در جگر که خلط کیلوس صورت خود گذارشته تحیل بصورت اخلاط و جزو
 پس آنچه طانی است مانند کف صفر است آنچه را سب است سو و او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

در جگر و طبع و اخراج تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضای شود
 چهار با نفع میابد اول در معده مثل شک تخمین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بران
 است دوم در جگر که خلط کیلوس صورت خود گذارشته تحیل بصورت اخلاط و جزو
 پس آنچه طانی است مانند کف صفر است آنچه را سب است سو و او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

در جگر و طبع و اخراج تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضای شود
 چهار با نفع میابد اول در معده مثل شک تخمین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بران
 است دوم در جگر که خلط کیلوس صورت خود گذارشته تحیل بصورت اخلاط و جزو
 پس آنچه طانی است مانند کف صفر است آنچه را سب است سو و او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

خون است و اگر تضییع یافته نباشد بلغم بود و فضل این بول است سوم در عروق که در اینجا
 اخلاط متخیل بر طوبت ثانیه میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضاست که مربوط باشد
 بصورت و هیئت اعضا متخیل میشود و فضل این هر دو هضم عرق و روح است و این هر سه
 هضم سی که میوس است و آن چارست اول دم یعنی خون دآن گرم و تر است دوم
 بلغم دآن سرد و تر است سوم صفرا دآن گرم و خشک است چهارم سودا دآن
 سرد و خشک است و هر دو اخلاط از اربعه طبعی بود و غیر طبعی از بیضی است که در جگر
 پیدا شود و نافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد سیکی آنکه سرخ رنگ بود
 و ویکم آنکه بوی متفن و بوی ترش مانند آن ندارد و عدیم الرایحه نبود سیوم آنکه متبل
 قوام باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد و بهترین اخلاط غلظت و قاطعه آن تغذیه
 بدن نماید یا با اخلاط تو لید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق
 دیگر میگذرات نشد بلکه هر یک علیحدہ علیحدہ موجود اند از انجیت است که هر خلط با دو میخمس خود
 مستقر میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بدو قسم است طبعی و غیر طبعی
 دو صفت دارد یکی آنکه طعم او امل بشیرینی باشد و او قریب الاستحالة بود بخون و ویکم آنکه
 مستعمل القوام بود قاطعه او آنست که بوقت خدان غلظت منخون شده بدل با تخیل
 گردد و مفاسل را تر و در غذای یعنی اعضا مانند دایغ و شلخ داخل گردد و غیر طبعی
 من جهت طعم چهارست مالح و حاض و عقیص و لطف صاحب فالو نیزه جلونیز ذکر کرد
 و این بسبب آنست که قدی خون بود یا بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک است قریب بطبع صفرا
 مالح آنست که صفرا میخترقه یا بلغم امیز و حاض یعنی ترش آنست که حرارت نمیدهد بلغم
 از کند این مائل به برودت و یوست بود عقیص یعنی زحمت آنست که قدری امیز و بلغم

و مایل به برودت و یوست باشد قهقهه یعنی بی فروغ است که جسم مایه در آن غالب باشد و در قریب
 اقسام است بنسبت قوام پنج هست مایه روزجایی و جسمی و تخاطمی و خام نیز که بارترین
 مایه گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در مایه مانده باشد زجاجی گویند و اگر طریقت تجلیل رفت باشد
 جستی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلافات او محسوس بود و مخاطمی گویند و الا خام صغیر او و دیگر
 بود و غیر طبیعی طبعی است صفت و اندکی آنکه امر ناصح بود یعنی سرخ مایل به برودی باشد و میم
 آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب
 در سالک فنیقه گذریابد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره با معاریز رود و اگر
 بر شتر زخیر دار کند و غیر طبیعی پنج قسم است مره صغیر و مجتهد و محترق و کراتی و زنجاری و قرو صغیر
 آنست که رطوبت رقیق با صغیر آسیند و مجتهد آنست که رطوبت غلیظ با دی آسیند و محترق
 آنست که صغیرائی غیر طبیعی با اندکی سودای محترق آسیند و کراتی و زنجاری آنست که بعضی
 از صغیرائی طبیعی فی نفسه محترق شود و مختلف شود با جستی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری اکثر
 و اقوی است از کراتی و این هر دو مشابه جموم حاده اند و در حده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم
 طبیعی و غیر طبیعی طبیعی در وی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جز به متغذی گردد
 و در غذای اعضا صلبه مانند استخوان اصل شود و از محال به فهم معده ریزد تا آدی را برگرشانی
 خبردار کند غیر طبیعی محترق است از هر خطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط حدث
 مرض بود و فرسخ چهارم در اعضا و آن اجسام کشیف اند که متولد میشوند
 از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مفسد و مرکب مفسد را بسیط نیز گویند
 و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جز محسوس که او را جز گفته میشود اگر از عضو گرفته شود
 مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بجلات آن مفرد چون عظم غضروف و رباط

و غلبه و تر و غشا و شرمین و او در دو لحم و لحم و سمن و از اینها از منی متولد میشود مگر لحم و سمن و
سمن لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و پیوسته است و لحم سمن از اینها
و در سمن خون متولد میشود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضا مرکب از اعضا
رطوبه اند که بعد از قوای ضروری است یا بحسب بقا شخص یا بحسب بقا نوع اما بحسب بقای
شخص سه اند اول قلب که آن بعد از قوت حیوانی است و خدمت میکند او را شریانین
که روح حیوانی را که باعث حیات است از قلب بجمع بدن میرساند و همچنین ماغ و آن بعد از
قوت نفسانی است و خدمت میکند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس حرکت
است بجمع بدن میرساند و سیم که بعد از آن بعد از قوت طبیعی است و خدمت میکند او را ریه
که ریه طبیعی را که باعث تنفس است بجمع بدن میرساند اما بحسب بقا نوع این
سه عضو که در بعضی چهارم که آئین است و آن محل نشخوار است و فرسخ پنجم در اوج
و آن جسم طیف بنی است که سبب نشخوار و این است که در شکم شود و از شکم اخلاط نمود و باخراجه
ای که از جوی منشق چنانچه پیدا میشود و بعضی از کثافت آن فائده او آنست که در
قوتی باشد تا که مقل شود و قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل بر او قوت ضرر است
و اجب است که باشد اصفان ارفع رسانند اصفان قوی تر سرخ ششم در قوت
و آن نزد اجابا فعل حیوانی است که بعد از مزاج حادث شود و بر قسم است طبیعی و نفسانی
و حیوانی طبیعی بر دو قسم است یکی آنکه منصرف باشد از غذا با قوت تقریبی بر اجابا شخص
دوم آنکه منصرف باشد از بقا نوع اما اول نیز بر دو قسم است غافیه نامیه غافیه است که
از عمل با قوت از اشیا بنگردد و از تبدیل تا قلیل شود و نامیه است که بعد از عمل غافیه باز میکند
در طول و عرض و من جسم پنجم طبیعی و فعل این قوت بعد از مزاج و در توانی نیز بر دو قسم است

یکی سوله و دوم منوره اما سوله نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مردوزن از غلط
محمود و جوهری را و این قوت از این مناره قوت برجم میکند و دوم آنکه تیار کند هر چیزی را در جم
برای استعداده و صورت حد و مخصوص این قوت از این مناره صاحب منی در جم میرود و صورت قوتی است
در جم می پوشاند هر چیزی را و صورت عضوی که مقتضای نوع صاحب منی باشد اما قوت نفسانی
دو قسم است محرکه و در که اما محرکه بر دو قسم است یکی باعث بر حرکت از اشوقیه گویند و دوم فاعل
بر حرکت از افاعله گویند اما اشوقیه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بنوی چیزی نافه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این
و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه آن
متشخ شود عقل پس تنقبض شود و عضو یا ترخی شود و عقل پس منبسط شود و عضو اما در که بر دو
قسم است یکی در که در ظاهر که خارج و داغ است و دوم در باطن اما در که ظاهر که آن مانع
جاسوس است برای در که باطن پنج اند حس بصرو شمع و بوی و ذوق و لمس اما حس بصیرت
آن در قاطع صلیبی است که در قوت است در میان عصبین که از مقدمه داغ بالاتر از عصبین آن
شاهبتین بسیرتانه بر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ است و ادراک صوت میکند و قوت شم
مکان آن در عصبین زائده ترین شاهبتین بسیرتانه است که از مقدمه داغ میریزد و این قوت
ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او در عصب مفروشه است در جرم زبان این قوت
بسبب رطوبت لایه غم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جل و اکثر گوشت که زیر است
است و این قوت ادراک لموسات میکند اما در که باطنه بر مذهب حکما پنج اند حس مشترک و خیال
و دهم حافظه و تصرفه حس مشترک ادراک میکند صور جزئی که محسوس اند یا دراک حواس ظاهره

درک احساس ظاهر و تصور گویند و درک احساس باطن را معانی و دماغ سبط
 مقدم و اوسط و موخر بطن قسم است اول و اوسط و موخر و مکان او ادا
 بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه میدارد و صور محسوسا
 حس مشترک را در مکان او و موخر بطن مقدم دماغ است اما و بهم قوتی است درک احوال
 جزئی که فاعل است با صور جزئی مانند موافقت و مخالفت و صفات
 و مکانش بطن آخر بطن اوسط و دماغ است اما حافظه خزانه و بهم است و مکان در
 دماغ است اما متصرفه قوتی است که تصرف میکند در صور محسوسه مخزنه در خیال
 جزئی مخزنه در حافظه ترکیب تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعضی صور
 صورت کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً که دو سر دارد و دوم آنکه تفصیل کند بعضی
 مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر است و آنکه چهار قسم در مطولات مذکور است و مکان
 بطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی است که تیار میکند اعضا را برای قبول
 انسانی و مبدأ حرکت قلب و شرايين است فرسخ هفتم در افعال و آن دو قسم
 یکی مفرد و آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب اساک و دوم مرکب و آنست که ما
 شود بدو قوت یا زیاد مانند ازاد که از جاذبه طبیعی مدی و از دافعه ارادی که در عضله
 ازاد است حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت
 مرض صحت حالتی است بدن انسان را که بسبب آن آن حالت جاری شوند و اینها
 بدنی که طبعی و انسانی و حیوانی اند بر مجرای طبیعی مرض حالتیست که بسبب ذات آرا
 افعال را ضرر و عام است که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا بعضی آن ضرر فعلی است
 است تغییر نقصان بطلان و مرض بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که مرضی

درک احساس ظاهر و تصور گویند و درک احساس باطن را معانی و دماغ سبط
 مقدم و اوسط و موخر بطن قسم است اول و اوسط و موخر و مکان او ادا
 بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه میدارد و صور محسوسا
 حس مشترک را در مکان او و موخر بطن مقدم دماغ است اما و بهم قوتی است درک احوال
 جزئی که فاعل است با صور جزئی مانند موافقت و مخالفت و صفات
 و مکانش بطن آخر بطن اوسط و دماغ است اما حافظه خزانه و بهم است و مکان در
 دماغ است اما متصرفه قوتی است که تصرف میکند در صور محسوسه مخزنه در خیال
 جزئی مخزنه در حافظه ترکیب تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعضی صور
 صورت کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً که دو سر دارد و دوم آنکه تفصیل کند بعضی
 مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر است و آنکه چهار قسم در مطولات مذکور است و مکان
 بطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی است که تیار میکند اعضا را برای قبول
 انسانی و مبدأ حرکت قلب و شرايين است فرسخ هفتم در افعال و آن دو قسم
 یکی مفرد و آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب اساک و دوم مرکب و آنست که ما
 شود بدو قوت یا زیاد مانند ازاد که از جاذبه طبیعی مدی و از دافعه ارادی که در عضله
 ازاد است حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت
 مرض صحت حالتی است بدن انسان را که بسبب آن آن حالت جاری شوند و اینها
 بدنی که طبعی و انسانی و حیوانی اند بر مجرای طبیعی مرض حالتیست که بسبب ذات آرا
 افعال را ضرر و عام است که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا بعضی آن ضرر فعلی است
 است تغییر نقصان بطلان و مرض بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که مرضی

شد و آن بر سه قسم است شو و مزاج و مرض ترکیب و تفرق اتصال شو و مزاج آنست که
 ۱. مرض عارض شود باعضاء منفرده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض
 و تفرق الاتصال آنست که بهر دو ادعا عارض شود شو و مزاج بر دو قسم است
 مفرد و مرکب مفرد چهار قسم است حار یا سرد و رطب یا یابس مرکب نیز چهار قسم است
 حار رطب یا یابس یا سرد رطب یا سرد یابس و هر یک از این هشت قسم با ساج
 و دیانادی بود آرد و یا مجاور بقصص عضو بود یا داخل در نافه و این مدخل یا مورد بود یا غیر
 و در کم عضوان ماده را نشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم است امراض خلقت
 امراض مقدار امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم است یک
 راض شکل مانند سرکه پهن باشد و دوم امراض مجاری مانند کشاده شدن ثقبه غبیه
 موصم امراض تجالین مانند تساع کسبه انشین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ماست
 مده امراض مقدار دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند قطر زبان و مگر نکه کم شود
 ندره ال مفراط امراض عدد نیز بر دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند صبح زان
 و مگر آنکه مقصان باشند مانند نقصان صبح امراض وضع مانند زوال اعضا از مکان
 غلبه و غیر غلبه اما تفرق اتصال مختلف میباشد هم آن باختلاف محل آنکه در جاذبه
 و خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم بود قرحه گویند
 بین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک با اسم مخصوص است
 و را که در قلب جراحت رسد میرود و اما مرض مرکب آنست که عاوت شود از اجتماع امراض
 و احکامه ادراک خاص و علاج خاص باشد مانند درم مرض یا اصلی باشد یا شرکی که نام
 لی باشد پس متلف میشود و حال شرکی در قوت وضع سبب اختلاف حال اصلی و منفرد

میباشد که هر قدر دماغی و هر مرض که مشتق میشود بصفت براسه او چهار زمانه است یکی
ابتداء و یکی آنست که ظاهر میشود و یکی مرض دوم تزیید و یکی آنست که ظاهر شود و در
قلبه مرض نهفته بوقت سوم وقت آنها و آن زمانه است که باشد و یکی مرض بعد از و یا در
بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و یکی آنست که ظاهر میشود و یکی مرض
طریق سوم در اسباب و او نزدیک ارباب آنست که باشد اول پس واجب شود دانان
حالتی از احوال بدن انسان با ثبات آن حالت و بهر یک از این احوال سه اسباب است
در هر یک سبب یا غیره یعنی باشد از بادوی گویند ریاحینی باشد پس اگر واجب کنند آن سبب
حالت را بغیر واسطه آنرا و حاصله گویند و اگر واجب کنند آن حالت را بواسطه آنرا است
گویند و اسباب بادوی صحت مثل خبر خوش کنند و سالبه مانند نضج تام و حاصله
است ال مزاج و ترکیب و اسباب بادوی مرض مانند حرارت شمس سالبه مانند امتلا
برای جمعی و حاصله چون عفونت برآمده فعل سبب بالذات و مقتضا طبیعت او باشد مانند تبر
آب سرد یا آلودگی مانند تخمین و بختن حرارت و بهر سبب فزوری بود یا غیر فزوری ضروری آنست
که انسان را بدین وجود ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و فساد طبیعت باشد و گاه غیر
مضاد و اسباب ضروری را لا استقرارش است یکی مبادی احتیاج بدان بر اثر روح و تعدیل روح
بود باشتقاق و اخراج فساد محتمل و فساد نفس مانند حال شک استخوان و بهترین مبادی آنست
که معتدل باشد و از تنبیه و دماغ از انحراف بقول رویه و انحراف نسیان و انحراف آب متغیر و متزن
جیف و از معادن رویه و آنجا رغبته خالی باشد و میان بقوت و جبران محسوس نباشد که آنکه و یا
بود و همچنین مبادی حافظه صحت حاصله و محدث صحت زایل بود و اگر متغیر شود با انحطاط اشیای مذکور
حافظه مرض محدث او باشد و تغیر است مبادی طبیعی بود یا غیر طبیعی یا غیر مضاد

در این

ابواب
مذکور
بهمی

و با مشا و طبیعت و تغذیرات طبیعی تغذیرات شعلی بود که آن بریح و صیف خریف و شتاء است
بریح نزد اطباء آنست که در اشجار و شکوفه در ثمار نشود و ظاهر شود و موسم بهار عبارت از آنست
و از معتدل و صبح فصول است صیف آنست که گرما در غلبه کند و مزاج آن جاریا است
خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بابد یا بشت
و این بدترین فصول است شتاء آنست که سردی در آن غالب شود و مزاج آن بابد و طبیعت
فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسطیج خود را و ذایل میکند امراض مضاد طبع خود را
تغذیرات غیبی که مضاد طبیعت بود یا آن سباب سما بود یا آن سباب ارضی اما سباب
سما و چنانکه گرمی در هوا میشود وقت جمع شدن بسیار سازگار بزرگ درخشد و بافتاب اما سباب
ارضی بسبب خندان ساکن میباشد مختلف میشود ساکن با سبب دمی و دوری از خط استوا
و بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن اما تغذیرات مضاد مجری طبعی مانند است
دوم از سه ضروریه یا کول و مشرب است هر چیز که وارد بدن میشود بعد از انفال از حرارت بدن
تأثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوا که صرف بود یا غذا که صرف بود یا دوا که خاصیت یا غذا
دوای یا دوائی یا خاصیت یا غذائے دوا یا خاصیت یا غذای دوائی ذمی یا خاصیت و وای
صرف آنست که فقط بحقیقت فراجی تأثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط باده
تأثیر کند و خاصیت آنست که فقط بصورت نوعی تأثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
باشد مانند فادره و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دوا معتدل بود یا غیر
معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد و چنانچه در فرغ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
بیانش می آید و غذا منقسم میشود به سه قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین در قسم است
صلح الکیموس یا فاسد الکیموس هر یک ازین کثیر غذا بود یا قلیل غذا یا متوسط غذا غلیظ

آنست که خون غلیظ از او پیدا شود و لطیف بر خلاف آن متوسط بین این صحاح الکیوم
 آنست که خون نیک از او حاصل شود و فاسد الکیوم حسن خلاف آن که شیر القز آنست که
 خون بسیار از او پیدا شود و قلیل الغذا بر خلاف آن متوسط بین این اما شرب اگر شراب
 باشد و اگر آن ترک کرد و میخورد شراب آن از جمله گناه کبائرست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن
 نمیشود لیکن استعمال کرده میشود و بر آنچه فرمودیم از آن ترقیق غذاست دوم طنج غذا و سوم
 غذاست که آنرا در مجاری خفیه میرساند سوم از سه ضروریه حرکت و سکون بدن است
 ششم میشود حرکت بنشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت بطو اما سریع قوی قلیل گرم
 سیکند بدن از زیاد از آنچه تحلیل میکند بطی ضعیف کثیر بطور و افرات حرکت سکون بدن
 و سکون ماعون بر معصمت و حرکت بر اخراج چارم از سه ضروریه حرکت سکون نفسانی است
 حرکات نفسانی را عرض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس حرکت روح قلبی که
 قوت حیوانی است یا بسوی خارج بدن فته چنانچه و غضب یا بسوی بیابودی خارج اندک
 اندک چنانچه در فرج و لذت میباشد و یا بسوی داخل فته چنانچه و فرغ یا اندک اندک چنانچه در
 یا بسوی داخل و خارج چنانچه در بحالت میباشد و این تعبیر اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج
 و سردی داخل اگر داخل میشود گرمی داخل میباشد و سردی خارج و مفرط از این قائل است و افرات سکون
 نفسی مبرود بسلامت پنجم از سه ضروریه مطلقه است در خواب سوج و قوی حرارت غریزی بر
 و خشم اندر دل بدن مبرود و خواب بر جلا بدن سرد و خفت است بر غذا و غلط است و تمام اما کند بر
 نوم در ناروی است و هرگاه عادت شود بر بیدار شدن نماند اما بعد از استیلا و استیلا بر حاکم موجب
 طعامت بر سبب و تکامل میان نوم و نظیر نیست ششم از سه ضروریه تنفرغ و احتیاج
 معتدل از هر دو حافظت است و افرات استفرغ بدن اشتک سر میکند و افرات احتیاج

دولت
 سکون بدن
 حرکت بدن
 نفسانی

نوم

احتیاج

موجب سد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست
مانند اندامان و قشر و دریل نافع است استفا و دریل را و مانند الیدن روغنهای محلوله نافع است
و مانند پاشیدن آب سفید و نافع غشی است و اما اسباب مضاد و مجری طبعی مانند غرق و
قطع سیف و استعمال سموم است و اسباب یک نسبت اسباب مذکور هر چند اند بعضی از آن سبب
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه سخته از داخل خارج بدن خوردن
غذای معتدل و اعتدال و عفونت و کثافت و بعضی سبب و اندامان کل سخت اند و هر یک با فراط
باشند و فاجبت غلط استعمال اغذیه ادویه سبب و از داخل خارج بعضی سبب اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل خارج و حمام مرطبه و عبت و کثرت غذا و اجتناب محملات و استفرغ غلط
بجفت و بعضی تحف اند مانند استعمال محملات با فراط و داخل خارج و بند نمودن غذا
از عضو استعمال اغذیه ادویه بی فقه از داخل خارج نیست اسباب سوزناک سوزد و دانسته
میشود از ترکیب سوزناک سوزد اسباب سوزناک مرکب نیز مفاسدات شکل مختصر است و در قسم
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند اسس مستطد دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبعی خارج نشود سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
عندق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال در امراض جزئی بخوبی مستبر
است طریق چهارم در دلایل او آنست که دلیل گرفته شود با در حالت بدن انسان یعنی
علامات دلالت کند بر امراض بعضی بر ترکیب علامات امراض در اجناس اندکی ماخوذ
از طس است پس طس سادی بر لاس معتدل المزاج معتدل است الا مخالف است و چون که منفعل شود
است لاس از انجست دوم ماخوذ از لحم و سیمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت سیمین و شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت سوم شحم کثرت و غلظت و جودت

و سواد دالات کند بر حرارت دیوست و اعتدال آن بر برودت و رطوبت چنانچه معلوم است
 تنفیدی رنگ دالات کند بر برودت و غلبه بلغم و حرمت آن بر حرارت و غلبه خون و رنگ
 این هر دو بر اعتدال دالات کند رنگ گندم گون دالات بر حرارت کند و زرد بر حرارت
 و غلبه سفید یا قلیت دم چنانچه در نافعین می باشد و کموت دالات بر افراده سردی سواد گشت
 بهیت اعتدال است معتدل و عروق و فلور و آن عظم تغیر اطراف فلور مفاصل دالات
 کند و اعتدال آن بر برودت ششم کیفیت افعال اعتدال است سرعت افعال از کثرت
 باشد دالات کند بر غلبه آن چنانچه افعال کامل دالات کند بر اعتدال و ناقص باطل دالات
 بر برودت و تشویش سرعت بر حرارت و بطور برودت ششم نوم و قیاس کثرت نوم دالات
 و رطوبت کند و کثرت قیاس بر حرارت دیوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فعل و سواد
 بول بر اند عروق حاد و یخ قوی است و دالات بر حرارت کند و اعتدال آن بر برودت و کثرت
 بر رطوبت و قلت آن بر دیوست و نهم افعالات نفسانی قوت و سرعت کثرت دالات بر حرارت
 و تلبه آن بر برودت و ثبات آن بر دیوست و سرعت افعال بر رطوبت و چین دالات بر برودت
 و ضعف قلب کند و حیوانی و سرعت قوت غصه جرات و کثرت سرعت و اتصال کلام
 نیز بر حرارت دالات کند و کثرت حیوانی غصه برودت اما علامات افرجه مرکبه که در
 از ترکیب علامات افرجه مفردة و اینکه مذکور شد علامات افرجه ثانی است اما علامات افرجه
 همین علامات مذکور اند که عارض می باشد و این افرجه عارضه می باشد پس اگر باشد مزاج
 مادی دالات کند بر غلبه خون فعل و حرمت و خواب حلاوت و این بطور و خورد و است
 بدن و خیل چیزها سرخ و دالات کند بر غلبه صفرا و خش و زردی رنگ و این وقتی صفرا
 و شنگه و قلیل خیل چیزها زرد و دالات کند بر غلبه بلغم سیاض لون و کثرت زرد

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت برودت بر زمین قیاس بود و حال دلالت اضواء
و معتدلهای اقسام اجناس دیگر و دنیا و دلی یکی معتدال عرضی است که اجزای مشرق
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت و
آنست که شد عرض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو شرف آنست
که اجزای بخش در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی طراوت کند و منقبض
بود معتدل و آن متوسط بود و جنس دوم کینیت قرع بخش و آن ششم است قوی بود
و معتدل قوی آنست که سخت بگوید بر آنگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی
و آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز ششم است سرع
سندل سرع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطبی و آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام بود و آن نیز ششم است
لیکن معتدل صلب آنست که فرو نشود هرگاه غمز کرد و شود سر آنگشتان و دلالت کند
بر یوست لیکن و آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز
ششم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمان سکون او کوتاه بود و دلالت کند
بر زیادتر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت و آن معتدل متوسط بود
جنس ششم طمس آنست که و آن نیز ششم است عار بار و معتدل حار آنست که وقت حرکت
گرم محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بار و و آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم باخود است از مقدار آنچه در او بود از رطوبت و آن نیز ششم است
خال و معتدل مستکی آنست که اندرون عرق رطوبت زیاد از حد معتدل محسوس شود و
کثرت خون و روح بود خالی و آن معتدل متوسط بود جنس هشتم استواء احوال

مختص

مختص

مختص

مختص

مختص

مختص

مختص

مختص

و اختلاف در آن و آن دو قسم است ستوی و مختلف ستوی آنست که اجزای که در جمیع اعضا
 بیک تیر و باشد سبب آن جن حال نبض بود مختلف بر خلاف آن و مختلف بر دو قسم است
 منتظم و غیر منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد غیر منتظم بر خلاف آن سبب آن
 افراط و ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن
 جید الوزن آنست که وزن جنس مناسب مزاج حسب نبض بود ردی الوزن ضد آنست این
 سه قسم است یکی مجاوز الوزن او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل بین صاحبش باشد
 مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب دوم متباین الوزن و آنست که چنین نبض باشد مانند
 وزن نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سوم خارج الوزن او آنست که وزن او شایع
 وزن از وزن نبض شبیه مانند نبض ترش از انواع نبض مرکب که دی همانند آنچه شهور اند
 نوشته می آید یکی از آن عظیم است و آنست که زیاده باشد بر طول عرض و شقوق دوم
 معقوف و مقابل عظیم است سوم معتدل او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
 بر عرض و شقوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل آن متوسط بود میان هر دو
 این هشت انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسایط اینها هفتم متشاری
 باشد باشد باسان متشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزا باشد شقوق و غور
 تدم تا آخر صلابت لین دلالت میکند بر درم عظیم که در عضای محسوس بود و این اکثر در آنست
 باشد هفتم موجی و آن شایع متشاری بود و اختلاف اجزا اگر آنکه لین بود گو یا موجی است که
 هم میرند بعضی بعضی و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آنکه در استفا و ذات الریه
 فالج و سکت میباشد نهم دو دیت این شایع موجی بود مگر آنکه ضعیف بود مانند حرکت کریم بسیار
 و هم نعلی است و شایع هجده دارد و ردی مگر آنکه اصغر باشد و او تر و ضعف بود مانند حرکت مورچه

و میباشد نزدیک موت یا زده هم ذنب الفاروان مانند دم موش میباشد و از دهم سلی و
آن میباشد مانند دم موش که هر دو را از اطراف گنده متقل سازند سیزدهم ذوالقشر و او
آنست که ساکن شود و فیتکه متوقع بود حرکت چهار دهم واقع فی الوسط داد آنست که حرکت
کند و فیتکه متوقع شود سکون این مجموع دلالت کند بر سوء حال مرض در بول بعدش
ساعت اعتماد بول نماید و شیخ بوعلی گفته که بعد یک ساعت تمام رنگ قوام بول تغییر یابد و در چهار
اول از دوشیخ بوعلی و سایر تا آخرین هفت اند جنس اول بولست و آن پنج قسمت است
احمر اخر اسود اینقسم اول با صفر برای او شش طبقه است اول تینی مانند آب گاه در لالت
کند بر روت و لالت صفر او دم اسرجی شبیه بولون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخ بود چهارم ناسخی شبیه بولون ناسخی و این سرخ زیاد و
از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از ناسخی بود و در این شعلع بود مانند نار و شبیه و با یک
زعفران در آن سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مائل بسرخ بود و زیاده از ناری
شبیه بشیر زعفران آئیمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت نسبت بمرتبه که قابل است و گاه
در امراض حاده بول رقیق و سفید باشد و این یکست قسمت دوم احمر برای او چهار طبقه است
اول اصعب آن اول مراتب حرمت بود که گویا منور کامل نشده باشد یک از رنگ در
دوم دردی مشابه بگل سرخ سوم احمر قانی که شدید الحرقه بود چهارم احمر قاتم که سرخی نائل
بسیاهی میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو آئیمه دلالت بر قلبه خون حرارت میکنند
و گاه بولین سرخ میباشد بسبب دی چنانچه در فالج و سوء القینه و یا بسبب دکه مقدار آن لات بولان
چنانچه در قلیح و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مرتب
آن پنج اندکی نیست شبیه رنگ پسته دوم نیلخی شبیه رنگ نیل سوم سماجی شبیه رنگ

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

آسمان هر سه دلالت بر برودت کند چهارم کراتی شبيه بزرگ کند پنجم زنجاری شبيه بزرگ
 زنگار و این سه دلالت بر احتراق شدید کننده دلیل موت باشد قسم چهارم اسود است
 اگر بسبب احتراق بود اما معتبر باشد و مقدم میباشد و اوقات راحه و اگر بسبب جمود باشد
 با کمبودت عدم راحه بود و گاهی در بحران امراض سودای و گاهی از خوردن شی حاصل نیز بود
 میباشد قسم پنجم پیش است آن و قسم ششم یکی حسی که مانند شیر میباشد دلالت کند بر غلبه بلغم
 و یا بر زرد بان شکم و یا بر زرد بان اسفکاسی دوم شفت مانند آب لالک کند یا بر قدم طبعیت
 در مایت و این بر کسیت و یا بر سه جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نفخ و
 یا بر سرد و یا بر ضعف کلیه یا بر زیادتی شرب آب و غلیظت بر کثرت اخلاط و بر عدم نفخ و یا بر
 نفخ یا بر الفجار و روم و یا بر انشعاب سرد و معتدل القوام دلالت کند بر جنس
 سیوم صفا و کدورت صافی دلالت کند بر نفخ و سکون اخلاط و کدورت بر عدم
 نفخ و بر سقوط قوت و بر دورم باطنی جنس چهارم راحه است افراط متن دلالت کند
 افراط غفونت و یا بر قروح غفنه و عدم راحه دلالت کند بر جمود و فحاجت اخلاط و گاهی
 دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نفخ حاصل الراحه بر غلبه حرارت غریبه جلوا الراحه
 بر غلبه خونس و حرلیف الراحه بر فساد صفرا جنس پنجم زهد است کثرت و کبر و بطور اشتقاق
 آن دلالت میکند بر ماده غلیظه لزج و بر کثرت ریا و امراض کرده و مانند بطول مرض میباشد
 عینش ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر زرد بان
 اعضا و یا بر استغراق فضول قبول روی اکلم او غرا و است و قلت آن دلالت کند بر زرد
 ظلم و یا بر غایت و یا بر سرد و یا بر سهال و افراط قلت بول با تحلیل خیر میسر است و یا خصل مفتقر
 حواس است و آن چیز نیست که غلط و تمیز از مایت و قاروره میباشد و طبیعی و غیر طبیعی بود

طبیعی است که از فضا خلطها که منفع میشود و بعد از منفع ظاهر گردد اگر کامل فنج است محمود و
 و الا غیر محمود و او صفت طبعی محمود است که اس ایض مستوی الا جز این مع مثل قار
 بود که حرکت داده شود و منبط و منتشر گردد و زود برست تا مثل هر اسب نشود و آن را است
 میکند بر فنج و اسب از فعل محمود برست و بعد از آن متعلق که در وسط قاره و بهیاست بقدر
 از ان خام که در فنی قاره میباشد عدم سوب دلالت کند بر عدم فنج و یا بر سده و یا بر کثرت
 ماده و سوب غیر طبعی بحسب لون چون اشقر و اسود و سوب قوام چون مناجی و شوره
 و شیشی و کرستی و نحالی و دسمی و مدی و مخاطی و رطبی و آرد و آن را سب بعد از آن متعلق بعد
 از ان خام که اگر متعلق آن سب صحیح باشد و این غیر طبعی یا از فضا خلط غیر طبعی یا
 از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کلبه بود و اگر سفید باشد از شانه و یا از خندان
 اصلی و دسمی از دویان شحم و همین و مدی از انجارد و مدی و مخاطی از خلط غلیظ و رطبی
 اگر سرخ بود از گرد باشد و اگر زرد و سفید باشد از شانه بود و بر از سند لال از ان چند و گند
 یکی لونیت لون طبعی او ضیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر جوده
 و غلبه صفرا و قلیل الناریه بر فحاجت و بریدت و بر از سفید و غلبه بلغم و یا بر سده و یا
 مراره و این مندر بقول و یرقان بود و مدی و قحی بر انفجار و بیل و اسود و خضر فحاجت
 و کراتی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متون بالوان مذکور و دوم مقدار است
 قلت بر از دلالت میکند بر قلت فعل اغذیه و یا بر تناس آن در اسعا و این خبر بر تلبه
 و یا بر ضمت و افقه کثرت بر از برای اخذ و این باشد سوم قوام است قوت آن در
 کند بر ضمت و یا بر سده و یا بر ضمت جذب و یا بر قوام و لزوم است بر از دلالت میکند بر
 لزج یا خلط لزج و یا دویان اعضا و زبدی بر ریاح و یا بسن از اوطا خلل یا بر سب اغذیه

بجانب

بر کثرت بول فضل بر آن است که سهل الخروج متشابه الاجزاء خفیف الزاریه و معتدل
 القوام معتدل القدر و معتدل الرایحه در وقت معاد بود و آواز قراقرز بدخالی باشد
 و رایحه منکر و لون منکر و آلات می کند بر موت رفیق دوم در قواعد خبر علی بقول کلی و آن درون
 قسم علم است و بدو طریق مبین است طریق اول در علم حفظ صحت
 و ملاک امر درین تبدیل سه ضرورت است و بیان کرده شد بهوار که فضل دهنتر بود و این ابد
 فرسخ بیان میکنیم فرسخ اول در تدبیر ماکول حافظ صحت را باینکه تعدیل مقدار غذا
 کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر اخذ غذا اولی و بهتر است
 و اختیار کنند نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند بشلیم گوشت گوسفند یکساله و گوساله
 و بزغاله و مرغ و کبک و بته و وز روی حصیه مرغ و حلوا که از بادام قشر و تنک ساخته باشند و
 اختیار کنند از قسم میوه با انجیر و انار و درختانار و از اغذیه و دانه احتراز کنند و بغیر از شتهای
 صادق غذا نخورند و شتوت با آنچه را دفع کنند و در صیف غذائی مایه باشد بافضل در اول یا آخر
 روز و در شتت حار بافضل در میان روز خورد و در رتبع و در خریف معتدل خورد
 و تکیه بر اقسام اغذیه مجرب طبیعت است و غذائی لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب شتهای
 بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پیرهن کردن موجب لاغری و کسستی بدن بود و
 ملاعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشتند باشد واجب است
 و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفاوی مزاج مبرور و مرطب و سبک
 سیر و قانع و بلغمی سخن و لطف و سوداوی مرطب مایل بجزارت خورد و صاحب
 سکون و دعت و معدیه ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ اکثر و در مذکلات مرافض مجربین
 گفته اند که جمیع کندیان سبک و لبن و تخم کند شیر با حوصت و تخم کند مویق با شیر و برنج و

ناکور بر کوزه اندازد بر سر آتش و بر سر فرسخ دو سوم تدبیر شراب بهترین آب مادر
 خصوصاً که بجای شنبه زین پاک یا برنگریزه او بجای شنبه شام و مشرق و مندر است
 ان علی باغل و بعد النعج و سبک وزن شیرین بود و خصوصاً قندیکه پاک شیر در شنبه بسیار
 و آب نیل و آب گنگ بجای اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خستگی
 و زیان غذا دارد و اگر غمخوار و صاحب معد و حار و نافع بود و بعد از یک ساعت از خوردن غذا
 اگر وقت شروع نهم غذاست بنوشند و جمع کنند در میان آب نه و آب چاه تا قندیکه کمی از آن
 سخته نشود از معد که این بدست و آب چشمه خلط دارد و آب کار زیاده و انسان سست
 و بعد آب کاریز آب چاه و بعد آن آب مین نساک نوشیدن آب و شراب بر نهد
 بعد از جمیع و سهل قوی و حمام و بر فواکه خصوص بطبخ ضرر دارد و عطرش یعنی از شایسته نهد
 میشود و چون شراب حرام است لهذا تدبیر شمال آن ذکر کردیم فرسخ سوم در تدبیر کرد
 سکون بدین حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است از سرخ و اوله
 بمشوم رابعه و یکی بدن پیدا کند و در قابل غذا گرداند و نشاط آورد و حرارت غریبی با
 و مفاسل را سخت او را راقوی گرداند و ریاضت مستند که مدت خویش واقع شود و نمونا
 دارد از جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند یار طب بشرطیکه بانی تدبیر سه ضرر و بیرونی
 باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول و براز خالی باشد و بعد از غذا غذا اکل
 واقع شود و در ابتدا و جمع شدید و بعد جمیع منع است و ریاضت مستند که نمونا
 صحت آنست که سرخ و متغی شود و در آن بدن و شروع شود و عرق و زبانی سیلان گردد
 سلامت افراد ریاضت است آن مجتهد طبوبات بدن و ضعف قوت بود و هر عضو یک
 او بشرط اعتدال قوی میگردد و این بر عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و النساء

همین است چنانکه یک زیاده ای کند خط قوی میاید شد قوت حافظه او چنان یک زیاده ای فکر
 نیک کند قوی گردد و مگره و تخیله او و برای هر عضو ریاضت مختصه است چنانچه بر اعضاء و اعضاء
 از دست با او بلند و بر کوشش نشینان و آوازهای لذت دهنده و برای چشم دیدن اشیا جمیل و سوار
 شدن بر اسب که بعد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه گرم میکند و
 ششها پدیدان فین را و همچنین شمع بر فتن و دو آیدن اسب با هم و حقیقت برون کی بر دیگری و تنی
 گرفتن و بازی کردن و بچه گان ریاضت بدن قوی تر است و سوار شدن بر کشتی قاصد امر است
 مزمنه مانند حمام و استسقا و مقوی معده و دهنم است و تنیان و قوی که در کشتی عارض شود در
 نفس آن عبادت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت و لک است و لایق است
 که قبل از ریاضت و لک کند پیش و تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد آن نیز و لک نمایند
 و لیکن درین دلت باید که دست را بجا می بردن با وضع مختلفه و جهات مختلفه گردانند تا اثر آن
 شایع و جاذب بر فرسخ چهارم در تیر نوم و لقیطه بهترین نوم غرق متصل معتدل المقد است
 که کم او شش زیاد و از ده ساعت باشد و عادت شود و بعد از نیم غذا و شروع آن در اخذ و در هر
 دین از یکی از ملک بطریقی یافت نشود و کسی که عادت خواب ارد بر نیم غذا قبل از اخذ و در هر
 پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن بایل شود و با جهت
 با دیر هرگاه تمام شود مضمی باز گردد و بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید غیر از آب
 ظاهر بدن او شش است فرسخ پنجم در تیر افراع و عباس اگر طبیعت مختل باشد باید که از
 شش و با و سه که با سلق در سغاناخ کثیر المقد از پنجه باشد بخوراند و شیر یا قوتم نیک طبع است خصوصا
 برای شایخ و همچنین تمیز کردن شیا و های سوله و قنهای طینه و قن کردن با دمان خصوصا
 بر وزن بادام لعل میکند شایخ را و هرگاه که بسیار کمترین باشد باید که از شرک و سماق و صبر و صبر

و قفح و مانند آن با دویه آهنا س سازند و از مستقر غلات ستاود و در حال صحت حمام در حمام
 است اما حمام بهترین حمام است که قدیم البنا عذب الماء و اسع الفضا معتدل الحرارة
 و فعل طبعی حمام سخن بسیار و طریب بسیار است آب بیت اول باد و در طریب بسیار
 بیت دوم سخن در طریب است بیت سوم سخن در صفت است و باید که در داخل حمام در
 خروج از آن بتدریج باشد و استمال حمام که با اعتدال باشد فنج و دفع فضلات و تشنج ساق و
 و همین بدن آتشاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تمکین جلد و دفع کمال و خشیت بدن
 مینماید و بسیار است در حمام غشی و در کرب و خفقان می آرد و یاس المزاج استمال آب کثیر از
 و مرطوب و بلکس صاحب استغایا که قبل از استمال آب عرق بسیار بگیرد و آفتاب کجاست
 مانند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاد شود و علامت افراط باشد
 باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام مخصوص ده شایا باید که پاره پاره باشد و غده بعد از حمام
 زوال حرارت فرو کند با اعتدال با اس سده و حمام هر ضلایه و با غری و صفت است قبول
 الریاضه بسیار کن حمام معوق و اغتسال آب سرد و سخت قوی کند بدن را و در سردی
 است که در صیف یکبار جوان حاد مزاج معتدل اللحم باشد استمال کند و صبی و شیخ و کسب که او را
 استمال و تخمه و نرله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمه های گرم مانند کبرخی لغو میسازد
 فایده تشنج و رطوبت را و فایده طریب یاس او قطع میکند و چون انس و جوج و محال را اما جماع
 جماع آنوقت کند که غذا مفهم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواش طبعیت و آتش
 تمام حاصل آید یا تخمیل یا تکلف و جماع کوی کان من جهت قلت استفرغ اقل ضرر است
 جماع زنان و من جهت حرکات تعبیه اضر است از دوا باید که از جماع پیرزن و نهان منصرف
 جائیز در رغبه و بد صورت و با کرده و از جماع زنیکه کسی از مدت با و جماع کرده باشد احتراز نماید

که اینهمه بالخاصه ضعیف میکند شهوت را و جمیع محبوب سرز میکند و با وجود کثرت استفراغ
کم ضعیف میکند و خلق زدن بالخاصه موجب غم و ضعف انداختن و شهوت بود فرسخ
ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظت لازم است که در ربیع بنا بر تقدم حفظ
استفراغ سازد و قصد یاقینی آید یا سهال بحسب حاجت مطابق عادت و تعلیل غذایان
و مطنیات و تسکینات و شراب مخمر و جاب استعمال کند و در صیفت اسالیش و
آرام لازم گیرد و از سخفات و جففات و حرکات عینقه اجتناب نماید و غذا کم خورد و غلظت
و اشرب بارد و طب اختیار کند و استفراغ یقینی کند و در خریف از جففات و کثرت جماع
دور باشد و از سردی صبح و گرمی سیانه روز خود را بگذرد و در شتاب خود را در آسما بگذرد
و پنبه دارد و پوشیده دارد و خوردن اغذیه قوی که شیر اغذا غلیظ مانند سریش اختیار کند و بخور کم بپزد
خورد و آتخام نماید و سخفات و حرکات قویه عینقه و مطنیات استعمال سازد و قصد قتی نکند
مگر سهال بوقت ضرورت بلبل آرد و فرسخ هفتم در تدبیر حوامل در وضع عمل مولود و رضاع
در وضعه اما حوامل پس قصد و حجامت و اسهال قتی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از سهل بار و مناسب بود و هر چه ضعیف
قلب و در مزلق نبین باشد بنا بر ادویه و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و شرود لیطوس حافظ
چنین بود و حامل را قبض طبیعت ندرند و از ادویه مدره و سخته و فراقه و استخام احتراز ضروری بود
و از حرکات شدید و از املاهای غذا و هیضه و غذای تیز و کج و غضب و غم و قمع و استقامت
باید و بویها سئو تیز نگا دارند و قتی و قتیان که با ایشان اقتدر قتی که بسیار نباشد بنگینند
و خوردن کلمه علی و اسهال آن برای اشتهای فاسد زنان مالم مفید بود و در حوامل
و مانند آن از اشیا حلیفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

عقارب
مستعبر

عقارب
مستعبر

زراوند قدری بپوش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شراب ریحانی ترکیب
 مفید بود و آنکه اندک خوردن آب یگرم خفشان ایشان از ازل کند و چون کوفی مانند
 آن برای ریح که در معده و معای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل در او شکم
 بزمان بختگی کردن در شکم را در میکند و تعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
 فوج را مفید بود و اگر متناطیس در دست چپ بگیرد یا بکشد بران راست بندد زن را ساز
 نریند و مشکطرا شیخ بر سیاوشان خود سیاه هر یک شش باشد پوست انسان قهنگی که
 هر یک بکشد آب جوشانند صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فوج بر روغن زیتون
 در روغن جنجیلی باله و اگر بیهوش و بیبط و مغز ساق گاو و هم اصنافه نماید بهتر باشد و آب
 نطول کند و در آن بنشانند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین
 حلیت با چند پیر سبب رافع است و از گندش دشواری و چند پیر عطسه آرد و بوقت عطسه
 و بینی بند کند و از هم سبب و استر و طرود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله را
 و آچار روز در ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است یا باید که مشکطرا شیخ بر سیاوشان
 اهل هر یک سه درم زهرس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید و و شغال در آب جوشانند
 نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه مطلق نموده بخورد و نیز کتول را ساینده
 ساخته میل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون آله را در شیر زقوم تر کرده بر دارد و در وقت
 قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و در و خرق سفید و باد شیر
 کوفته و بختی در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک تخم حنظل قسط از هر یک سه درم در یک
 بکوبد و بر نان و عانه طلا کند و از پوست مار و سر گین کبوتر و در کنداگر برین تدبیر بیرون نیاید
 می باید که قابل دست در فوج بر و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

پیچیدگی
 صبح

و این محل خطرناک بود و اگر در پیش از ولادت بایل بطرف خانه نزن شود عارضت سهولت
ولادت است و این است علاج احتباس شیه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه بزاید میباید
که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز از غذا ندهند یعنی آشش روز غذای خورد و آجودان
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته شش حبه بره پنجه در روغن زیتون
انداخته تناول نماید و اگر موسوم گریا باشد یا مزاج گرم بود و بای اجودان تخم بخیان کنند و بخیان
آب عرق عشب اعلی یا عرق گاو زبان بخورند و اکثر زمان کهمانه را در روغن بران کرده
در قنداب آینه پیخته بخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه را در روغن زرد
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن کهمانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قندار در آب حلند
قوام نمایند و همه را بیا سیرند که خوب مخلوط شود از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل ساییده مخلوط ساخته بکار برند و سیوه از تخم بادام پوسته و خرما را در جیل و کشمش و شنبه
سیخورند و در چهارم شود بای مرغ یا زرد کچتری مویک تناول نمایند و در روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و چهل روز بهین غذا اکتفا میکنند و از چیز است سرد و هوای سرد و حرارت
متعبه پرهیزی نمایند و هر روز از روغن کچد مالش میکنند و اطراف فرج بر روغن چنبلی بمانند
و در رحم که بعضی زنان را بعد از زاییدن میباشد پوست امتاس شکطرا شیخ پسیا و شان
قند سیاه کنند در عرق گاو زبان عرق عشب اعلی جوش داده صاف نموده و پیچید بود
و همچنین تخم کنان بجوشانند و بر کم رسانند و یا شیر خرثیم گرم کنند و آب برست نمایند و اگر علم نشود
کنند نیز نافع بود و سحر نوشانیدن و طبع جنازی خوراندن و بر کم رسانیدن هم مفید بود
و اگر لودیه مذکور فائز نکند قدری پوست خشک آش در آب تر کنند و بنوشانند و درین چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول در ششم بعد از آن روز ششم و سی ام و چهل و اگر موسوم گریا باشد بعد

دو سه روز غسل کردن نیز منشاء آنست که زار و اما تدریجاً مولود هیچگاه طفل تولد شود تن او را
 پدیدای سر و محفوظ و از نه عیش از شیرصل بلیسانند و آنچه با طفل مزاج است خوار او را
 ساینده از آن گشت شهادت بر که ام او می بالند و کام را بهر چیزی که بالند دردت میا
 از آن چیز ششتر نمیشود چنانچه گفته اند که فاقه بر معنی بروز ولادت پیش از آنکه شیرد
 بر که ام وی بالند و ایام حیات خود از عموم شیرد و به ولد و نه مفسر زگر و پس طفل را از کام
 آب غسل نمایند و بعد آن آب شیرین بگویند و همین مزاج است وقت غسل احتیاط کند
 در دهان و بینی و چشم زرد و وقت غسل از آن گشت خستر معطل را منفتح سازند زیرا که آن
 چنین دشوار است تیز تر نیکند و جمیع فضولات از راه بول دفع میگردد و در شیردهی
 و بعد از غسل فلوس مس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده و در ولادت
 بهشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه بدین زمانه معمول است پیش از آنکه
 شیرد و ای طین بیدهند صفت و و ای طین برگ نیم بای بزرگ با و کلبه بزکوه
 و خور و دندان دانه چکادانه گسرخ سوزینق بادیان شاسته و منفر فلوس با و ام باشد
 جو شایند و صاف نمود و میدهند و ده نافت که آنرا نال میگوند از طرف دوم با و
 و شیریه متصل میباشد و آنول چیزی گردیاد مانند رنگ جگر میباشد و شیریه شای بود
 بر همین در و ده مادی باشد میاید که آن رود و از آن گشت زرد گشت شهادت گرفته
 از طرف شیریه آن رود و را بالند تا آنچه مادی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بر
 نرم نافته بروغن گاو چرب ساخته بمیاض بکشد و چهار گشت منموم از آن آن
 بر بندند و با آن قطع کنند و پس از قط خرقه بروغن بکشد و بروغن زیت سرشته بر
 آهند و لحظه لحظه بروغن انداخته باشند تا نافت را گرم بخت کند و زوده نافت در سینه

خشک شده باشد و تا کمتر صند بر نماند و در روز دوما که ناف خشک گردد و روغن بدانی ساقند
و گاه باشد که بوقت قطع ناف در زم حادث شود و در دماغ سفید یا شغری رموت کسید
باب غلبه قلب سبز و آیک شیر نیز بنشیند و نما و کند و گاه باشد که ناف پخته شود و دیگر
کند باید که مرد و انگ و سینه و زخم را با سیا و سنگ جراحت و مانند آن ساید و بپاشند و اگر
ازین تدبیر فایده نشود طفل زیاده از دوا واه باشد اول دوا عدد و ز تو چسپانند بعد از آن اودیه
مذکوره بکار بریند و اگر نتواند پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندد و قطع سرب یا خرد
که اندا سرب سوان زده باشد یا سرب مسحق پرغوره بر روی نهادن و بصدا بسته داشتن
نفع تمام دارد و از آشپهای باوی اخرا از واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
و نگرید شیر ندهند و طفل را غنق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
ست و طفل را هر روز تدریج کنند اگر کپسیر باشد روغن گا و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
با و بماند اما تدبیر رضاع و موضع شیر مادر بهتر از همه شیر است شیر اگر از مادر باشد از
روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخص دیگر بکند و موضع از لب و
و پنج سال کمتر نبود و از وی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل است و با خلاق محمود و خوب صورت
و پستان در حجم متوسط باشد و شیر خوری نبود و موضع که شیر میدهد باید که موضع محل آن در ماه نهم
بوده باشد و کپسیر آئین باشد و بعضی برانند که شیر پس برای دختر و شیر و دختر برای پس مناسب
بود و شیر مضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و پدید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود
و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مضعه و در میان رضاعت مدت
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صبل پستان را اندکی نوشیده باشد
پس در دهن طفل به دوا و جمیع و غم و غصه و هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

مرفعه بان کنند هم با کورت بپزد و نیز مال را از بولات که بود از قو که بادام و فندق سار
و بجز شیر غلیظ باشد عطافات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بکین و آب بگرین
باشد و باز دشتن از ریاضت و آرام دادن و آدویه و اغذیه مولده و غل غلیظ خورانه
شیر را غلیظ میکند و غلاست اعتدال تمام آن است که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل ببلان شده متوقف ماند و خوردن نودری سنج باشد بگرین و برای زیاد کردن
و نیز ساق لار را با جوش شیرین بپزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرد و بنوشند
و آنچه سنی را زیاد کند شیر را نیز زیاد میکند مانند نودری سفید تخم خشک و پستان
بیش را بایستن پستان و زیاد کردن شیر ببارش بود و اگر مردانگ و دهن گاو
با سر که زیاد کرد با سر که نکند شیر را کم میکند و آدویه مرده و آب شور نو شستن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کند و اگر
سبوات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفناخ مفید بود و اگر بسبب برودت
منصف قوت جاذبه شدی باشد غذا و دمای لطیف مایل بحار است باید خورد و تخم گزنه
بود و تعلیق محاجم نامی زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر روی
اگر منفرد غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلفظ غالب باشد
و جوشت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کدورت و غلظت و جوشت شیر بود و غلظت
تنقیه غلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند قلیاضت معتدله و اغذیه طلفه و شیر
و نمادان اغذیه نوشید و فساد بوی شیر فسخ کنند بود و اگر متسا به الاجزا باشند
و معاجین انجمه بکار برند و اگر کثیر العنوه باشد که سرریاح خورد و مدت طبعی از
است و اگر غلظت از بر شیر بگریه صبر مانند آن از ششای تلخ بر پستان

بپزند و بهترین موسم از برای طبام یعنی جدا کردن طحل از شیر موسم بهار است و نزدیک به نیمه مهر
 بپزند و غذا شیر و پنیر و نان در شیر و شهد آغشته بپزند و در بند معمول است که بعد از جدا کردن
 از شیر غذای کبوتری مونگ ملایم میدهند و در تندی با خلای طفل کوشند و غسل را اشیای قوی
 شد بقا کوارت و شدیده البروت نمیدهند و خصوصیات نیز نباید داد و اگر ضرورت خصوصیات باشد
 آنوقت دهند که بعد از شیر خال باشد و عللاج شیر خواره بیشتر عللاج مرضه کنند و اگر عموماً
 غریب باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روز یک مرتبه را اسهال یابی و مانند آن عارض شود آنروز
 شیر او نهند و چون اثر بر آمدن شمایا ظاهر شود و ماغ خرگوش و چربی ماکیان برشته بپزند
 و در آن جلدی بر آیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چربیهای نرم و چوب چون چربی بط
 دوم و موصوفین بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از موضع چربی که
 سخت باز دارد و نگاهدارد و نگاهدارد و مالند تا از قلع محفوظ بماند هرگاه طفل گویا
 شود پنخ زبان باز از انگشت مالیدن عین بر فصاحت است فم صبح و شام در میان امر
 که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریح غلیظه یا طوبیت غلیظه داخل سر اطفال شود و تدریجاً
 نفخ شیون نیز حادث شود آنرا ریح بصبیان و ام بصبیان نیز گویند و معنی ام بصبیان را
 مخصوص داشته اند بصری که با تب محرق باشد هرگاه واقع شود پاهای خود را پیچیده و کف
 پاهای آن را در وقت حدوث آن باید که دست و پاهای ایشان را بپزند
 و کف دست و پاهای ایشان را بپزند و نگاهدارد که اضطراب کند و باز در آنها سخت بندند
 و جهت از آنکه نفخ و غن کل یا سکه آب نیگرم مخلوط کند و بر بدن مالند و اگر ازین تدبیر ازاله
 مرض شد بهتر است و الا بمسب حواری عللاج کنند مثلاً اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
 با شرط یا نه و در نیش طبعیت همیشه باید کرد و غذا داد و آنچه که در سر سام بزرگان مذکور است

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

باید کرد و نفع او ضعیف را خفیف دهند و اگر تشنگی بسیار باشد بعد از تسخیر بسل گرم کرکری
 لیکن ادویه قویه مثل قاریتون تریدند و کند و بندید و صبر برابر گرفته و بنویسند
 باویان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب آتش حب و شیراد مل کرد و به بندند
 و انق جبهه وار با شیراد سائید و بخوراند وین باب معجب و آرد و دود است و مضرب
 جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سودمند است
 مهر و مریانی بآنس سرخ کرده میان دو آبرو اواز پیشانی داغ نهادن نیز معرب است
 با پشک گو سفند هم داغ میکنند و خردل سائید و بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و آرد
 آوار بارید و خوف شدید و غصب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق
 آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین بر همیز از اغذیه غلیظه و بقولات آتشکشین
 و چرب و نیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود و زایل شود و عطر
 اگر سبب آن ورم حار و احمی و داغ باشد با پ حرارت بود و علاج آن بولعاج سحر کش
 و اگر سبب سردی باشد که بسوزد باید که با دوج گرفته و نیمه در مینی و مسند و کرد و گوشت
 بریان کنند و طبعی که از آن تراود در مینی چکانند و عفران و فلفل که فلفل بخور آن کنند
 عطا شش بضم نین محله ششین معجزه درم حار است که در داغ صبیان حادث شود و آن
 فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و در چشم حلقه توان در یافت
 پس تبرید و طبیب داغ از پوست کدو و خیار و زعفران و عنعن گل و قدری سرکه و زردی
 و آب کشنیز سبز و آب عنب اشعلب سبز نماید و هرگاه گرم شود و ضما را تبدیل نماید
 درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد و دلیل درست را در آب بچوشاند
 شود بر آرد و در حلاله نماید و بر تارک سر ضما ساخته پارچه بر آن بربندد و کرکری بر آن نهد

حشمت

حشمت

از اینچنین ضایعات که از آب ساینده یا آب کدو در غن گل زده نم مغ بر تارک سرگزارد
 برآورید ساینده طباشیر سود زهر مهر ساینده زرد و سوده از هر یک دو سه رخ به بخورند
 تا بعد آن شیو تخم خرفه سیاه بوداده شیو تخم کاهو قشر در عرق بازنگ عرق کیویده و گلاب
 با آن آرد در آب به شیرین شربت از شیرین داخل کرده باز تنگ داده بالای آن ریخته بخورند
 و نوشاسته با انگل سر که غلبه برون گل نافع بود و خنایکف دست پاستور دست
 و چوبای و اوراد آب سرد و شستن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو و شیر شست یا آب
 و عسب یا آب شیر شست نافع بود و در وضعیست جو و مانند آن هر چه ذی قبض بود بخورند
 و تعلیل غذا نمایند اجتماع المانی الراس گاه باشد که رطوبت مانده در سراطفال سبب
 رطوبت دماغ و داخل تحت بالائی غشائی صلب که متصل تحت است جمع آید علامت
 این قسم آنست که چشم باز نباشد همیشه تر بود و مشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
 ثقل و گرانی دریا بدو این قسم علاج نپذیرفت و باشد که رطوبت مذکور خارج تحت زیر جلد
 و سبب خطائی تا بکه بعد از ولادت سطل باشد و عمر کند ازین سبب دهن رگها
 کشاده گردد و خون رفیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد
 سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و با گشت فرو تو انداخت و طفل بسیار
 گرید و بیدار باشد و اگر رنگ جلد تغییر کرد و سخت باشد که با گشت فرو نتوانست شد و لذت
 و وجع محسوس شود باید دانست که درم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
 که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
 بنیمند فغ شود اندرون تحت پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
 و اگر قلیل المقدار محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از آن

جمع است
 شعیب

با بونه اکلیل الملک ثبت سبوس کندم در آب سحر شانه و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
 خشک باز عفران و بوق صفا و کند و پاچه سرب بالا آن بندند اگر لیمور و دانه که
 بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکیه کنند تحلیل رطوبت مینماید و با
 که طبیعت خود اصلاح آن میکنند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد حقیر چشم خود دیده که در
 شخصی دختره تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود و غریبان او از شش
 شوش شدند و خواستند که شش کنند احقر آنها را ازین حرکت بازداشت و علاج آن
 به بیعلاجی کرد و بعد از چند روز خود بخود تحلیل شد و تا حال نهفته است اگر ازین بینا نموده
 آن موضع را شش کنند و آنچه در دست بیرون آرند و در فادیه آن بندند و تا شش روز تشریف
 بکنند بر آن چکانند پس از آن رفاد و را مال کنند و اگر زخم مندل شد بهتر و الا بمهرم در اطراف
 در صورت درم علاج سر را کم کنند و حجاب با شرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب برکت
 بعد حیات استغراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطوبات کنند
 این با طفل کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بخواهی و گریه بسیار افتد علاج آن
 نمکین طبیعت بود شیان نرم و در نوعیم آن کوشش به هر حیل که زنان فرقت میدهند
 کنند و اگر ضرورت باشد فیصله بمرضه طفل دهند و در ارجو صیغ بنمایند و اگر بسبب
 و درم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد بنا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در فیه
 بنات اسنان مذکور است باید نمود و علاج درم لته نیز می آید و اگر بسبب غمت و فیه
 باشد و این اکثر بطفلمان فریاد افتد علاج آن اصلاح غذای مرضیه طفل نمایند و جو
 مغوی هم خورد و روغن موسن روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکاء طفل را
 بگریه و بیدار ماندن و آن اکثر بواسطه دروگوش باشد و باشد که بسبب درد اسهال یا در چشم افتد

تشنج

تشنج

بزود و بسبب مردم و ماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب شیر و شکر باشد با علت
 آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر ناسد وقتی بیرون آید علاج آن صلاح شیر کنند و نفیوت
 باشند و تنه نمایند التفرع فی النوم طفلی که در خواب می نرسد باعث دیدن خوابها
 و لنگ بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی بکشد و نرسد و باشد همان صورت در خواب ظاهر
 شود و علاج آن بخیل خوف از او و دو کند و طفل را بر آن چیزی دلیر گردانند اگر سبب استلا
 باشد و در عده باشد آنکه در دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و غسل بمیسانند و مصطک
 بخت آن بخورون دهند و باشد که ایحالت مشدده جدی و حصه نیز میباشد و گاهی طفل را
 خواب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که چندید تر بپوشانند و ریج اعصیان علاج
 بزرگ کام و زکام که طفلان اعراض شود سبب طوبت وضعف دماغ ایشان با و چندین
 ش نیز اکثر از طوبت میباشد و نشان در دگوش آنست که طفل گریه کند بی سبب نیز ضطر
 به و هر دم دست خود بگوش برود و چسبیدگی سرگردن نیز از نشان می است علاج این
 راض مانند علاج زکام و زرد و در دگوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاً مذکور است
 او آنست که میلان چشم بجا بی شود و آن بعد از صبح حادث شود و سبب شیر او آن
 را باینکه دگر بستن یک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پاچه سرخ بگوشه
 م که مخالف گوشه بایل باشد آویزند و اگر هر دو یک چشم بهم چسبیده باید که هر صبح بول گوشت
 نم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید که مشک و زعفران با یک سائید و بیل موم
 چشم کشند و بیل بختل تر فرو برود و در چشم کشد بسیار مفید بود احتیاس اشکی مانی
 می الالف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغننا و قد ری موم
 را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

نفع
 نفع

نفع
 نفع

نفع
 نفع

نفع
 نفع

نفع
 نفع

که خطه آرد و آبویانند قلل عایشان را هر چه در قلل بزرگان می آید مفید بود و گل
 و گل سرخ را سایند و در سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاد کنند و گاو زبان
 و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و در تحمیل با گلاب ساییده پاشیدن نیز
 میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود مجاست کنند و ز لوبیا پانزده قسریه را لاسان فی النوا
 کثر صبیان همچنین شایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علی حجت آن بعد از نفض از سه
 گرم و حب ایامی را منقیه کنند و گردن را بر وغن زنبق بمالند و بادیان ساییده و گندک آینه
 و دانه کثر که بصبیان معارض میشود و خود بخود زایل میگردد و دلتابی که از دهن صبیان جاساک
 افاقا ساییده و دهن بمالند از علقه کشید کردن بر وغن موم مفید بود و رمشه که بوقیه
 روئیدن دندان حادث شود علی حجت آن چنان نمایند که دندان زود بر آید و ستر
 طعات یعنی سست شدن افتادن ملاطه چون شب یانی ساییده و غسل آینه بر
 بمالند و ستر خای ملاطه را مفید بود و باز و بسکه و یا نشاسته با سرکه و گل ملانی با سرکه
 بریا فوج طلا کردن استرخاء ملاطه را مفید بود و سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث
 علی حجت آن بجلج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگر چه بلغمی باشد چه سعال
 و الیوسته نهند و همچنین است علی حجت خرخره عظیمه یعنی آواز شد بیک در وقت خواب از
 می آید و چه رمشیه با هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود و گوتی زیر ضلوع حادث
 شود علی حجت آن از مضجعات و سهلات و منشقات بلغم باید کرد و سینه را از سوز
 باید داشت و آنچه یارود باید داد و اگر تواند ماد و پزاینده سهل و دلاله انتظار این بنا
 زرد و ماد و سهول و شیان مناسب دفع باید کرد و صفت منضج که درین مرض بکار
 اصل السوس منقشر نموده گاو زبان سوزنی بر سیاوشان بخیر گل نموده تخم خبازی و شنبلیله

بقدر مناسب گرفته چش و داده صاف نموده قندری نبات سفید داخل کرده بخورد
 روز دوم اگر ملین قوی باشد زود فایده بخسوسن اضافه نموده بدو روز سهل سنگی
 مغز فلوس باید افزوده اگر حاجت افتد وقت دوم سهوس گندم گل گاوزبان پنج سوسن
 در عرق گاوزبان چش و او متعانه و به شربت بنفشه اضافه نموده بدو چون بقدر که سرخ خون
 خرد شود در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است همچنین قندی مایه کاک
 بر تارک ناخنها سفید بود و قوتیای سبزه بریان نموده یک جزو سها که نیم بریان یکت و هر دو را
 در آب یا شیر بز حل نموده بقدر دانه با جره حب سا و زرد وقت احتیاج یک حب یا دو حب
 در آب یا شیر ادرش بدو مجرب است فواق سبکی اکثر بسبب سبج حادث میگردد و زنان را
 چنان گمان است که برآ تو سبج معده در و دوی افتد اگر بسیار باشد جوزه بندی یا شکر سفید بهر
 و چند سید شتر آب ساییده اندکی دادن سودمند بود قی شدید اگر سبب آن بیانی نوشیدنی
 شیر باشد علاج آن شیر کتر دهند و تقویت معده نمایند تا شد که سبب اجتماع غلیم یا نصب
 صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود همچنین علاج
 هیضه و ضعف معده و سبب شیر و غلیم در معده در منزل سوم می آید بیک تر از آن باید
 گردد و اسهال یک طفل را بوقت برآمدن دندان می افتد اکثر بواسطه برآمدن دندان میباشد
 جس آن مناسب نیست گرفتگی از افراط حضرت کلی باشد و نیز برآمدن دندان باید کرد
 که اصل علاج همین است و در صورت زیادنی اسهال از هر مهره و طباشیر و مانند آن که
 در بحث عطاش گذشته جس باید کرد و مغز بل کوفته و حینیه هموزن آن نبات سفید پیخته
 ندرم آب بدین سودمند بود و اگر پوست خشک باشد لبه سیاه بر روغن بریان نموده
 هموزن آن شکر سفید آینه قلیل چغل و بهر آب جس شکم بهتر ازین دوا نیست آب

در آب یا شیر بز حل نموده بقدر دانه با جره حب سا و زرد وقت احتیاج یک حب یا دو حب در آب یا شیر ادرش بدو مجرب است

بازنگ سیر کرد آفتاب یا آتش ماندی گرم کنند طفل را در آن نشاند همان ساعت
 از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و از آن آب آب دست نمایند و پاره را باز
 تر کرده بر مقدار بسیار بنشیند و طفل که غذا هم نخورد و شیر مایه مخصوصا شیر مایه خرگوش بنشیند
 بزغال بقدر یک انگه هر دو آب سرد و هندیس میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پر شیرینی از
 اعتدال طبیعت گاه باشد که طفل را بسبب غلبه طوب که مضعف قوی است یا بسبب عدم الفضا صفا
 برهما قبض حادث میشود علاج آن اگر تب باشد و هرگاه و در نخوردیم بر پانف طلا کنند و یکسکه عین
 زیت آب گرم اینخته بر شکم باندند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
 شیان کنند و اگر تب باشد شیان فکته بصنع صناع مفید است و در قرابا دین می آید عمل آن روزگار
 حاجت تنبیه شود بحسب حاجت و مزاج تنبیه کنند بمغض چون طفل را عارض شود و در پیش
 باید که در غن زیت آب گرم و نمک در شانه گاؤ انداخته بر شکم بکشد و یکمید از شیر گاؤ و تازه
 نیم گرم تر نفع میکند و پنک گوشتد سائیده گرم کرده در لانه بسته بکشد کردن نیز نافع بود چون صهاب
 پشت طفل بر دغن گل قه مانندان بماند تسکین در شکم میکند و آنچه در علاج بزرگان است
 بکتر از آن احتمال باید کرد تولد دیدان معنی که رمای که در مقبض طفل متولد می شوند و
 آن رسوت نر کچو بکشد یا بی بزرنگ کوفته بنیته آب بدهند و هرگاه بهین او و بهر سائیده
 بزهره گاؤ سرشته رفته آلوده ممول کند که موارا نقل کرده بیرون می آرد و آجیل با شکو خورانیان
 با ناصیه نفع دارد و تمام سرشته شیان ساز و پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطاید
 مقعد او را اندک اندک با گشت و یا بچیری دیگر بخارند و مقابل جراع دارند و هر گرمی که ظاهر شود
 ویرا بگیرند اگر موم در دغن گذاشته بیرون دهند و مقعد چرب کنند منع خوردن گرم فایده
 انمل نماید و هر ج مقعد اکثر طفل را مقعد بیرون می آید پس باید که اول با عانت

حبیب

منصف

نوبت

خورشید

دست او را رو کنند و اگر شکل باشد نخست از سوم در خون و شیر گاو و جیب کنند تا زود باد
 گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار را زود آب جوشانیده صاف نموده هرگاه دیگر شمع
 در آن نشانند و فلفل آنرا بر بندند و رنگ بر کشند البول فی القراش کسیکه بول از فلفل
 کنند باید که سعد کند و خولجان جفت بلوط حب الاس گلنار جلد برابر گرفته نیمه سفوف سفوف
 و بر بند و شک جند بید سر در روغن سومن آیمخته برشته صفا و کنند و از کشمای مدر در
 و ترا حتر او کنند و حنجره خروس را بسوزانند و قدری آب بیکرم بدهند و شهد اند بریان نموده
 با جسل آیمخته بدهند و تیکوترین حیل آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کشند
 و بوقت شب آب و طعام نخورند و دمام خورون جو زبوا مفید بود و نانی که در خمیر آن انکی خجی
 لبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن سمجون فلامسه نیز نفعده بود و مار حیل شکر نیز نافع
 حمیات اکثر طفل را تب خلطی حادث میشود و علاج آن سبکتر از علاج تنه بزرگان کنند
 لیکن اگر تب دمی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سر را
 گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در بجزاز او چپا نند نیز عارضت و احتمال کا فدر
 نشاید و در تب یعنی برنجاسن یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نفع ساخته گاه گاه پیدا
 باشند و در تب مرکب سنجبین ایتیمونی و قرص گل و شربت دیار باید داد و دادن قدری
 اما جسل گلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین اگر گرم نوشا نیدن سودمند
 بود و در تبهای نرسنه تقویت مسده ضرورت و طفل را اگر برهنه از گوشت و روغن نمایند بهتر است
 و الا هر چه بخورد بسیار مضربا شد باید داد و گوشت غذا مناسب نبود هر چند طباطبائی و حصدیه
 بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احتراز از این هر دو را با مرض صبیان انسب
 و لایق دانست و فرق فیابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

بیماری
 و شعله

بیماری

بیماری

و ساسمین اوست که باید بعد از پنج سینه و بلاق و بلند باشد مانند دانه مروارید
 و شکم کم برآید و اگر نفس مریض بر باد بود و شعور بر حال فیل نمیداد آب برقرار نماید
 و باید که بنابر تقدیر با غلظت و سبب از لوبس سر فغان بچسانند و حجامت باید کرد و نوز
 سه روز مومنات کنند و اگر گوشت هم بخورد قبولات پخته خور و دو سه مرتبه مقوی و
 غنای عرق کبود و گلاب و بخیلین شربت انار مقرر کنند و آفتاب بدن باز
 نماید هرگاه غلظت تب کند و در پیار کوچک بعد از دو روز و دانه طفل را طبع کنند و در
 در آب یک سفید لاله هر یک بعد از نیم باشد تا یک شش بخور مانند سر اندرون چشم کشند و نیم
 دن و آفتاب در حلق اندازند و آلهای سینه ببالند و چون بر آمدن شروع کند آب غنای
 عرق گاو زبان نبات خوب بکاف بعد از مناسب لبلبل دهند و تا بهتر شدن مریض برین آینه
 باید کرد و گاهی نزد یک نصف طفل عرق کبود نیز میدهند و چون بدری حد بر آمدن
 و در چهارم هم گذشت که تمام بر نیامده باید که درین دعا انجیر زیاده نماید و گاهی
 و بوس کنند و شکر سرخ نیز اضافه نموده شود و اگر انجیر فقط بخورشانند و قدری زعفران
 امیزد و بنوشانند نیز سفید بود آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفید بطوری بر روی بیمار
 بر بندش برسد و از بیرون آمدن شعور و تسخیر مسامع و الاثر است همچنین خاکشیر بر
 مریض پاشیدن همین اثر دارد همین است تدبیر هرگاه شعور بر دزد کند و باز ناپدید شود
 آب بادیان و آب کرنس با نبات سفید سفید بود و نوزد یک سه سال بعد از تسخیر مناسب
 و مروارید که هم فالین و مخمخ است مناسب است و سه سال در آخر حضرت در شعور
 بحس از نوزد هر دو مروارید و کربا و باز رنگ باید کرد اگر کارش شود این علامت بر
 باید که خوب کند و هیچ بتر که در شاه جهان آباد شهر است و از طرف کشمیر آید گرفته بخور

او آن بیدن رساند و نزدیک عرض کمال بهوشی بتدبیر تقویت دل و اندو کشیدن شایان
 مضائقه ندارد و او در اج مایع برآمدن جدری و حصه است و چون بر آید باعث حفظ است
 نین شیر اسپ قدری نوشانیدن مایع برود و در سال است و اگر بر آید زیاده از چند روز
 باشد غذا و وقت برآمدن پنجه و شکر نموده و خود شیرین و نان شیرین و کجوری قند و نان
 همراه نان عدس نیز بریان نموده میدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند
 در موسم سرد عرق غلبه یا عرق گاو زبان بجای آب میدهند و اگر آب جبهه بسیار آید
 بمراحت و قرصه آنجا منتقل شود قدری که فور در روغن بود و اصل کرده آتال کند تا نفع بود
 و با بنیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاستری یا چکشتی برای خشک کردن آید و سرخ انار است
 و روغن کنجد بگوشت مالیدن از آله شکر نشیه میکند و اگر زیر شکر نشیه ملوث باشد مانند مردنگ
 نمیده از زیر و زرد چوب و سیته و راسنیم بپاشند و نوعی از جدی بود که آنرا حقیقا گویند
 و آن دانه های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیداشد و بی تب بود و صبح و عین نفس
 برقرار میماند این محتاج به علاج نیست و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدی که کند حمور یعنی
 سرخ باده که به طفل عارض میشود اول تنقیه مرضه و تعدیل خلط نمایند و بلبل سیاه چرایی
 و غیره صنف خون دهند و سوت و صندل سرخ هر یک دوا شده زنجبیل باشد چاک و دریا پاش
 ایون زرد چوب حنا از هر یک یکا شده و اسگ نیم باشد برگ نیم برگ بکاین هر یک فروخته شود
 و جنبه در آب حل نموده گولیا مثل نمونه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میدهند تا
 و اگر حاجت باشد حجامت و خلق بکار برند و اگر ثور متفرم بود و هم سفیداب سفید بود و
 ثور سیاه و قرحی قاتل باشد سعه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضه کنند و بصدار
 و اسحال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال خلق و چون حنا و کبله چون بری خشک

هر يك يكدم نيله توتنه نيدام نه تن نام كوفته و نه برغن سرشفت آيينه با نلند
 در آفتاب نشينند كه اقروح سرخ رپ است و طلاي كبر تجربه خمر الجاد رسيد و صفت
 آله سوخته نيله توتنه سوخته مچ سياه سوخته پوست خنقاش سوخته مردانگ بريان جريان
 سائیده دروغن زندو كه كيصد و كير تربه از آب شسته با نسد در آن آيينه طلا كنند و اگر آرد
 يكشت و اندك نيله توتنه بريان كرده باريك ساخته و جفرا ت ترش آيينه كن مال كن
 تا مانند خمير شود پس ببالند و بعد كپاس بشويند نيز نافع است ميبايد كه اول موي سر بر نشاند
 بعد از آن دو انگور ببالند فرسخ نهم در تدبير مسافران برك و آن شمشيرش محل
 محل اول در تدبير با مسافران بر طريق كلي كسي كه اراده سفر دارد اگر عملی باشد
 كه تنقيه كند از فضلات و بتدريج در رياضت افزايد و مجموع عطش و سوار شدن و پياد و رفته
 و مثال آن كه در سفر احتياج بدان ميا شد عادت كند مثلاً اگر وقت گرما باشد بر دانه
 جاي گرم نشيند و اگر سرما باشد جاي كشاود نشيند يا هوا صحر عادت كند و از طوطا هوا
 كه اندر سفر خواهد خورد و شهم خوردن عادت كند و از چيزي خورد كه جاي او بهر ياكين قه
 در روزه كه مضمر بخوبی شود چنان گوشت بركيسا در آن گندم كراپاك از شوايب باور ذي پيشه
 و جالينوس حلی برای نيم نخت كردن بضيء قرار داد و است كه هر گاه در آب جوشانده
 بگذرانند و تا صد شمار كنند و باز در آب سرد كرده بر آتش گذرانند و تا صد شمار نمانند بخم
 ميشود و در حيت كه طعام خورد بهما نوقت سوار شود و تا حاجت بجا شرب آب ياد شود و طعام اند
 گر داند يا گراني پيدا كند بلكه واجب است كه بعد از نزول بمنزل طعام خورد و ترك بقولات و فواكه
 توليه خلط خام كن لازم داند گر از برای ضرورت كه سالحيه باو كنند و گاهي مسافر محتاج ميشود
 غذای كه بواسطه آن ممبر بر گرسنگي نماند چنانچه طعام از جگر زير بريان ساخته باشند خصوصاً

در تدبير
 مسافران
 كلي

ای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند چنانچه غل از بادام نیز گاهی ساز
 چ میشود و بسو چیزی که بسبب آن صبر رنگی نماید مثل تخم خرفه یا سرکه یا آب با سرکه و آب
 بکنند و دو میطه را مثل لای یا شیا نکین و شیرین و سخن بکنند و سیر بر فنی نماید
 و دم جنبی غلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست خیر احتیاط نماید خصوصاً چیزی که
 شیرین و تیز ترش و چغیری که حقیقت آن معلوم نباشد باید که در دهان بگیرد و آب بجوید و
 این مال را در آن طعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد احتیاط نماید و جایکه آب متعفن
 جمع شده باشد و کثرت موده و غیره و خون و غیره سوخته و زمین نمناک بود و محل خوف
 مانند منزل نسا و در و درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه تعلق و کلاغ
 و دام بدون بخور شام گاو که بی و مثال آن نجس و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
 در شب پیاده رفتن مانده باشد خود را شست مال نماید و غسلهای پا را بر روغن گل یا روغن بونیه
 و روغن شبت مال محل دوم در تندرست مسافری که در گرام سفر کند اگر در گرام سفر کند
 در آن از آب پوشیده و در روغن بختش بر سر مالند و بر سینه لعاب اسببول و تخم خرفه طلا نماید
 هرگاه سوار شود و نشست پست و در شربت میوه یا بخورد و اندکی صبر کند تا در معدة قرار گیرد و نیز
 بی بسبب است که با صفت در قوی عارض میشود پس واجب است در وقت سوار شود و در شب و
 هم گیرد و در روز در مکان بلند فرو نماید و اگر چنین اشخاص بسبب شناساوری کردن آب سرد
 غل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناساوری نماید و در وضعی که سموم باشد
 نه بینی را از مال بر بندد و بیاید و غل خورد و بیاید و خود را شستن مفید بود و در روغن مغز
 که در روغن بادام در بینی بچکاند اگر کسی اسهال و ناهل اطراف را با آب بپوشد و با آب سرد
 و آب جماع جناب نماید و روغن گل آب بپزد و کدو را بر سر مالند و خرفه و کاه بود که در خیابان

در روغن بونیه
 در روغن شبت
 در روغن گل
 در روغن بونیه
 در روغن شبت
 در روغن گل

و اگر کسی غلبه کند شمشه کند آب سرد اگر چاره نباشد اندک آنکه آب بنوشد و اگر
 قیق منروج سودمند بود و آتش در دهان که باقند و گلاب تب سازد نیز مسکن تشنگی است
 آب شنبلیله و عود سنابل و الی شریف و الی شریف چنین نوشته اند چون اینها
 است و در کرد و بعد از آن تخم اورا ریزد و ریزد تراشیده و یکدو گری در آب بگذارد تا که
 ریشی بر آید و بعد از آن صاف نموده باقند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورد و مرغ اذیت
 نماید نیز فاش شود و اگر گرم پنهان بپا زند تا که گداز شود پس از آن بر آید و در
 پیشانی بگذارد و شیرین ساخته بخورد و از آنکه همیشه هوا بیدار است نیز در کتب موصوفه
 که تر مندی و افغانگی راه و مسکن تشنگی است و در فحیمت هوا حار نماید و آتش در دهان بسبب
 طبیعت و خواص اقوی است و اگر کسی را سائیده و گلاب نبات ملک و ده صافی نموده
 مسکن تشنگی و در فحیمت هوا است و مساوت فاوز هر معدنی یعنی نه هر هوا بقدر فیر
 نافع ضرر هوا است و همچنین غریب در نمار جیل حد یا بقدر برنج با گلاب طین مخته من نیز نافع
 هوا و آب است و بوییدن ترنج از برای حضرت هوا و آب آرزو و و غرض کردن برگ
 همین اثر دارد و بوییدن ناریج و برگ آن نیز نافع فساد هوا است و همچنین بوییدن بوم
 سبز و آب نافع است و بنجر کافور و صندل و سکنجود و عنبر و مشک و اترج و زعفران و
 غار با خاصیت مصلح هوا بکند و آب بید و گلاب خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که
 باشد هوا بد بویید و همچنین گاه شستن سبب بوی نامشایق و بوی فحشه و کدو و گل سحنا
 خود از اثر هوا و با محفوظ دارد و علامت و با آنست که هوا کمدر شود و باران کم
 و حیوانات ذکی اکس مثل قمل و دود و خطان بگریزد و ضحایع و حشرات بسیار شود
 حشرات زیر زمین مانند غریب و حشرات و مار بر روی زمین آیند و تشوب و هجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تیر مسافری که در مسافر گذرگاه مسافر راه میاید خود را
 بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد که هوا سرد و فتنه داخل نشود و اگر سرد و کار کرد باشد
 ببلد خود را بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد و بیکه بدیج رود و دست پا را حرکت دهد
 و ببالد و بر دهن آب گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقر قرحا و
 فرغون و جنید و ستر حلیت در آن انداخته باشند و ضاقت و سردی را حفظ ناسدست و
 درین باب بهتر از قطران دوا نیست و سیر و جوز و زردل و غیره از اشیای حاره بخورد و
 روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صفت بخورد و حلیت شراب
 نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافت نکند و بموض آب شراب بخورد و صبر کند تا دوا معدود
 قرار گیرد و پستور شود و پایی را پایی تا به شبی پیچیده بموز فرو کند و موز و چنان باید کرد
 پایی توان جنبانیدن اگر دست پایی اسبب سرما شود و تورم شود و کرب و تأخیر و با بوی
 در آب چو شایند اطراف در آن نه نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
 اندر برف گیرند تا سرما از او بیرون آید و اگر سبب سرما زنگ اطراف ببرد و دوسپاه و ستر
 باید که شترانند اطراف را و آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخورد و بند شود پس گل آبی
 در سرکه آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب بکشد یا از آب سرکه بشوید و اگر چنین کند
 اگر اطراف متعفن شوند نشان بدشاید آنکه جدا کند چار سببها و مخصوصاً محفظه ماند محل جام
 اگر در تیرگاه بدترین ناکه هر که در سفر باشد ضرورت که رنگ بوی آن تغییر شود باید که چیزی
 از کنج برود و طلا کند مثل لعاب بجنول و کثیر و صمغ عربی سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی سردی
 و غبار محفوظ ماند و زمان خشک شدن میده در آب حیاسیند طلا بخوردن نیز مضید بود
 نالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چینی گذاشته که راز اسبی شود و تیر و بوی بسیار

بسیار باشد محل سوم در تیر مسافری که در مسافر گذرگاه مسافر راه میاید خود را بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد که هوا سرد و فتنه داخل نشود و اگر سرد و کار کرد باشد ببلد خود را بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد و بیکه بدیج رود و دست پا را حرکت دهد و ببالد و بر دهن آب گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقر قرحا و فرغون و جنید و ستر حلیت در آن انداخته باشند و ضاقت و سردی را حفظ ناسدست و درین باب بهتر از قطران دوا نیست و سیر و جوز و زردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صفت بخورد و حلیت شراب نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافت نکند و بموض آب شراب بخورد و صبر کند تا دوا معدود قرار گیرد و پستور شود و پایی را پایی تا به شبی پیچیده بموز فرو کند و موز و چنان باید کرد پایی توان جنبانیدن اگر دست پایی اسبب سرما شود و تورم شود و کرب و تأخیر و با بوی در آب چو شایند اطراف در آن نه نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از او بیرون آید و اگر سبب سرما زنگ اطراف ببرد و دوسپاه و ستر باید که شترانند اطراف را و آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخورد و بند شود پس گل آبی در سرکه آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب بکشد یا از آب سرکه بشوید و اگر چنین کند اگر اطراف متعفن شوند نشان بدشاید آنکه جدا کند چار سببها و مخصوصاً محفظه ماند محل جام اگر در تیرگاه بدترین ناکه هر که در سفر باشد ضرورت که رنگ بوی آن تغییر شود باید که چیزی از کنج برود و طلا کند مثل لعاب بجنول و کثیر و صمغ عربی سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی سردی و غبار محفوظ ماند و زمان خشک شدن میده در آب حیاسیند طلا بخوردن نیز مضید بود نالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چینی گذاشته که راز اسبی شود و تیر و بوی بسیار

بسیار باشد محل سوم در تیر مسافری که در مسافر گذرگاه مسافر راه میاید خود را بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد که هوا سرد و فتنه داخل نشود و اگر سرد و کار کرد باشد ببلد خود را بجایگاه گرم ببرد و درین پی را نگاه دارد و بیکه بدیج رود و دست پا را حرکت دهد و ببالد و بر دهن آب گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقر قرحا و فرغون و جنید و ستر حلیت در آن انداخته باشند و ضاقت و سردی را حفظ ناسدست و درین باب بهتر از قطران دوا نیست و سیر و جوز و زردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صفت بخورد و حلیت شراب نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافت نکند و بموض آب شراب بخورد و صبر کند تا دوا معدود قرار گیرد و پستور شود و پایی را پایی تا به شبی پیچیده بموز فرو کند و موز و چنان باید کرد پایی توان جنبانیدن اگر دست پایی اسبب سرما شود و تورم شود و کرب و تأخیر و با بوی در آب چو شایند اطراف در آن نه نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از او بیرون آید و اگر سبب سرما زنگ اطراف ببرد و دوسپاه و ستر باید که شترانند اطراف را و آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخورد و بند شود پس گل آبی در سرکه آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب بکشد یا از آب سرکه بشوید و اگر چنین کند اگر اطراف متعفن شوند نشان بدشاید آنکه جدا کند چار سببها و مخصوصاً محفظه ماند محل جام اگر در تیرگاه بدترین ناکه هر که در سفر باشد ضرورت که رنگ بوی آن تغییر شود باید که چیزی از کنج برود و طلا کند مثل لعاب بجنول و کثیر و صمغ عربی سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی سردی و غبار محفوظ ماند و زمان خشک شدن میده در آب حیاسیند طلا بخوردن نیز مضید بود نالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چینی گذاشته که راز اسبی شود و تیر و بوی بسیار

در آب
بسیار

و بقصه عطر هم دین ترکیب اقل میکنند بسیار شبیه شود و محل جسم در تدبیر باز داشته
مضرت آبها مختلفه بسیار بر سر که مضرت آبها باز دارد و کا بودین باب نفع یک
و بهتر است که آب شهر خود یا خود بردارد و بهر آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گداخته
ببرد و بهر او خود یا آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبها مختلفه را بطبع و تصفیه و تقطیر نازل کنند طریق اینست که آب را
اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ایزان صاف کرده بجار بریزند و طریق
تصفیه اینست که مانند کلاب عرق کش و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی تخم نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است و دوم آنکه آبها را در دیگ نهند بالای دیگ به آگه اندازند بطریق تقطع و برین
صوف پاکیزه اندازی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشند پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار صوف بر آید و فرو همی چکد و دیگ آب صوف را آتشان همی کنند هر گاه شیرین
صوف را برداشته در ظرفی بغیا سازند همین سان هر قدر که بخواهند بگیرند چون در سبب عرق
باشد آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود و سوم آنکه در
یکی پر آب یکی نهی در پیلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فیلد کنند و یک سرفتیله
و دیگر سر در قوح تهی نهند آب صاف بدین فیلد از قوح بر بقوح تهی بیاید و چون در
سایده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه بنفشه
سایده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و دما و مت فاو در هر معدنی بقدر
حافظ صحت مانع اختلاف میاه و اهو به است و خوردن مار جیل در یکا بقدر برنج و دیگر
یکد و بار با کلاب پیوسته حافظ صحت و مافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آ

از غلات آن را فاع مضرت آب است و آب شور با سرکه یا تخمین باید خورد و اگر حب آب
 در عروق در غلوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد و صواب باشد و آب شبنم را
 بشلاب و چیزی که طبع را نرم کند باید خورد و آب تخم را با چغندر چرب و شیرین خورد و
 خوردن بخود آب آن پیش از نوشیدن آب بنماید و مانند آن از آبهای رویه رفع مضرت
 میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه پاکسرد باز دارد و مانند آن را بوب و سبب مسافر با یک
 طعام بی سیر و نیاز بخورد و آب را از صافی گذرانند و خورد و باشند محل ششم در بیان
 که مسافر همراه داشتن بوقت سفر از وجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض و بیماری باشد یا مستعد
 باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود بگذازد و همچنین با ادویه حار را
 در موسم سرد و ادویه بارده را در موسم گرم ببرد که هر فصلی از فصول اکثر سرد میکند اما مرض مناسب
 بلیع خود را و اگر در شامی راه بمرضی از امراض مبتلا شود و بیاید که بمعالجه آن مشغول گردد و ادویه
 امراضی که کثیر الوقوع اند چون بیضه و تپه مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
 دل و راع دیگر مانند دوا و المسک حار و فرج بار و عار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشته
 اعلی و آنسب است و نگارستن ملا و سگر بیضه و آب و مرغ خانگی و تعلق و امثال آن
 که حشرات را طعمه کند بعبایت تخم است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوی و تر باک گاو کوسه
 و فاذر هر حدنی و حیوانی و همرو و دغال صوفی حمید و خاک غسان و طین مخموم و نازیل
 ربائی و امثال آن از ضروریات است و دشیماس مذکوره است گزیدن بجام
 دفع مضرت هموم شراب قائم مقام تر باق فاروق اند و در شستن پیاز و غصیل عشب
 خط اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هموم و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
 از ماست مجرب بن گفته اند که از تخم جوی انگور و انار و بنج نمک پودر و سوسن و حلیت و بنج

باید که
 در موسم
 سرد و ادویه
 بارده را در
 موسم گرم
 ببرد

و سم حیوانات برام میگیرند و از دود و شاخ گوشت انواع ماران میگیرند و همچنین دود و دوش
 گوگرد و جوی انسان پاشیدن آب نو شاد و خردل و سوراخ مار با نمک باکت او را
 و از دود کردن عقیق و کبریت و سم خرو و زنج و پیس و عقیق بگر میزد و آب ملقیت و
 یختم همین خاصیت دارد و چون آب ترب برگ آن بر عقیق اندازند بمیرد و اگر ترب پاک
 و بر سوراخ عقیق اندازد و بیرون نمی آید و چون مغن تخم ترنج کسی ندین کند و از عقیق نزد
 نمیکند و اگر سیر و کبریت دود کند زنبور میگزیزد و فرسخ و هم در تدبیر مسافران بدین مثل است و در
 زورق اول در تدبیر حفظ صحت مسالجه ایشان مثل بر دو ساحل ساحل اول است
 و غلامی که مخصوص ایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آن
 ایشان مخصوص باشد نیست که گاه باشد بعض مردمان را و ابتدا سه ایام بوقت
 در کشته دوار و غنایان و قی حاد و میشود پس هرگاه قی عارض شود بندگ میکنند تا
 خام بیرون آید پس اگر افزا کند بسبب به و انار و مانند اینها که معد و را قوی کنند و
 و اگر اول مقویات معد تناول نمود و کشتی سوار شود اولی واجب است و وقتیکه خرد
 تخم کرفس منع میکند غنایان را و همچنین اسفندین عدس بخورد و سرکه بچشمه اگر بخورد و
 مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد و خصوصاً اگر اندک بود و نیز با میوه یا باد باشد و
 شربت سماق نیز لغایت نافع است و مالیدن اسفنداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود
 زرد و طباشیر سفید و مندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و اگر
 بر فم معد و نهاد کند تا فوت قی باز میسر آید و از اکثر ثقات مسموع شد که یکیدن لیمو
 ترش بر اسه دوار و غنایان و تهوع که هنگام تشنگی کشتی عارض میشود فایده
 میکند و همچنین تمر بنندی و خصوصاً انشوده آن درین باب نفع تمام دارد و

اینکه در کشتی عارض شود و در کشتی عارض شود و در کشتی عارض شود

اینج همو ضرات مقوی معد و ریناب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارند آن در
 ب غرق نشود و معاقه با و ترسد و انگشتری با قوت نزد خود داشتن از براسه قضا
 اجات در رفع ضرر معاقه و غرق مفید است ساحل دوم در تدریر غریق الما و آن
 پستان است که او را سرگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس نهنجیل سفیدی را شیم
 با کنفل با و سرکه که بچوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از آن فاقه حریه از آرد خود و شیر
 آبیاز نموده بهند ز و ورق دوم در زکری که حیوانی که مخصوص بیاید و علاج آنها
 ناهای سرد شده خصوصاً که در مکان نساگ گذاشته باشد علاج آن فی کرونست آبیاز
 پودینه و کنجبین پس شراب صفت خورند و بعد از آنی صاحبین علامه مانند کونی سود دارد
 باطل منقسم سخت نیک باشد و زراوند و صمغ سفید و دماره ساک آبی بقدر عسل بجواز
 هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن و غننگا و دیار صینی و جنطیانا فی از هر یک
 بهشتال پیر یا یخروش نیم شقال است از نب بجمری قاتل است علاج آن شیر زرد
 شیر خرد شیر زمان و آب برگ خلمی و بخاری و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
 عارضت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از یکسین عوارض خربق سیا و غار لقون نیم
 سفید کثیر ارب السوس برابر بگویند و بقدر هم بافتد آب بخورند خضف عجمی سرخ بود
 بگویند بر جبهه و بر دم فند و اگر نتواند رسید نفخه به دست و خفت رساند علاج آن ترناق کبیر
 برادر و بطوس خورند و موضع زخم را بنمک خاکستر چوب آگ و آبک تعفید کنند و دریا
 با علاج آن بعد از آن پیر کالی بر موضع گزیده او سرکه و گوگرد طلا کنند و صمغ که در علاج
 به نفع عجمی گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر صمغ یا میاشد که از گزیدن آن در دست پدید
 نیست و در سر ماگر دو خد شود و میر و علاجش مانند علاج زهر کاسر است و دیگر که نیک مطلق کردن

اینج همو ضرات مقوی
 معد و ریناب نافع
 اند و از خواص فیروزه
 است که دارند آن در
 ب غرق نشود و معاقه
 با و ترسد و انگشتری
 با قوت نزد خود داشتن
 از براسه قضا
 اجات در رفع ضرر
 معاقه و غرق مفید است
 ساحل دوم در تدریر
 غریق الما و آن
 پستان است که او را
 سرگون آویزند تا از
 جوف او آب بیرون
 آید پس نهنجیل
 سفیدی را شیم
 با کنفل با و سرکه
 که بچوشانند و صاف
 نموده در حلق
 ریزند و بعد از آن
 فاقه حریه از آرد
 خود و شیر
 آبیاز نموده بهند
 ز و ورق دوم در
 زکری که حیوانی
 که مخصوص بیاید
 و علاج آنها
 ناهای سرد شده
 خصوصاً که در
 مکان نساگ
 گذاشته باشد
 علاج آن فی
 کرونست آبیاز
 پودینه و کنجبین
 پس شراب صفت
 خورند و بعد از
 آنی صاحبین
 علامه مانند
 کونی سود دارد
 باطل منقسم
 سخت نیک باشد
 و زراوند و
 صمغ سفید و
 دماره ساک
 آبی بقدر عسل
 بجواز
 هفت روز قاتل
 باشد علاج آن
 خوردن و غننگا
 و دیار صینی
 و جنطیانا فی
 از هر یک
 بهشتال پیر
 یا یخروش نیم
 شقال است از
 نب بجمری قاتل
 است علاج آن
 شیر زرد
 شیر خرد شیر
 زمان و آب برگ
 خلمی و بخاری
 و آب خیار و
 سرطان نهری
 توان خورد و اگر
 عارضت را بریان
 کرده بخورند
 مفید بود و بعد
 از یکسین
 عوارض خربق
 سیا و غار
 لقون نیم
 سفید کثیر
 ارب السوس
 برابر بگویند
 و بقدر هم
 بافتد آب
 بخورند
 خضف عجمی
 سرخ بود
 بگویند بر
 جبهه و بر دم
 فند و اگر
 نتواند رسید
 نفخه به دست
 و خفت
 رساند
 علاج آن
 ترناق کبیر
 برادر و
 بطوس
 خورند و
 موضع زخم
 را بنمک
 خاکستر
 چوب آگ و
 آبک
 تعفید
 کنند و دریا
 با علاج آن
 بعد از آن
 پیر کالی
 بر موضع
 گزیده او
 سرکه و
 گوگرد
 طلا کنند
 و صمغ که
 در علاج
 به نفع
 عجمی
 گذشت
 اینجا هم
 مفید بود
 و نوعی
 دیگر
 صمغ یا
 میاشد که
 از گزیدن
 آن در دست
 پدید
 نیست و در
 سر ماگر
 دو خد
 شود و
 میر و
 علاجش
 مانند
 علاج
 زهر کاسر
 است و دیگر
 که نیک
 مطلق کردن

و دروغن عاقر قرها میدن و قنل سیاه با شراب خوردن کز دهم دریائی علاجه
 از تیرگی کش خضغ بحری بود سگ آبی و تساح و ماهی سیاه موضع گزیده
 از عسل و نمک و بورد از منی ملائکه پس نمک سرکه در آن بمالد و بشوید و پیچ مرغابی و پیچکا و
 و روغن گاو و هند و پیچ تساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تساح را و همچنین گاو
 تساح تریاق گزین اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند بگویند که هیچ دوا از
 گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه برگزیده او گذارسته میشود فاسد میگردد و پس بهترین
 موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند و تدریجاً صحت خواهد یافت و بعضی بر
 ادب اول میکنند و شنان طبیب اسکویه بند و بر آن موضع می زنند و اهل مصر شخص تساح گزیده
 و روغن کج خرق میمانند و میگویند و فیکه تساح گزین باشد در هر سال موضع گزیده او همانوقت
 شکافه میشود مگر آنکه حوالی جراحت مداخل کنند و هرگاه که انسان چربی شیر را بر
 بآلده پس با اسکویه بوی چربی در بدن است تساح قریب آن نمائی بطریق در
 علاج بقول کلی علاج تمام میشود بسته چیز اول تیر دهم ادویه سوم اعمال
 ششمن است بسته فرسخ فرسخ اول در تیر و او آنست که در سباب سه ضروری است
 کند باری حفظ صحت یا استر و او آن اول گذشت و مراد از اینجا ثانی است و حکم آن اینست
 کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر سباب ضروری در بدن از تخمین تیر و غیر آن همچون
 ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بضد میا
 همچنین واجب است در سباب استعمال ضد و از جمله سباب سه ضروری است
 احکام خاصه اند و آن آنست که کاسه غذا نمیدهند چنانچه در بحران و وقت
 غذا میدهند که کیفیت یعنی غذایت کم باشد اگر چه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار

در علم علان

ادویه

مانند او میشود یکسوی اشتوه و قوی و الضم بود و در پیش افراط کثیر و یار و به باشند
 اندر قبول و فو که و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود که یکسوی اشتوه و الضم بود و در پیش
 علاج تنذیه باشد مانند گوشت و زردی و عینه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
 باشد و این فنی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم استلای بدنی و گاهی غذا میدهند
 داده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود که یکسوی اراده را با ضمت قوی و دارد و نخورد
 لای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگر چه
 دست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چنانکه برای تقویت ضرر باشد
 بهند و هر چند که مرض غرض باشد احتیاج غذا برای ایقای قوت زیاد می باشد و چنانکه
 و باشد حاجت غذا کم می باشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند و الا واجب است اگر چه
 این باشد فرسخ دوم در علاج باله و برای الوسه قاعده و سه فاعده است قاعده اول در کیفیت
 تیار و واکه حار باید و یا بار و یا طرب یا بالین این اید عرف نوع مرض میباشد که آیا مرض حار است
 و قاعده دوم در اختیار روزن و اما که قدر در هم دهند و در هم اختیار در در کیفیت آن که
 وای حار درجه اول داده شود یا ثانی یا زیاد و از آن این حاصل میشود بعضی بلکه صنایع از
 لای که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن عادت و فصل و صناعیت و بلد و سمنه و
 است بود اما طبیعت عضو متضمن است به چهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج
 پس هرگاه که یا شد مزاج صحیح او بار و مانند دل و عارض شود او را مرض حار پس اجدید از مزاج
 صحیح خود بسیار در صورت احتیاج میشود به تیرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب عارض شود او را
 غرض حار کفایت میکند تیرید بسیار اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت یکسوی است و یکسوی
 حیث باشد در وزن و درجه و این برای چندین دلی آنکه عضو متعلق باشد مانند ریه و دم که

در کیفیت
 در اختیار
 در وزن و درجه

تجویز و دارو را بنشیند یعنی از خارج و داخل و یا از جانب احد پس کمایت کند و در او صفت
 در اعضا یکدگر منین نباشد محتاج میباشد بدعای قوی اما وضع پس عضو که قریب باشد
 میکند و آن دو انگیزه قوت آن مقابل علت باشد و بکشد محتاج میشود به سبوی (قوت) و
 قوت پس عضو که الحس شریف در پیش هر کدام که باشد و لیری کرد نشود بر آن بدو
 قوی و نه تبرید مفرط و تحلیل کرده شود و مواد چنین اعضا البقیه قاضی تا که گنجد و قوت را
 و نه استعمال کرده شود و مخیات صرف و نه دو انگیزه در کیفیت سعی باشد و مانند سجاد و نه
 کرده شود و مواد آنها یکدگر اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کمایت میکند و در او
 ضعیف و قوی محتاج میباشد بدعای قوی و همچنین اگر مرض باقی باشد و سوسن
 و عادت بخوردن و شایای باره و فصل شتا و صناعیت گافدی و بکشد شامی و سحر
 کند بر غلبه بنظم و عضو طویل قوی بر احتمال ادویه شدیدا کیفیت پس درین وقت بلاغ
 بر استعمال ادویه قویة الحدة جرات کند حتی دو انگیزه در وجه چهارم گرم باشد تمام شربت
 قاعده سوم قانون وقت است و ادوات که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام
 مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود و ادویه فقط در سترید و ادویه باشد
 آنها فقط مخیات محله در وقت انحطاط محملات صرفه فائده اول و با
 امراض ترکیب تفرق انفعال مع علاج در امراض خیریه مذکور است و در اینجا علاج
 سو مزاج مذکور میشود و سو مزاج اگر سافج باشد کمایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر
 باشد استفراغ کرده شود و با پنجه بر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سو مزاج بعد
 استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود با پنجه معدل اوست و معدل هر خط
 اوست و نصف ختن را گویند و آن عبارت است از آنچه قوام خایه با اعتدال آید تا که

در قانون وقت
 ششام گرم
 اگر

از فعال فعل سهل خود استفراغ بسوخت گردد و شرط استفراغ قوی و آن ده است یکی مثلاً
 یک است کیفیت پس غلامان است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف تو
 مثل یا از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
 است پس از احوال حرارت و برودت و سبب خلط مانع است چهارم سحره از احوال
 از سحره و خلط بدن مانع است پنجم اعراض از سحره استعداد در ب و قروح اسهال مانع است ششم
 آن هر چه لطیفیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
 در عوارض و مفرط مانع است نهم مناعت پس شدید التحلیل و قهیم تمام و محال مانع است
 نهم عادت غشی که عادت استفراغ ندارد و نجوم کرده نشود و استفراغ آن بدوای قوی بلکه
 لی التدریج قلیل قلیل بدوای لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوارست که قصداً کرده
 نشود در هر استفراغ به پنج اسوری از آن اخراج آنچه که ازیت و بهریدن کیفیت خود
 دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت سیل مادی باشد
 از غشیان با بقی خفیه کرده شود اگر نفس باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
 بعضی قهیم است و باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده مذوب جگر یا در ماده قهیم اسهال
 پنجم آنکه استفراغ بعد نصیج که واجب است در امراض فرسوده و سحره است در امراض عاده
 که ماده میاج باشد و عضو یک نقل کرده شود بیوی او ماده انس بود و مخالف باشد و جهت
 شاکر بود و ماؤن و صابر و تحمل باشد بر مواد منجذب و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریک
 نوی اخس از دو که مخالف جهت باشد اگر چه استفراغ کرده نشود از منجذب الیه چنانچه جذب
 لیکن بهماجم با شرط و شرط در جذب آنست که منجذب الیه از منجذب عنده در جهت بعید
 باشد بلکه در یک جهت اطول بود آنجهت یا اقصر چنانچه ماده در دست راست جذب

کرده نمیشود و بسوی پانچ چپ بلکه یا جذب کرده شود و بسوی پانچ راست و این
 است و یا بسوی دست چپ و ستر او است که جذب کرده شود و با ستر او هرگاه که در
 فصد و استفرغ و باشد اخلط بر نسبت طبعی پس بر عین خود است ابتدا کرده شود و فصد
 غالب شود و بعد از فصد خلطی دیگر استفرغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت
 استفرغ کرده شود و خلط غالب او را بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و
 مهلت باشد و بسیار است که واقع میکنند شرب و ادویه جایگزین واجب باشد و فصد
 محمی و فصد طاب و گاهی استفرغ کرده شود برای رذات کیفیت ماده و گاهی برای
 یعنی برای تقدیم یا بخلطه حق غیر مستاد امراض و گاهی برای تقدیم یا بخلطه برای
 مستاد باشد با امراض و دوائی سهل اسهال میکنند قوت جاذبه بر اسهال
 دروست و رسیدن قوت دوا را بیماری حاجت نیست و خواب برود و فصد
 یا بضعف عمل و دست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و بخورد زیاد از آب گرم
 میازد و در قبل از عمل دوا را با بخلطه قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعه و باید که فصد
 سهل متی نشی لذت جید البوهر یا مانند فروج و دیگر دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن
 نکین کرده شود و الا حرکت داده شود و بخورد و قوا بضع یا بخلطه لینه و شاکا سها
 دوسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن سهل اعراض مشک بر پیدا یزد و مواد طریقه
 رئیس مائل شود و واجب است که فصد کنند فائده دوم در بیان قی و آن
 و بصیرت نیز گرداند و نقل سزائل میناید و قروح کلیه و مانند را فصد بپرسد و بر امراض
 مانند استخوان و خردام و بر فاقان افرس و ریشه و فاقان مفید بود و قی اختیار
 اختیار می دانست یکی آنکه برای حفظ صحت کنند و دوم آنکه برای ازاله امراض

این اختیاری نیست بوج است بل قراط ضامن میشود حفظ صحت کیسه قی در یک ماه
 در مرتبه بی دربی غیر حفظ دوره عادت خود کند و بهتر قی طعام جدید کثیر مختلف الالوان بی
 شغ کثیر خور و یا سبب خورد قی کند یعنی مزاج از آب برگ ترب تخم آن و آب شبت
 سل و نمک خورد قی کند و صغراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب بی قی مضطرباری هر
 جت افتد از آب نیگرم و نمک بسبب حاجت کرستی کند و بعد از آن قی کنند و سکنجبین
 نمک مصطکی ساین در شربت انار آسخته همراه گلاب بخورند تا که گرنگی مساوی شود
 هندو قند اسیرج المضموم کثیر غذا مانند آب سخی در هند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر غرض
 از آن تنبیه معدود حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اما کن بعید
 کشد از ادویه قویه چون خربق و جوز التی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
 از یک یا بیش یکسکه بسیار فرساید احتراز کند فائده سیوم در بیان حقنه قراط
 استخراج کرده او را از طائر کند او را عمل طایر گویند حقنه آست که دوائی بمثل مخصوص با مسا
 راه مستعد رسانند و هر دو ایک بر حجم از را قبل رسانند و او معالج نیک است در اخراج فضول
 معدود و معاجذب میکند مواد را از علی بن و دوائی حقنه کم از نصف رطل و زیاد از
 رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل
 استعمال حقنه چیزی مقوی معدود چون گل قند و مصطکی و اندکی شور یا با تو ابل حار و خورند
 بخلو معدود نشاید و غذا در آن روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه سهله قریب ترکیب
 لیونات سهله است مگر بعضی سهلات را در حقنه منع کرده اند و آن حبیرت و بلجات
 نه اقسام است و در امراض گرم و بل بارد و در امراض سرد از سهل گرم حقنه کنند و فنی که
 فی طاقت نوشیدن سهل ندارد و آن حقنه ضرر بود و فرسخ سیوم در اعمال بیو آن

بخشش قسم است اما آنکه استعمال اطباءست قصد حجامت و زکوة است و این بر سر راه
 ذکر کنیم بیان اول در قصد آن مستفیع جمیع اخلاط است و قصد بدو کس باید که یکی آن
 خون از مقدار طبعی خود زیاده شود یا بسبب یا بالقوة و دوم آنکه تغیر کیفیت باشد یا بالقوة
 یا بالقوة و وقت قصد اختیاری آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام می شود
 از بول و براز واقع شود و قصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دوازده سالگی
 بعضی پیش از چهار سالگی جائز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد و خواهد بود
 خواهد داد آخر بخلاف حجامت و قصد خطاری هر وقت که حاجت باشد باید
 نیز در محال بکار بر نبرد مگر در روز بخران کنند و آورده که مد دست یکسانند شتر
 قیصال یعنی سر او شعبه کفنی است بالا اتفاق تنقیه خون از منافق گردن می کند
 یعنی هفت اندام مرکب است از قیصال و باسلیق قصد و تنقیه خون از تمام بدن است
 باسلیق و باطبی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ماتحت گردن می کنند حیل ال
 حکم او بر قول قدما و شیخ بوعلی حکم قیصال است و همچنین مختار و استاد بود و نیز صاحب
 و بعضی متأخرین در حکم باسلیق است ایستام وضع قصد او مابین خنصر و خنصر است
 و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از قصد او دست انداز آب گرم دارند تا
 اوجاع کبیر او چپ اوجاع طحال مدول را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفخ
 می باید که بعد از قصد اسلیم دست و آب گرم دارد و آورده که در پای کشانیده
 یا بعض عرق النساء صافن بمعنی سلیم است او را طشت بتوت می کنند و تنقیه آن
 و قاع تمام عرق النساء است و جهت خارش آن و تنقیه قروح آنها
 اما را باطل است تمام دارو مالض در بطن گوزانو است حکمش صافن است

دارد ارطث و اوجاع مقعد و بواسیر قویتر و نافع تر از صافن است عرق النسا را

و نفع عرق النسا قوی تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوائی و

نفس نافع است قریب رگ چند که می باشد که از لیسن یا معلوم میشود و اگر قریب تا انگ

یافته نشود و شب او که بیان خصوص بنصر است باید زود او روده که بر سر دهن لعل دارد

عرق حبیه چهار رگ عرق تحت اللسان اند اما عرق حبیه او منتسب است از امین حاجب

افصد او قتل سر و قتل عین قی صدام مرمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع

بازدیر بر لب قمر گ فصد آن جهت ثبور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد

عرق تحت اللسان که در باطن فم می باشد فصد او خون فم و او را کم نوزن را سود دارد

و اگر فصد از نفس زبان بود فصد او قتل زبان که از خون بود فصد او را لیسن و حال نفس و

الحولی و قریب و لا غریب را فصد کنند کسی که در فصد غشی کند پیش از فصدی که باید کرد و

لنفراوی فراج را پیش از فصد شربت اندا و سیب و لبنی فراج را بکشند و در بی به مناسب بود

و آوستا در جوم زنی را که در شام فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نماز فرمودند ازین

نمیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط بشرط

پایه که زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکنند و بضرر آن

اعضای رئیس نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکنند و هر گاه که ماده در عضو جمع شود و

شد تا فصد کرده باشد تنقیه از نفس عضو کنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی

نفع است لیکن بهتر است که تا پنج شانزدهم و هشتادم باشد و فصد مائل گری می باشد

از ساعت دوم در گرد ساعت سوم یک چهارم در سر و مفر که ده اند و حجامت بر قدم

نارس مصلح را مفید است لیکن بحسب ذی این ضرر دارد و حجامت بر فقره گردن خلیف کمال بود

و ما بین یقین نفیقه با سلیق و حجامت بر نفقه برای برود و بخود قلاع و قتل ارجان
 لیکن نسیان آمد و حجامت بر قطن و مایل شور و خندین و نفوس و بواسیر و دوا و انیل
 مفید و حجامت بر ساق قریب قصد صافن است و حجامت بلا شرط با ناریاست
 یا بلا ناریاست بلا ناریاست ماد و بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریا و کین روزی و ناری
 و محجمه ناری با یک ماده غلیظ باشد شمال میازند و طریق او که بفعل مروج است است که
 را افزوده محجمه بر آن سنگ میازند میان سیوم در بیان علق و آن کریت که در آب میازند
 جذب خون در آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر ادراهم هر جا که باشد شمال
 میکنند و اینها در امر انس فرستند جلد یا رسال علق نیکو چیز است و گفته اند که مطلق جذب میکند
 مگر خون فاسد را و شرط آنکه در حجامت مذکور است از چهارم همان اعتبار است لیکن
 معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون رسال علق باین
 و کین بس کنند مقام دوسمیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باینکه طبیعت
 عادت کسل سازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و تشریب سهل و قی عادت کین
 و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به صعب رجوع نمایند و اگر حاجت انداخت بر نیاید
 با قوس رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که اندازی
 کنند و در معالجه بر یک واقعه نمانند که موجب الفت عدم افعال طبیعت است
 لاین نیست که مدوت کینی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تأخیر بودن اثر آن هر دو
 جرأت کن بر او و به قوی و در حصول قوی و جانیکه ممکن باشد تدبیر با غلبه رجوع با و دیگر
 هرگاه شناخته نشود مرض که عارض است یا با بر توجس است کن بر و ای مغرط الکفیه بلکه شمال
 تعین شترک التفس در نیت و بهتر است و هرگاه جمیع شود مرض و عرض پس است که

اجتماع

و حجامت

بعلاج مرض مکرر آنکه عرض اقوس بود مانند قویج پس اول در در اسکیکن کن
 بعد از آن علاج سده کن منزل دوم در ادویه و اغذیه مفروده
 و آن بر یک میل و دو رفیق شامل است میل بدانکه نزد اطباء دوائی
 معتبره و آنرا گویند که ترکیب صنایع در و نباشد رفیق اول در حکام
 او ویه معتبره اما کلام کلیه ماغذیه پس بیان آن در بحث ماکول مشروب
 گذشته است و آن دو طریق است طریقت اول کلام کلی در ادویه و آن چهار
 قسم است فسرخ اول در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج
 معتدل چهار درجه انحصار دارد و هر چه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
 به بدن معتدل و تخیر گردیدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس از
 اثر ادویه بدو از یکبار و زیاده مقدار اثر او ظاهر نشود آن را معتدل گویند
 و اگر تغییر غیر محسوس دهد و از یکبار و زیاده مقدار تغییر خفیه محسوس شود
 آنرا درجه اول نامند و اگر تغییر محسوس غیر مفرط سازد آنرا درجه ثانی
 و اگر تغییر مفرط غیر مفرط نماید یعنی بعد هلاک نرسد آنرا درجه ثالث اگر تغییر
 مفرط بدیعنی بعد هلاک نرسد آنرا درجه رابع و آنرا دوائی سیه هم خوانند
 و هر یک از این درجات را معین می باشد که آنرا اول و واسطه و احسنه
 درجه خوانند و در تعریف معتدل قیید نکند که از زیاده مقدار
 آنرا از آن جهت ساختیم که تا فرق شود در میان معتدل درجه اول چه
 که معتدل از یکبار و زیاده مقدار اثر او ظاهر نمیشود و اختلاف درجه
 اول فسرخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دوا در مزاج دارد و یک آنکه

در در اسکیکن کن
 در ادویه و اغذیه مفروده
 در حکام
 در دوائی
 در بیان درجه ادویه

در در اسکیکن کن
 در ادویه و اغذیه مفروده
 در حکام
 در دوائی
 در بیان درجه ادویه

از نقاعل عناصر کیفیت میانه در آن پدید آید که متشابه باشد بعناصر
آن را مزاج اوّل گویند مثال بودن دو معتدل یا جاریا یا بار دیار
یا یابس معتدله باشد یا مرکبه دوم آنکه از تاثیر مزاج اوّل کیفیت
در مرتزج ظاهر شود آن را مزاج ثانی گویند چون روع و تحلیل و تبخیر
جز آن که غلبه کیفیات اربعه است پس هیچ دوائی نیست که مرکب القوی
نیست زیرا که مزاج ثانی لازمه مزاج اوّل است چه هر چه گرم است با
سرد و لا محاله تحلیل در روع و مثال آن که از آثار مزاج ثانی قوی
در روع موجود است اما در عرف خاص اطباء این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر
ادویه که قوت آن مرکب بود از قوای متعدد متضاد و که از آنها آثار مختلفه
شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نردا که بر بعضی ادویه را مزاج
ثانی مرکب باشد از اشیاء و مرتزجه که در نفس آن اشیاء مزاج و ترکیب
عناصر بود پس برائے آن مرکب از این اشیاء مزاج ثانی حادث
و از و قبال متخالفه صادر شوند چون روع و تحلیل یا متوقفه همچون قوت
روع یا نقطه تحلیل یا متضاد و مانند حرارت و برودت یا اسهال
قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او معتدله و طبعی باشد مانند شکر
با وجود بودنش معتدله و از مایهت و جنیبت و سمیعت مرکب است
هر سه عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القوی
حقیقی گویند و اگر ترکیب او معتدله و صنایع باشد مانند
انگور که از و آثار متخالفه صادر می شوند آن را مرکب القوی

ہے ہاں اگر مزاج ثانی صناعہ را از اثر موافق آثار اجزائے مغز
 است بچو معاین و غیرہ از مرکب متوافقتہ القوۃ خواہند چہ کہ
 ترکیبیک در ہر واحد ازین مستند بہ اثر واحد و اگر مخالفت آثار بہت ثلثاً
 ہم تخلف کنند و ہم تریب چنانچہ کل سرخ کہ مرکب بہت از اجزای
 طیفہ منفردہ و اجزائے ارضیہ تکلف پس اثر میسکند ہر واحد ازین
 جزا مانند بہ اثر خود و صادر میگردد و از ان آثار متضادہ
 بن حرارت و برودت از تضادہ القوۃ گویند و اگر اثر موافق صورت
 عیب بہت مانند فعل جسم الیہود در فستیت حیات آنرا ذوالخاصیتہ ہند
 مانند کہ مزاج ثانی گاہے چنان قوی مستحکم شدہ باشد کہ اختلاطیبا
 آتش اجزائے اورا سوختن نمیتواند چو طلا و گاہے ازین ضعیف
 باشد کہ آتش اجزائے ایش سے سوزاند مانند با بونہ و گاہے
 بن ہم ضعیف می باشد کہ صرف نچتن اجزائے ایش را تحلیل میکند
 نہ حدس و گاہے ازین ہم سست تر می باشد کہ شستن اجزائے
 لیل سے نماید مانند کاسنی و سرخ سیوم و بیان فعل اورا
 حیدر مانند کہ تاثیر دوا در بدن انسان بر چہار نوع است یکے آنکہ
 شش یا فقط در خارج بدن می باشد مانند پیاز کہ ضما و تفسیح میکند
 کلاً بیچ ازین اثر ظاہر نیگردد و دوم آنکہ یا فقط در داخل می باشد
 نہ سفیدہ کاشتری کہ در خوردن ہلاک میکند و در ضما و بیچ نقصان
 ہے نماید سیوم آنکہ در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

بچو معاین
 و سرخ

که از استعمال خارج و داخل سر و می نماید چسارم آنکه تاثیر غایب
 تاثیر دایمی باشد مانند کشنیز ترکیه هرگاه ضحاک کنند تحلیل ابرام
 حقه خا زیر را و در خون سر و میسازد و فرسخ چسارم درش
 قوت ادویه بداند که قوت ادویه بدو پنج شناخته میشود پنج اول تجربه
 و اعتماد کرده میشود بر این هفت شرائط اول آنکه بر بدن
 استعمال نمایند شرط دوم آنکه دوا خالص از کیفیت عرقی باشد
 آب گرم شرط سیوم آنکه در امراض متضاده متصل شود و شرط چسارم
 در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض
 شرط ششم آنکه تاثیر دوا اول باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دائمی و
 باشد پنج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قواسم ادویه برست
 وجه اول طعم است و از سبب مادی و فاعل مختلف میباشد اما مادی برست
 یا لطیف است یا کثیف یا متوسط اما فاعل برست سه قسم است یا حرارت است
 برودت یا اعتدال پس لطیف مازنیست و لطیف بار و ترش است
 معتدل و رسم و کثیف حار تلخ است و کثیف بار و عفص و کشید
 معتدل شیرین و متوسط حار نسکین و متوسط بار و فاعل
 متوسط معتدل لغت و این دلالت قواسم است و وجه
 بزرگ ادویه است پس بزرگ نیز و بزرگ قواسم مانند بزرگ
 و زینق براسه حرارت است و بزرگ ملائم و میوه و ادویه براسه
 و این از طعم ضعیف است چرا که گاهی بر خلاف این بافته میشود و مانند

منفرد و دو متصلش اسارون و قدر شربش از یکدوم ناسد و دم و بولش مرد و اید سوخته
 است و بهترین طریق استعمال اورنیزه بمقراض کردن است آنچه بفراسه بالنگا
 و بهندی بچو لگو کند و پوست او در دو دم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم
 خشک و برگ و شکوفه او در آخر دو دم گرم و گویند و آخردوم خشک و ترشی او در
 دوم سرد و خشک و گوشت او که تخم ناسد در اول سرد و تر است پوست او مقوی دل
 و دماغ و معدود و مفرج و مسمی و طبعش خشک او سکنتی غیر صفراوی و مضیر جگر و حار و متصلش
 و مضر دماغ حار و تصدیع و تصالحش منفشه و قدر شربت از خشک او پنجدوم تخمش در جمیع
 افعال مانند پوست او و با قوت سهله و دو فعال از مقشر او مفاد جمیع مسموم حیدانی و قوی
 فارق است و با گرم یا شربت جهت گزیدن غریب مجرب است اما سیدن یکدوم از مقشر او بایست
 و کشنده و مخرج چنین است در روغن تخم و جهت بهر شیر باطل و ابیغایت مفید و اگر کسی بآن نمیدانند
 با او نزدیک کند و مجرب است برگ او با تخم و منفع سده و محف و محلل و ملطف و شکوفه او در افعال مثل
 و ترشی او مقوی دل و قابض سکنتی صفراوی و جهت خفغان حار و اسهال صفراوی و کباب
 و نقویت سده و جگر و رفان مفید و مقشر سینه و عصب و متصلش شربت خشک خاص و بولش
 آب نایب و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معدود و دماغ و در مضم و مضر حار
 و مورت قوی و تصالحش عمل و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرج و جهت خمر سبک و ابیغایت
 در روغن او که پوست خالص شش عدد او را در روغن زیتون در روغن خیری از هر یک یک رطل
 در روغن کبچا انداخته و بهر سه شب از روز بیرون آورده پوست ناز و زرقه بانه است
 بعد از آن چنانکه گرم و خشک و محلل و مذهبین و جهت امراض بار و در مفاصل و
 تب بلیغ و در گرده و شانه نافع و صفا و طبعش مجموع ترنج در سر که با شربت جهت مفاصل و نفق

اسکندریه

سینه

سینه

سینه

و منقرض بجزیره و متصل آن ترشی و در آب بسیار غلظت است و کجای کور و خواص قریب بار
 مگر اگر حضرت از بجزیره نیست به او زیاده است و گویند اگر او را عربی قلناس نامند اسطوخودوس
 بهندی و بار و نامند در اول دوم گرم و خشک گویند و کرب الهی و آجری بار و او کمتر
 این قول اقرب است تحمل و مفتوح سد و جالی و با قوت قابضه مقوی بدن و اول اشاد
 ارواح نامی بیدار و کتبج او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و
 عفونت اخلاط و تنقیح و تقوی مره سودای دماغ و مفتوح و سهل بلغم و سودا و ضرر صفای مزاج
 و منشی محرورین و مصلحش سکنجبین و منقرضش و مصلحش کثیر او منع و بدش در تنگی
 و تنگی و قدرش ترش از دو درم تا چند درم است آس بسیار مورو مانند در اول سرد و در دوم خشک
 و قابض و قاطع خون و نفثه که هم مقوی دل و معده و احشاء و در بول و جهت نزلات و تنگی
 حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضاد برگ او یا نار و عدس و گل سرخ و آقا قیامت
 اعصاب و قهین مجرب چون آله که گفته در آب برگ او میامنده و در روغن کنجد با سوسه بچوب
 نار و روغن بانه جهت رویانیدن مو مجرب است و قدرش ترش تا سه درم و بدش در احتیاج
 و در دارم حنظل و منقرض صاحب کام و صدع محرورین و صورت بخوابی و مصلحش شنبلیله
 پنج گیاه است مشهور بهندی مگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک لطیف و در روغن و مصلح
 و منقی معده و جگر و سپر و زگرده از اخلاط بار و ده و ضاد او با شیر ناز و بر کج ران و
 ز بار جهت نفوذ بسیار مجرب با ماء و غسل سهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و
 حیض و در دورک و معاصر و عرق انسان و قوس نافع و ضرر و مصلحش مویج و بدش
 وزن او و زنجبیل است یا نصف او و خولجان و نصف او و ج و قدرش ترش از یک
 تا سه مثقال است اسفاناج بسیار سیفی و بهندی ساگ پاکک نامند در آخر

و ملذوعه و غل ریح و جهت یرقان در عشه و سکه و با آفتیون جهت تنفیه سودا نافع و هر روز
 روز از آب طبع او هر روز است شغال نبوشند جهت رفع قحط اشتها که از رطوبت پش
 موثر و مجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقر ب عیب المنع است و قطره او با زهره
 دروغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کرمی قدیم و طلائی ساینده او با سوم و دروغن
 جهت درد نیگا و درد و جگر و درد معد که مجرب است و قدرش از یک شغال تا دو شغال
 در مطبوخ از چند رم تا دو درم و تصدع و مجفف و مانع و متصلش انیسون و قدح و در شربت
 بدش جهت معد و بوزلش اسارون و نصف او بلیل زرد و جهت جگر عصا و غافش و آ
 او مقوی معد و در بول و حیض و جهت امراض جگر و سپر و تنفیه سده و برنجسته
 پنجم سفید آفتیون انباری ترکیب و برنجی لبن انشخاش بهندی افیم و اپیم نام
 از و شیرین ششاس سیاه است نه سفید و بهترین او ایل بسفیدی و صاف است که در آب
 شود و از آتش زد و شغل گردد و در آفتاب بگذارد تا قوی الراجد باشد و چهارم سود و نیم
 و از ششاش سفید و آخر سیوم مخدر و تنوم بگن در دوا و قاضی دمان نفس افراط و تعلیل
 حیوانی و جهت سحر و آسمان و قرصه معاد و صرفه و ضیق نفس و در سفید و سودا و جهت
 سر و تبیین قروح و با شیر و خمر و عفران جهت نفوس ماز و در و فیکله او با بر و عفران
 جهت زحیر مجرب و در معاجین و دود و یک مکه حافط قوت آن و جهت نزلات و معداء
 حار و قطورش باروغن بادام و در و عفران جهت درد گوش نافع و سقطه اشتها و قوا
 بشرط ماوت و مفر قمع و متصلش چند و در جینی و فوغل و برش مثل او بر رانج و کیزن
 خنج لافح و در متباس طباشیر و کافور و کبریا و قدرش از یک کدس تا چهار قیراط و زیاده
 یک دانگ منوع و دو درم او کشته افخوان با قریا و بونه کوهی و کا و چشم و بهندی و سوطی

افخوان

افخوان

سیوم گرم و در دوم خشک سخن قوی و محکم و منفعت سده جگر و مستطین جنین و در اول حنجر
 و تار و صدغ و متصلش سخن کرب معده و پیش این سخن و بنفشه و بدش با بوند است و قدز
 بنفش تا و شقال و قمع صغیر او و در دوم گرم و در اول خشک در افعال از اول ضعف است
 لیل الملک بقا گویا و قمع و بندی اسپر گویند بیا تیت مرکب القوی حرارت پرست
 و غالب و محکم و منفوع و قابض و ملین و آرام و جهت صداع و حس نشانات و در جگر و
 قه و سپر ز نافع و عصاره او از عطران و تسکین کل ضرر آن مجرب شرب او مضر فشین و در
 شیر و عسل و موی و بدش با بونج است و قدز شربش در شقال و از عصاره او است در آله
 ماری آله و بندی آله نامند درخت هندی است و استعمال مقشر پیدانه گویند آنچه در شیر
 است باز و بنجیا منفس از آن جو شده او از غزال بیرون کنند شیر آلهی است و قه و
 پانزده او را چند و در شیر خساند بعد از آن خشک کنند و در شیر یا پرورده در دوم سرد و در اول
 سرد و بسیار مقص قه و در اول سرد و در دوم خشک رافع انسباب مواد و بر عده و قابض
 و طبع و قاطع فی و خشک و آب هین خون بود و سیر و فوف الدم و جف رطوبات معده و قوی
 و چشم و معده و احشا و شستی و تسهل سودا و بلغم رقیق بصر است و آله مقشر و قه و
 لایر گرفته چند گرم با گرم هر روز بخورد و برای سحج و چک بود و سیر و نوا صیر و جف معده و با
 لایر یکی چشم مجرب است و در عین آله که با گرم بود و یا پوست تیغ صندرساوی بنفشه و
 آب مطهر آن را با هم وزن روشن کنید یا زیتون جو شده در ترتیب و هند برای تقویت سودا
 و لایر که کون رو یا نیدن آن و خروج مقدر از مجاری و دانسته اند و مقصر سیر و در سیر وین و
 و آب ملخش عسل و موی و قه و ملخش و در عین با و ام شیرین و بدش در اکثر افعال و در شرب لایله
 و لای است و پرورده ملین طبع و قاطع ترف الدم و جهت لیسر نافع و قدز شربش از سه درم

در
 در

در

تا چند دم و در طبع تازه دم است انبر یا ریس در فارسی زرشک و بهندی ز
 در دوم سر و خشک و با قوت قابضه و معوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
 و قاطع منقار و تشنگی و با آلوده حبابه و حبش و مثل آن مفتوح سبک
 جگر سرد و تر و آب او مانع قی و باز عقوان جهت ضلالت جگر نافع و شربت او که آ
 زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو نصف آب زرشک و با شکر قند آمیزند جهت
 سموم قناری و خفان و ضعف اشتها جرب دانسته اند و مولد سیج و معملش قند و آب
 طبع و مصلح او شکر و شیرینها و بدک او شلش گسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است
 شربت آن آب او تابست شغال و از جرش تا پانزده شغال و از زاده او تا شش شغال
 بفارسی انبه و فلفل و در بهندی آن آب نامند و درختی مشهور است که از اول بکون نارسی
 سبب است و بعد از رسیدن نزد میشود و در دوم گرم و در سیم خشک گویند و از رسیدن او و اول
 و بهترین او شیرین بلبل ریشه که شیر و قوی داشته باشد و رسیدن بود جهت منع خفان
 در سرد بار و بوی سیب سفید و در قنوت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسهیل بدن و ک
 طبع و نیکو کردن رنگ خساره و تجربه او ساد و رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ملته
 جهت قطع طحال و بزرگ شدن اشتها و زدن اندک سنگ گرده و شانه و خاکستر
 زدن الدوم و طلاک شاخ و برگ او برای دراز کردن سیاه شدن موانع و پوست ساق و رخ
 و قابض و برگ او با ضم و قابض و کل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
 قابض و دفع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و معوی معده و در
 صفرا است و ضعف جگر و مصلح آن سوزن و نزد او ساد و شیر خسته او مصلح او است
 حضرت احمدی غفر الله له مصلح گرمی آن با است و آب مسرود و شیر و فاسی است

همان آنست که آب یاب بر سر درده بخورند و در شکم گرم بدون سر درده خوردن موجب
 انحراف مزاج است و اول او را در دست بلاغم نموده چند قطره بنده اند و بعد آن از کهنه کشیده
 بخورند و خوردن او کار و بریده اگر چه پسندید است مگر از چرم در لایه او احتیاط نمیشود و در
 مرغ و در شکم منضم خراش گوشت میکند و البته بغیر سیخیر باید و بندی چسبته نامند بپیر باید و چون
 با هم در خشک است و مادی و لطیف و محلل و عقیق و جالب اسهال فرمون و حج است از خواص است
 نیزه و ایل را جامه و کل جایز و ایل بسیار و خصوصاً خون و شیر که در مده و اعضا نمید
 شده با و حمله و بعد از ظهر بر محل اعانت میکند و نوشیدن این مخمل نماید و پیرایه خرگوش با لایه
 نیزه خواص قوی تر است و اگر آب خمیر کرده بر چشموم نهاد کند رعان بند نماید و پیرایه
 بر گور و بزرگویی و آه و شتر و گوسفند و قیل بقدر رغودی بغایت بسی اند و قدر شترش را نیم
 حال انجبار بنا نیست در سیوم سر و خشک قاطع خون جمیع اعضا و عاب اسهال فرمون
 با ت و مسکن فی و التاب مغر و جهت بول الدم و الفلاح افوا و عروق مقدر و نافع و مضر
 بر وین و مصلحت از بخیل و بدش شل او ز شک و قدر شترش بکین قال از عصاره او یکدرم
 ماس میعد است نزد حکمای هند سر است و نزد او را در اول گرم و در وسط و در نه است
 و تقوی و ملخ و مده و مضر خجره و اعضای نفس و اسما و مصلح آن شکو بهترین طریق استعمال
 آن آنست که او را خورد و خورد کرده در قند و شکر آئینند و گلاب و عرق بید خشک و عرق
 لوبه زده یکدر و گهری بگذارد بعد از آن میل فرمایند و سائر افعال قوی میگردد و مضرتهای
 او کمزایل میشود و انیسون بغیر سیخیر با و بیان روی نامند و آن تخم نبات است و در خوردن
 گرم و خشک و در بول شیر محلل ریاح سائر اعضا و تبوی و قابض طبع و تقوی کرده و منفتح
 بر و سپرز و جهت صراع بار و شقیقه و سر نه و استفا و خائیدن با و جهت خفکان منبذ

نصفه

نصفه

نصفه

نصفه

و قدر شمش از دو درم تا چند درم و مقدار ساق و جگرش و کبجی و قی برش نیم شمش
 مثل بواجره است ابلج اصغر بپاری طبله زرد و بپندی هر زرد و طبرکی مانند بپری
 مایل بپری با ملاست است و آن غریب است در آخر اول سر و در دوم خشک سهل بسیار
 بر بپری و قوی و صمد و دماغ و متغ سده و جرم او و جرم سایر طبلجات محدث قولنج اند
 آن قوی حواس قوه بن جبه خفان و خفان و صمد و خفان و صمیات مکره را سینه
 در من صمد و خفان و دماغ نافع است و جرمین گفته اند که استعمال طبلجات در صمیات
 نافع است و حق همین است گر آنکه خلطی غلیظی یا صفر او بپری قوی باشد و عصاره طبله
 قوی افضل است صفر سفل و صفر سفل و صفر سفل و صفر سفل از جرم او تا چند درم
 و صبیخ از مقدارم داده و درم و صبیخ و درم و صبیخ و درم و صبیخ و درم و صبیخ و درم
 گویند باز و بدل است ابلج هندی و اسود نیز گویند و بپاری طبله سیاه و بپاری
 طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری
 نافع و صفر جگر است و صفر جگر است و صفر جگر است و صفر جگر است و صفر جگر است
 از بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه
 و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه
 مستدل در اول خشک و بعضی او را و طبله سیاه را گرم با عسل سیدانند سهل بپری و صمد
 منقول و با خلاء و صمد بول بهترین با صمد بپری و قوی تر از طبله زرد و سیاه و آنچه طبله زرد
 میکند اینهم نماید و آن طبله و بول است و در و صمد و صمد و صمد و صمد و صمد و صمد
 و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه
 و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه و بپاری طبله سیاه

نورین

نورین

نورین

نورین

در فاسی با بونه و بستی سونهل مرئی نامند در بیع انرا مثل اقحوان است در قدم گرم و در آخر
اول خشک تحمل بی جنبه متع و در قوی دماغ و باه و جهت تب یعنی و سودا و کرب و در سرد
و زلات و تسکین درد با و درم و جگر و قوای و ایلاوس شراب و دما و نافع و مضر خلق و حصول غسل و
شراب انار و بیش نبودم و قدر شربش تا سه شغال و بیع او گرم و خشک و در فعال بود و از اول و
و شغال او با شرب اصل بسیار حرکت باه است در عرض دارد و کباب مسطوب است با و برنج و به سرب
با و گویو قار است بری مفتح القلوب بستی بی لوتن را قوی نامند با نیست در دم گرم و قوی
دل و دماغ و حواس معده و جگر و قوای و با تخم و تورش و کا و خط و حمل سودا و مفتح لراض یعنی و جهت
ضقان و فواق و دفع سموم نافع و قدر شربش از خشک و ناده و درم و از نانه اش تا بستی و درم و
مضر و کرب و مصلح او معنی عربی است و کند و بدیش در وزن ارار بیش است و شربش در فعال ضعیف تر
از گیش و قدر شربش تا دو شغال یا لنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معده و کرب و کرب
اسهال باشد با کباب مجرب و جهت مضر و در حیرت و بدیش تخم ریحان و قدر شربش تا دو شغال است
بر سیاه و شان نعت بر نایست بفارسی بر سیاه و شان و بری شعرا بجا و بستی را به چشیدن
و آن با نیست معتدل بایل گرمی و خشکی و قوای تا شش سال با نیست لطیف و محف و حمل و
مفتح و مفتح و در بول و حین و سهل سودا و مفتح معده و با جهت مفتح شش و ضیق انفس و مفتح
در ریان و مفتح و قوای خشک و جهت اسهال و طلائی ناده و جهت گزیدن سنگ و یروانه شود و
نما و نافع و مضر سبز و مصلح و بدیش جهت کلام شش و بوزنش نبشته و نصف آن سال است
است و قدر شربش از جرم او تا بهفت درم و از آب طبع او تا بستی درم برز قطن و نا
مشهور است بفارسی تخم ننگو و بستی اسنبول نامند و بهترین و مفید و برون ترین و بسیار
در پیوم سرد و در دم تری و سیاه و با بهوست و مفید و مسکن تشنگ و حرارت و تسکین طبع

در حیرت

در کرب

در اسهال

در بول

و بوداده اوقا بغض و جبت پنهانی حاده و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و غلغل
 و سرفه و ضا و آب و دهن جبت و دل مجرب و ضا و کوبیده او که با شل او و غن گسل و پوست
 خشک است و سینه باشد جبت او را و حار و تسکین در آن مجرب و نصف صلب و مفسد است
 و مصلح آن عسل و گنجین عسل و بدارش و تبرید خرفه و در نفخ شکم گمان و در سرفه و خشونت
 حلق و شال آن بدهانه و قد شربش از دو درم ناده درم و ده درم کوبیده او کشاید
 است بسفای کج خفیت بایل بسیار و باریک و گره دار و از هر گره و ریشهای برآمده اند
 آن سبز در دو درم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در پوست معتدل است
 و سهل مرد سودا و بلغم غلیظ و مصلح نفخ و قولنج و جبت خدام و غلغل سوداوی و نافخ
 با عرض از جبت دفع سودا و طبوخ او با اصل السوس انیسون جبت سرفه و ضیق النفس
 و در اوست و طبوخ او با عنب جبت سقوط و بواسیر نهایت موثر و چون شغال او را چنان
 با فلوس خیارش و بارنجین نبوشند جبت ریح بودا سیر و در معد فرسوده و صرخ مجرب است
 و سرفه سینه و گره و مصلح آن پسیا و شان و بدارش جبت مو او سوداوی نصف و در نشانی
 و ریح آن نمک هندی است و قد شربش از جرم او ناسه درم و طبوخ ناشی درم است
 بسیار با سیرسی جاد و تری و بزبان و هندی و تری ناسه و آن پوست اندرون و جبت
 که بر جرز چسبیده میبود و بهترین او تند و با شکر بایل و سحرخی بهم چسبیده است و قدم گرم و خشک
 گویند در اول گرم و در دو درم خشک محلل ریح و منفع سودا و تفرج و تقوی معد و با جبت
 سلس البوال نفث الدم و در سبز از موده و سوط او جبت صرع و شقیقه مجرب و مصلح
 کلاب گویند و ضرر که و مصلح او منع عربی است و بدارش جرز بودا و قد شربش ناسه درم است
 تنفیف سین باشد و آن نیز نفث هندی است اسم مرجان است و بفارسی پنج مر جا

سین

بهار

سودا

و بپزدی جز مویگانا مانند آن سنگ است در اول سرد و در دوم شک متفح و قافض قاطع
 زلف الدم و جهت و سوس جنون خفان مصرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرد و درشت
 و سپر زلف و نیم مثقال او بارنج مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم عرق سرشته باشند باب سرد جهت
 قطع زلف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه اول بغایت مقوی
 اول و مضر کرده و سورت تهوع و مصلحتش کثیر و درش جهت حبس خون بودنش هم الاغوی قدر
 شربش تا یک مثقال اولی استعمال محرق او است بصل بغازی پیاز مانند بری کبانی میباشد
 بری او قوی تر از لب تالی مجموع آن در آخر میوم گرم در اول آن خشک بار طوبت فصلیه و
 مفع سده و مقوی شهوتین خصوصاً بخته او با گوشت چرب و در آن فمضرت سبک و بای از خلائق
 آنجا و در بول و حیض و نفث حصاة و قطور آن جهت نزول آب و در آب چشم گویند مجرب و
 مطبوخ همراهی او کثیر غذا و طین طبع و نچته او در سرکه یا پرورده او سرکه جهت درم سپر زرد
 بر گنجین اشتها و تقویت با ضرر آب او جهت رفع گزیدن سنگ دیوانه نافع خصوصاً چون سته
 صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و همانا نچته او جهت نفع او را هر بار و
 و بار و فن کو با آن شرب جهت شقاق مقه و بواسیر و در محرق او با مویالی سوخته و کافور
 جهت آکل مجرب و مقوی محروین و سلسلهش باب یک شستن و تخم او در آخر در دم گرم خشک
 بار طوبت فصلیه و بری و قدر شربش یک مثقال لطیف لغت رومی است بغازی خربزه و بپزدی
 که بوجه نامزدنا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و قد شیرینی مایل بحرارت بهترین
 او شیرین کم آب نازک بچرم و بهترین نام شیرین او همین است که خربزه که یک باشد و شل تا
 قسم سه لیح الا تخالیه بخلط غلب علی و سه لیح اتفن نیست و موافق صفراوی سوداوی در دراز
 و برودت مبتدل و مجموع اصناف او مدبول و تخم حصاة است و جاسک و در سه لیح النفوذ

چوب

بپنج

و در عرق و شیر و سوسن آنچه با درسد و مصلح حال گردد و در سیرج الا حاکم کبلی که در مدهد باشد
 سرکه و بهترین اوقات تناول او باین طعام که طعام اول از مدهد مندر شده باشد و تخم
 در اول گرم و در دوم ترلین و تبی و متغ سده جگودر بول و جبت در دسینه و مسره عار
 خشونت زبان و حلق و پتهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جبت بدرقه شدن قوت
 بیکدیگر و جاری بول قضا و کوبیده غیر متشر او بغایت جالی بشود و جبت کلف مجرب
 و مصلحش عمل و قدر شربت از تخم او و در دوم تا پنجم در مبطخ هندی بباری خرد پوده و در
 و تسوئی هندی و در هندی تیز و زانند و در اول دوم سرد و در آخر آن ترسکن حدت صفر و در
 و تشنگی و در بول آب کبجین جبت قفسه سده و یرقان و با شیر خشک و مانند آن جبت پتهای
 حار و غید و موله خون رقیق و بغم شیرین و مضر سپرز و باره مزاج و مضر مدهد سرد و مصلح
 کفند و عمل و در فراجی که صفر غالب باشد هندی از جبت لطافت تحیل بصفه ایشان
 و در انزبه بارده بدون مصلح صورت ضعف با و در و مفاصل و هشال آلت و تخم او در و در
 سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و در خارج حصاة و خردار خرد پوده از مدهد که
 مجرب است و قدر شربت او تا پنجم بقله جامفه در هندی ساک چوکه نامند و
 زه نخراسانی گویند قسه از محاض بزرگ برگ است و در افعال مثل همان مضر حصه
 و مصلحش عمل بقله الحما نبات است بباری خرفه و هندی خلطه و قسم خور و را
 در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تراب او سکن حدت صفر و خون و قاطع نزق
 و نفث الدم و مانع نزلات و در بول و جبت حرقت آن و بواسیر و نواسیر و حرارت
 و پتهای حاره و رفع حب القح و در دشانه و در و سر حار نافع و تا سبیدن او بارید
 قطع تب مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست شغال و مضر با و

ن

نکته خاصه

نکته الحما

و ضعیف الحار و بالخاصه مسقط اشتها و کثرت تارکی چشم و مصلح او
 و جمع انحال مانند آب و از آن ضعیفتر و قدر شربت او تا پنجم درم و گویند مضر سبز و سودا
 آورده است و متصلش قند و بدش و اکثر انحال بر رطوبتا و تب و داوه و اوقا بطن و غیر بودا و
 بین طبیعت است بقله یا نیمه یا قیاس شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولالی گویند در دم
 سرد و تر تلخین طبع و مرطب بلقین و سول و خلط صالح و مسکن تشنگی و سرده حار و طبیعتی
 مضر سردین و قاطع با و متصلش قند و بدش جو ارشاد و تخم شکر و خشک و اوج و جوت
 مراض حار و اورام شراب و ضا و نافع است و مضر گرد و ده و متصلش شکر و قدر شربش ناسته
 فعال است بکلیج بفارسی لیلیه و بهندی بخیلر نامند و در رخت مهندیست و مستعمل پوست
 و در آ خراول سرد و در آ خرد و دم خشک لطیف و قابض و تقوی معده و اشتها و بالخاصه
 سهل سودا و بالطبع سهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و تجارات و جوت بودا و سیر و بودا
 ده و اوجت و سهال فرین نافع و مضر سهل و متصلش عمل و شکر و بدش آله و قشر شربت بقدر
 ناسته و قدر شربش ناسته در دم و بنفشه معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بزبانانند
 را اول سرد و در دم سرد و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند سهل
 و از متضج و مسکن عطش و حدت خون حیات حار و خفقان و غشی و تنوم و محلل اورام
 است صداع حار و سر و دشت و سینه و خلق و حرفت مشانه و بول و احتیاس آن و ذکر کرده
 است الجنب و الریه و خناق و صرع الطحال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
 ام و تا چهار درم باب سرد جت رفیع و سهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن سهل سیرج
 را و مورت ضعف دل باعث کرباقل معده و متصلش انگلی از انیسون و بدش نیلوفر و برگ
 ری و در رسال گل گاو زبان قدر شربت او از جرش تا پنج مثقال و در طبخ ناسته و شکر

نصف کاسنی

بکلیج

بنفشه

در دهن نقشه سرد و تر بنوم و جیت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرد و قشور او و در عین حال
 حرقت بول حرارت شانه و سوط او جیت و درد سر و حار و بخوبی مفید بدش رو غمر
 و ترکیب او در مرکبات مستحضر بوق ایاری بوره نامند سفید یک پر پورخ را از این نام
 سرخ را نظرون بود اکثر متعلل از این هست در سیوم گرم خشک محلل و جاذب خون ایشان
 و آتش سبیدن او را نفع تو نفع و هیچ باهت طلالی آن و متاد هم موم و سفید و در حرکتی و متعلل
 سنگ و صمغ عربی و بدش بکنیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک سم تا دو درم و قدر
 او از نیم درم تا یک درم پوزیدان بندی سار نامند بخلیت سفید و طولانی است و در
 دوم گرم خشک قبا طوبت فلفل و سیاهی و محرک جماع و با خاصیت سهیل زرد آب و متع
 جگر و سپر زو سفی مسدود جیت استفا و رفع گرم اما و در متاصل و نفوس و اذنه
 اخلاط غلیظه و باقر و مانا برای بواسیر نافع و فخر انقیان و متعشش عسل و خردل و پیش و
 او همین سفید و گویند بوزنش و ج و قدر شربت آن با کشتان بهمن طبعیت فارسی اسم بخ
 که نیست او کوستان سفید و سرخ و سفید و دوم گرم خشک سرخ و از قوی تر و گرم تر
 دل و با و سوس و متعشش محلل و طعم لیمو و دانه و فانی و جیت و خفیان و سنگ گرد
 ویرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه و قیسم و موق
 و متعشش انیسون و کثیر او بیل هر دو یکدگر و بیل هر دو بوزن او تو می
 سان العصاره و بیل احمد و در و ج و سفید او زرباد است بهشت طمی
 شهر است قبا بسیار دارد و نفع عطر او در و مقوی و مولدینی بعضی مراد او
 تخم مرغ خان است و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و قرا
 است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر

نارنگ

نارنگ

نارنگ

نارنگ

او در اول گرم تر و کثیر الغذاء و قلیل الفضول مولد خلط صلی می شود و متقوی آن باطن جفت است از
 موضع نزول نزلات حار پسینه و اصلاح آن موافق مزاج سوداوی و با تخم تره پیکر نکم سفوف
 و برادره قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شربت تقویت باده بغایت نافع و اگر در مداومت آن
 مولد صداد کرده و سبق و نیم نخت او در مزاج الخال قائم مقام شیر و بسیار سینه او و میر خشم و تورش
 قوی و متعاشش او دیده مار و با کبار و طباشیر و کبراجت قطع سیلان خون و با نیم متعال
 لک زگران جهت قطع سیلان عین در و حین مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خاک
 و میر خشم و خور دن زرد و با سفید و موافق محرور المزاج و صفاد او با کافور و زعفران و صندل
 حار مجرب است و پوست او بانی و متعفن و قاطع رطوبت و تقوی سوغه او جهت رطوبت
 لک مجرب است قدر شربت تخم او خنجر و تا پا زده و در ترکیب پنیر شربت کردن او در محل اول
 از فرسخ نیم از طریق اول از فریق دوم از منزل اول هر قوم است پا و زهر معدنی و پا زهر
 بلعنی حجر اسم بدندی زهر هر دو مانند در حرارت معتدل و آخر دوم خشک و دوازده جو او نداشت جمع
 سموم حیوانی و نباتی و معدنی می کنند و موافق همه انزبه و تقوی دل و اعضای رطبه و حافظ حرارت
 و رطوبت غریزی و مانع بعضی اخلاط و نائل کنند و سمیت آن و سمی و رافع او دام حار
 و بارده و جت خفان بغایت مجرب است قدر شربت در دفع سم از تنه نخود و نادرانگ
 در سائر خواص از بکثیرا تا یک انگه ماد است آن هر روز بکثیرا طماعت و صحت و رطوبت
 از ناله و بانی و نباتی و معدنی میاه و داهویه است پا و زهر حیوانی مراد از مطلق او و خنجر
 است و از آخر دوم گرم در اول سیوم خشک تقوی جمیع اعضا و سمی و تریاق سموم
 و در خواص مثل معدنی است که در محرور المزاج بغایت مضر است و لک او با آب ریحان جهت
 کشیدن زهر مجرب است و قدر شربت از بکثیرا تا دوازده غیرا است باید که بر روی سنگ

در ترکیب پنیر شربت

در ترکیب پنیر شربت

پیش

همراه گلاب یا عرق کوبیده یا عرق بید مشک سائیده بپزند پختی تخم نیست منزه غیر تر
 مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک بعضی در اول چارم میدهند اگر یک سرخ یاد
 در آب سائیده و بخورند برای درد و پش و ایلاوس و فالج و دفع زهر و دوشترات و دهم
 منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چارم گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تب بخور
 لرزه تب موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ما بعد غذا شد لرزه میفرمایند که راقم در همین وقت
 بقدر دوا شده زیاد و دو کم در گلاب سائیده استعمال کرده دفع کلی بخشید و سفر طعام خاسته
 شب گذاشته را چند کس خوردند همه اتنی کردند اتنی بنده شد و بعضی اعضا نشاء
 نیزگی و کموت اشکارا گردید و بود والد شریف همین دو اسب نابودن دوا کرد و گلاب
 با زان مختلفه استعمال فرمود دفع تمام بخشید و صورت کدنی بند نشود و هر چند بخام کار
 میگردد و اتنی کلان در رغن او که اول عرق درق تراشیده در رغن کبجد بریان کرد و نیار سا
 شخصی را که سم داده بود و بیوش افتاده باشد قدری بد بپزند اثر سم باطل گردد و اتش
 برای فالج بسیار نافع است و شراب او که بست و بخورند آنرا زهره زهره نموده در شراب پاوا
 اندازند و پانزده روزه در گمانگاه بپزند بعد از آن هر روز یک شاسته آنرا وقت شام بخورند برای تو
 منفعت بسیار بخشد و قدر شراب او از یکجه تا دو جبه نوشته اند و منظر امراض گرم و گرم مزاج
 و بدیش و جیل و سیاه گنه است پهلایه شمر خست بپندی شویست یکی ترش که شرب می تا
 و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دفع صفرا و خون و تسلیج
 و بپخت دیگر ترشی حضرت کم دارد و در قبال بعضی شکری راقع تسلی و مقوی دل و معده و
 که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفتان و از آنله حر
 بعید از مر ب او در تقویت معده و دیگر منافع بعید می افتد و دوا صالح انبه و شیرین

بدان

کتاب طب

نسبت به اول کمتر گردد و تقویت معده و دل افزون تر از و است فرسخ سیوم در حرف
 النساء الفوقانیة تا بول الباری برک تنبؤل و بندی پایان و ناگ بیل نامند بناتش
 شیهه برگ لوبیا و برود خست می پیچد در دوم گرم و خشک مفتوح و مفتح و مفتح و مفتح معده
 و جگر و دماغ و دل و عاقله و فهم و حسی و نشاط آورنده و مفتح او جهت دفع رطوبت و هضم نفویتی
 این دندان قطع نرفد الدم هاته تحلیل مردم هاته و سرخ کردن لب نافع و اکثر از مصلح
 مخرج درین و مصلحش بکنجبین برادرش فرغش و قدر شورش تا در شقال تر بد بندی نسبت
 آمنت بخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و چون بهترین او سفید و سبک و مفتح و درست در
 دل سیوم گرم و در آخر آن خشک تسهل بلغم و رطوبت رقیقه و باخیل قاطع بلغم غلیظ و از جگر
 من و مفتح معده در مردم مفتح سده آن و مفتح دماغ از بلغم و جهت عرف النساء و امثال او و فایده
 تر که بشارت رطوبات معده باشد و با بلیه کالی و امثال آن جهت مایه خویا و جنون و
 ع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال فرس و در و سینه نافع و قدر شربت از جرم او
 مردم و در مطبوخ تا پیچد مردم و در ساجین بسیار نفع در کوبیدن او و بیا کرد و مضر مسا و جفت
 نسا و مفتحی و مکرر مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بادام و پسته چرب کردن
 تیرا استعمال نمودن بدش پوست ریشه نوت است بوزن او و در بعضی انفرج غار لقون
 و بکین مشبه نیست که بر خاری ایجاخ منقذ دیگر دو شیرین و اول گرم و تر و جالی از شکر
 و لکین طبع و تسهل صفرا و حرک باه و از شیرخت لطیف تر است و جهت سر و در و سینه و عثمان
 و بهای حاره نشسته و با مار بکین جهت اخراج اخلاط محترقه و شیر تازه و شیده جهت
 تحریک باه نفع و قدر شربت و از هفت شقال تاسی شقال و مضر سبز و مصلحش تر مندی
 عناب بدش شیر خشت تر مس الباری با قلیای مصری و بکین با کلا گویند از با ناک و کچتر

در

در

در

بیدیل و اکثر او سرش سبج و معال متضرر سپرز و تولد شده و مصلحتش کثیر و بیش الهی سیاه و
 در غیر مهال زرشک قدر شربت آن از هفت شمال تا سی شمال و دانه او در سیوم سر و خشک
 قالبض و مغز غم و جهت اسکی می مجرب است و برای او خصوصاً برای قسم سرخ او بسیار لذت
 و مفید بمافع مذکوره چون برگ او بسیار در آب مالند و صاف کنند و بیا شانه
 است تب صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پنجه خورند
 بسیار لذت و مکن صفرا و طین طبع و بر کفین ششها مفید قوت لغاری و بهندی قوت نیز
 گویند مفرور ختی است شیرین او در اول گرم و در دوم سرد و در بول و طین طبع و تولد خون جگر و
 و متع سد و مصلح حال جگر و شش قوی کرده و جهت آب و حصه نافع و مفید معده و مصلحت
 بکنجین زرش که شاه قوت بود در دوم سرد و در اول خشک قالبض و مطنی حدت خون
 و قاسع صفرا و خشک او مضر سین و عصب مصلحتش عمل چون آب ریش قوت را که از کنگر
 و گرفته باشند بقدر هفت و تیه با برگ انجیر و برگ ناک بقدر یک و نیم در یک سر و بش نخمیر گرفته
 بخوشا نند تا به سدس سد خضاب لغایت قوی و مجرب است تو دوری بهندی کمخار
 دیند زرد و سفید و سرخ باشد بلی نندی و زرد و سفید را در صفتان قد و در سرخ او را
 و در سر گلگون گویند در دوم گرم و در اول زرد و کاه و شش و شش و جهت برو دت اشتهاء
 سرخ کردن در مساه و صاف نمودن بشره و رفع سواد و سوداوی و معال میبی نافع و بیش
 من سرخ است و قدر شربش تا پنج درم و نبات او قالبض و قوت غایت روع است تو ری
 رشور است قسم کم باشد قسمی تلخ و خشک است بک پزند و ماده خام و آفاماس
 زردی بدن و استسقاء امراض سپرز و جذام بود اسیر و سواد و قسمی گلبا تو ری نامنوبیا
 بپسردگر باعث تب و سواد و بجم قسمی از هر دو کلان که از تو ری نامنوبیا و رافع

نوع

حدی

نوع

مین

نسا و ستر با بکله قوری نمز تو بپندی است و خواص قم اول و فراخش نزد حضرت والد و
 سر و دست ملین و مایع حرارت مزاج و ضعف معده و در اخر جبهه بالیه مناسب و
 در هندوستان برای محوم ازان فرو میسازند یقین نمز و خفیت که بفارسی انجیر
 در اول گرم و در دوم تر سبزی و کثیر القذا از از سایه با و سکن حرارت و تشنگی و تسهل بر فتن
 مبر دول و سمن بدن خصوصا چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند و سمن بی پرست
 و تقوی جگر و مفتوح سد و در آف سده و درم سپر و بوا سیر و نزال کفیه و خشک او در دوم گرم و
 اول نزد جمیع مراتب مذکور و ضعیفتر از نازد و چون انجیراته روز در سر که خیسایند هر روز
 او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را گویند و خدا نمایند جهت تحلیل صلابت و درم سپر و
 میدانند و چون نخر گردگان با سادی او گویند و روزی است شغال بخورند با خاصیت
 میاید و مجرب است و مضر که ضعیف و مصلح انیسون و مصلح انجیر نازد بکنجین و بدش در او
 شش نخر طیز و قدر شربت از خشک او تا شغال از نازد او تا یکطل فرسخ چهارم در
 حرف التا، البته شوم بفارسی سیر بپندی اسن مانند جری بتانی بیاشد بستانا
 دو قسم باشد یکی بسیار دغذانه و دیگری یکدندانه و بهترین همه بوستانی شهر پر و دغذانه است
 در آخر سیم گرم و خشک و با طوبیت و فصلیه و محل قمر و مفتوح و جالی و جاتوب و مجفف و طوبیت
 معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مرعات زمان و مزاج و جدا اعتدال اسان
 مضرت آبهای مختلف و هوای و بانی و بعضی آنست و محرک باه و تولد سی در هر طوبیت و مجفف
 آن در محدودین اکتار او در مزاج فصل حار و محرق خون و مضر و اسیر و مصلح شجق او در
 باندک نمک و بدش پیاز و غصیل و سیر صحرای است فرسخ پنجم در حرف انجیم التاز
 الفارسی جد و ارفارسی ماد پر دین و بپندی زبسی خوانند و خفیت مخروطی شکل است

در حرف التا
 البته شوم

در حرف التا
 البته شوم

نسی و از آن که بکلیت پنج قسمی باشد خائنی و پهنی و قهری و زحمتی و اندکی بهترین و اولی
 نبش میباشد و اول سیوم گرم و خشک با غلظت تمام تر باقی که مفرج و مقوی و اول اعضا
 سیه و فاد و زهر افی و سایر سیوم و ترش و متفح و محلل و منضج و مکن و اوجاع و مقوی با صود
 و در شتار و کدورت و اورام عاده و باره و دستقا و تبایلج و حصاة و یرقان و تبیین
 ریح و خلج و عسر البول و قرح و اراض با ریه نافع و قدر شربت جوت البقال از نیرنگ
 لبدانگ و تبایلج و دودانگ و تقویت باه و تا نیم شغال و قدر دستقا تا چار دانگ و تورث
 جوت اما و تصدع و حورین و متفحش سکنجین و بلش و نفیج سه وزن و دزد بنا و چر حیر لباری
 نیزک گویند بری و سیوم گرم و در آخر و دم خشک و بستانی و در دم گرم و در اول خشک
 شیر و بول و متفح سده و جگر و سپر و قوت حصاة و مولدنی و مکرک باه و تصدع و تورث سده
 و در مکرک و متفحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال که کور قوی تر از آن و تورث و در آن
 و انصاف و او با اعضای ضعیفه و متفحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنجده رم
 ببری تا سه درم و بلش شل آن تو در ریت جزر لباری گزرو بپندی گاه جزا مانند دم
 نیم و در گویند و اول نه است همی و در بول و متفح سده و جگر و مقوی سده و قطع نفیج و جوت
 که در و سینه و سده و جگر و اخراج حصاة نافع و مرای او بلبانیت همی و مقوی احتیاد
 که حافظه و شاییدن آب او جوت خضال بسیار مفید و قیرم و طبی است و نافع و مسفر
 و درین و متفحش او و به حاره و خوش حرک باه و در افعال اصل او و قدر شربت از جرم او تا صد
 قسمت شغال و از مربی هفت شغال و از تخم او تا در دم و بلش و در و و انیسون و در
 و اول سیوم گرم و در آخر و اول خشک و در افعال سوا می و مکرک قوی تر از بستانی جلنا
 سی گنار و پندی ببول نایا و کالی انار مانند و غبر گل انار و شربت اگر چه در جرح

جوت

جوت

جوت

افعال مشابه بیکدیگر اند در دوم هر دو خشک قایلین قذراع و قوی اعضا و نبض اسهال
 و صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قد شترش تا دور درم و مصلح و متعش کثیر و بیش
 پوست انار خبطیا تا نبندی کپهان بید گویند بیوانی انتم خبیث مایل بسرخ و در اول
 گرم و خشک نبات لطیف و متعش و محمل و مدو تر یاق سموم و جت کزیدن سنگ یوانه و بهر
 و سموم شمر و بر بنید و قد شترش تا کتف عال و مضر سینه و متعش است و قندریون قندیش
 و تحلیل کیون نیم او اسرار و نصف اوج کبر و در محل طوطی در او نه و بهر زایدان و بقا
 قوتش تا سه سال است و هشماره او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است و
 بقای آتش بچکان نامند و آن شبیه خصیه است و حیوان آن بانی و بهترین آو سرج و بعد از آن
 سیاه او از سموم قتل است جنبه بید شترگز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و متعش و محمل و جت
 بار و نسیان و فایح و رسته و سایر امراض بار و دماغی و عصبی نافع و تا شاییدن آن بقا
 انیون خور و ششده رافع سمیت انیون است چون بار بار انیون بسایند نه هر او در کن و قوت
 تا پانزده سال بماند و قد شترش تا یکد انگ و مضر محرومین و مصلح او شربت بنفشه و بیش مثل اوج
 فلفل جو ز بقا گردگان بنی اخروث نامند و مضر او در دوم گرم و در اول خشک بار طوطی
 و طین طبع و محمل و مسمی و خور و در شقال او که با و شقال انجیر گویند و با و شقال طبع محرم
 مسکن منخ و مصلح قروح است شرب و مضاماد و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته با
 بقا در شقال باب مورد و شقال آن جت قطع خون بواسیر و طلائی نشاء خوب او با
 سرخ کردن رنگ خسار مجرب است و بر میان کرده او با پوست جت سرفه که از هوای
 مفید و مضر کننده او چون ناشتا بخانید و طلا نامید جت تشج بار و و عیس او نار و درم
 در و عن گردگان را تا بماند که نه خائیده است و محمل و سخن نوشانیدن در یک روز

چندین

و

و

که باطنه جهت ورود و حرکت طلالی اوجیت اکل و نوا سیر چشم و منج در آ بارده بلی و در اصل
 قوا و قیل مجرب است و قدر شربت از مغز او تاده شغال و مضمر محرومین و متصل شش خشی و شش
 مغز گردگان جبهه انخسار بوزن او و بیل و غلغله و غن سداب جوز بوا بقاری جرد بوا و
 بسندی با غلغله جانیل نامنه و درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تا درخت
 و نند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیم است و انفس
 و قیج و تقوی معده و قلم آن و مری و دیگر و حافظ حرارت غریزی و او قیج و جهت صلابت
 بگرد سپر و او را م بارده آن ضما و او بار و غنا جهت او جامع بارده و کرمی کوشش و کمال او
 جهت تقویت با صر و جرب و بل نافع و قدر شربش تا و شغال و قوتش تا سه سال قیست و مضمر
 شش و متصل شش و قیج محرومین و متصل شش کشین و بسیار خوردن او و سورت حق و مضمر جرب و مصلح
 او بنفشه و بدیش بسیار چه خطائی نبات است بر گشت این بنفشه گرم با عذای و نرگو
 در آ خردیم گرم و در وسط آن خشک لئین و قیج و تقوی با ندر و او را ح و قوی و معده و باه
 و ضما و نچینه اوجیت او را ص صاب و نسکین در و بوی سیر نافع و مضمر معده بار و و طب و شش با و ان
 خطائی در او زیاده است و قدر شربش تا نیمه گرم خوب چینی بختیست معروف بهترین اقطعا
 بزرگ اس سنج نیزنگ است که دردی باشد بلی کرده و بلی گرم و شخ جانیده بود گرم زده او
 ضعیف اهل است و مرکب تقوی و بایل بجزارت و پوست او زیاده بر حرارت او و لبنایت
 محض رطوبات غریبه و لطف و قلیل مواد و غلیظه و در بول و عرق است و متونم و مفتوح سده و متقی
 خون و روح از کائنات و با قوت قابله و لئین صلابات و سرتج النفوذ و در عمق بدن و
 تقوی اعنضای رئیس و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بوز کردن حصیه و در
 قوا و تناسل کرد در تجربه صاحب تحفه در آمده و بخت علت آن خشک و جنام و در رفع جمیع علل

بجای

چکچک

بجای

سوداوی و قروح فرسوده و خبیثه و گدازه و ارم شود بواجب و سیر نو صیر و وجع المغاسل و کمر ارم و
 و تبیین بدن و قطع عادت ایمن و سایر اوجاع بارده و موازنه و زکام مجید است و مستعمل
 اکثر آب مطبوع است و جرم و سرد و قوی لطیف است مگر تازه او که خشک نشده باز
 فرسخ ششم و حوت الحار الحله حب لیل باری تخم نیلوفر بیج و بندی زردکی و در چانه
 گویند و آرد آن گدازه است شبیه بلبلاب در سیوم گرم و خشک تسهل اقسام گرم و باز در سرد
 غلیظ و با سقمونیاسهل صغرا و اخلاط غلیظه و بالبلبل سول سودا و متعق سده جگر و سپهر و جنت
 مناسل و سایر امراض باره و قرح و قدر شربش از یکدراک تا نیم مثقال و یک گرم و زباده او که
 بعضی و لصوق با سایر ایتاده سال منفرط و مصلحتش بلبله و تخم و بلبل و او بر وزن بادام
 و بدش بود و نیم تخم خنظل است و قوتش تا سه سال بانی است حب بلبلان تخم و نیم
 بلبلان است و در آخر و گرم گرم و خشک در بول و حین و مقوی و معتد و معتد و رطوبات
 و اسهال و راف و خض و امراض غنی و سوداوی و ضیق النفس و در معده و جهت تحلیل نفوذ
 و درم ریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و استسقاء نفوذ و قدر شربش تا دو درم و مضر نشا
 مصلحتش که تیرا بدش یک نیم وزن او و عود لسان است و اگر نباشد سلیمه و در ترافات همه
 حب انار یا زرد و نطویل است حجر الحیه ببارسی مهر و مارگو نیشی از مار به هم میرسد و
 میباشد و آنرا مهر و مانند بهترین است که چون بر موضع مار گزیده و بگذارد بچسبند
 چون در شیر اندازد شیر را بنجد کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر بنچسبند و هنگام خرد
 رنگ او تغییر کرد پس از آنکه در شیر اندازد سم خود بشیر باز دهد و خود کمال آید بر سگ
 مخصوص است و بجهت گردیدن عقرب و دیگر هوا هم ضعیف العمل است قدر شربش تا سه درم
 حجر الهودنگیست لکبل بلوط ایل بسفیدی طبعی ندارد و محمد بن احمد گوید که زوداد

در حیات

بلبلان

جگر

جگر

ماده اوست بر جهت حصاة زنان مجرب است و در او شکل بطوطه است حصاة مردان در اول گرم
 و در دوم خشک و گویند معتدل است در بول و مانع تولد حصاة و از یکدنگ تا نیم شغال با
 پنجاه شغال آب بنفت سنگ کرده و شانه است جدا که حجر الیه و بالا اتفاق بنفت سنگ کرده
 است لیکن در نفست سنگ شانه خندان است جماعت کثیر منکر اند و قدر شترش از یکدنگ
 تا نیم شغال و مضر معدوم و سبز و مصلحتش تخم کوفش و گویند مضر مصلحتش صمغ است حسک
 انار سی خار خشک و بپزنی گوهر و نامند بری و بستانی بسیار است و بهترین است و مصلحتش
 پهلوان و کربا لغوی و خشکی او غالب جانی و در بول و سکن در و شانه و افزاینده معنی و نفست حصاة
 و شفع و راجع و ملین و رافع و تلخ عار بنایت و شرجی و خود را در آب نازده او مکرر پرورده کنند
 تقویت باه و بیعیل است و مضر سرد و مصلحتش با دانه قدر شترش با پنجه روم حفص حفص بهندی روت
 مندی و هندی بسیار و آن حصاة بزرگ و تخم بنا نیست خار ناک فریب سه روع بهترین او
 برون زرد و مایل به سیاهی و در و نش مایل به سرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
 بعضی و راجع و ممل و مبر و اشتهای بدن او جهت او رام باطنی و در سال و در حباس خون و
 شالدم سینه و سرفه و او در حیف و بواسیر و در دیگر و غرغره او جهت درم حلق و مضمضه او
 تقویت نشه و قطور او جهت چرک گوش و ضاد او جهت شقاق مقعد و او خس و او رام
 نزلات و احتمال است جرب و عک و سلاق و ضعف بصیر و در مد و منع نزله نافع و قدر شترش
 به شغال تا یکدگرم و مضر سبز و مصلحتش انیسون و بدیش حفص بهندی است و آن حصاة بیل
 است و در هیچ افعال قوی تر از حفص عربی است مگر در روع و او سیاه تر از حفص که
 شد حلیه در هندی میسی نامند از حیوب معروفه است و فویش نامد و سال باقی است و اول
 در دوم گرم و در اول خشک و شفع و سبزی و مقوی بریه و بار و بون فصلیه و چون یا شمع طبع و هندی مصلحتش

خض

ح

عین

محل

محل

و جهت سوا و جنبه سینه و سر و روبرو بخبر قیامت است و او را صلیب یا هری و یا شنی و در رم سپر زود و
 و سوختگی آتش و کلفت بنایت موثر و تصدیق و تنقی و مضرات ایشان و موله خلط غلیظ و مصلحتش که
 و انیسون بدش تخم کتان قد شربت از گیاه او با در رم از تخم او تا بخورم و در ضمن لوکات
 او گیرند گرم و تند و محمل و مکن صلابات است حلیقت بیاری انگور و ماگز و دهنندی انگور
 تا سدا هم صمغ انجودان است بهترین اقسام الطیب است چهارم گرم و در و درم خشک و قش
 سال با قیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه بوی گندنا و اقسام او قاتل مبین و مخرب جان
 محمل قوی آسوی و در رو جهت امراض بارود و داعی و فالح و تب و بلع و باز و دروغ جهت
 خشک و در و پهلوی و طماری او با انجیر خشک و سر که جهت قویا نافع و مضر و مانع و بکار و مصلحت
 و انیسون و بوی او مضر و درین و مصلحتش تنفش و شربت صندل و اکثرا و دورش اسما
 و تب و مصلحتش آب بهر دو سبب صندل پایش جاوشیر و یکسبب است قد شربت از گیاه
 تا نیم شغال حمص بیاری نخود گویند و دهنندی چنانا مندری و بستانی بیاری گرم و
 از بستانی منفع سده بگر و سپر و کیه و مکن او را مبن گوشه انشان و بستانی او بهترین صبر
 نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قش تا سه سال باقیانند
 طبع و سبی و مقوی شش و استمن بدن و مقوی حرارت غریزی و موله خون صالح و کثیر احد
 و منبه اشتها و چون او را در سر که کثیب ترک کنند تا ساجور و در دران روز چینی دیگر بخور
 کشتن گرم معدود مجرب دانسته اند و آب منقوع او را یا قدری عمل نبوشند
 بجدیل است و طبعش منخو و سیاه و مستط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی تر از
 و با قوت تر یا قیه و مضر قرصه شانه و موله ریا و مصلحتش خشک شاش و گفند و
 افعال پایش ترس و در قوت باه و بیاست محاض بهندی چه که نامند و در دو

شک با قوت قابضه و سکن قی و غشیان صفراوی و شستی و جست رفع غبار التهاب تقویت
 و جگر رفع و ضربه و مصلحت شیرینها و برکش ترشی ترنج و قدر ترشش تا به چدرم و تخم در اول
 سرد و در دوم خشک قابض و جست فربه اسما و غفان مار و بر شستاد جست اسهال کبدی
 و موسی صفراوی و شرو حلق او بر بازوی چپ زنمان مانع استمن و مضر کرده و سپر و مصلحت
 راز دانه و قدر ترشش و در دوم حنظل بهنگ اندر این کاهل نماند و گریه است ابتدا و بعد
 در نهایت بلخی و شتمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشد تا
 دو سال در اول چهار گرم و در دوم خشک تسهل سودا و تلخ غلیظ و جست فالج و امراض بارده
 و مانی و عضای عصبانی و کرده و شانه نافع و قدر ترشش از یک دانگ تا نیم درم و مضر و مانع عار
 و معده و مصلحتش کثیر او متل و مضر ابدان سنجینه و مصلحتش سب فواکه و بدش برابر و پدید آید و شست
 آن حرل است حنا کبره حاشیه و نون بندی هندی نماند با نیست گلش سرخ مایل به زردی
 که کبریا القوی و مایل به سردی و در دوم خشک گویند در اول گرم است با قوت قابضه و شامیدن
 آب نفع او روزی سی شغال با هفت شغال شکر جبت ابتدای بدام بنایت نافع و شامیدن
 جرم او نیم شغال با الحاصی ترافع و تلخ و طلائی او آب برگ بید از نیم جبت شفاق فرسود
 زانو و بارگ گردگان با الحاصی جبت بیضه و خوزه و شقیفه و صداع یخی و بلخی مجرب است
 و مضر حلق و مصلحتش کثیر او لعاب سهول و گل او متل و لطیف و طلاک و جبت فالج و امراض
 و عصبانی مفید است حنظل بپاری گندم و بندی گیون نماند بهترین او تازو بالمیده
 مایل به سردی و قید از ان جنس سفید اوست در اول گرم و در طوبیت و بیوست متعادل
 است و تازو و که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذا مایه صفا و شیر غذا و سمن و
 در اول گرم مصلحتش سرکه کشته و مضر زنان طار و جبت او نفع و در مصلحت او شمشیرینها و

این بیان در اول

در

در

در

در این
مقطوعه
جانی

ن

ن

طای آری گویند با آب کشیز جت روح تکلیل اورام حاره و خناریر و غده موجب است فر
 بهنضم در حرف الحاق و التقوطه بجای بی فارسی نان کفای گویند از جنس خطی است
 اول سر و تر و گویند دوم و با بر و قیت و در بول و منفع و بران و متع سده و تخم او
 اکثر اللعاب غری و غری و کین جت سر و گرم و خشک فرود کرده و شانه و گرنگی
 و قوت احما و رفع نزله و صا و اجبت اورام حاره مفع و متع سده و منفع و متع سده
 فو که بدیش تخم خط و قد شترش آنچه درم مقدار شربت از آب خناریری تا پنجاه درم و پنجاه
 بستار تخم سیاه و بر و و شربط و از یاده از برقی و طین طبع و پیوای حاره و
 صوت نافع و متع سده و بار و متع سده و دوید حاره است و تخم او سب قوی اخلاط غلیظه و
 و جت عرق المسامع و قد شترش دو درم است خنیر فارسی خاکش در بندگی خوب
 ناسد در دو درم و اول تر و شیمی و غوی سده و با خنیر و جت سده سر و و با جت
 و شری و سده و با جت و رفع سمیت او و کین متعال و جت نفع اخلاط سینه
 و بر و و شمش جت اورام حاره و درم بن گوش و پستان و طین و تر و جت و با جت
 اعانت عمل نافع و قد شترش و با و متعال و متع سده و کین از بر و ش قوی و در
 بندی رانی نامنه تخم کیمیا بیست مراد از طلق او و شمس است که ایل چهار درم و شمس
 و با تخم و متع سده و با بر و متع سده و جت و بر و کین و جت و بر و کین و جت
 و امراض و با و شمس و کین و با و شمس و کین و جت و بر و کین و جت و بر و کین و جت
 بی درم و جت و متع سده و بر و شمس و کین و جت و بر و کین و جت و بر و کین و جت
 و قد شترش تا شش درم و در و شمس او که اول و پدید و بطور و شمس و با و شمس و کین و جت
 و کمال و طای و اجبت و شمس و با و شمس و کین و جت و بر و کین و جت و بر و کین و جت

اگر تا سیدان اوجیت در دوسعه باره فرین نافع و قدر شترش تا شدم خروغ کبر خاوغ را
 انباری بید آفیر و بهندی از نندی گویند و آخردوم گرم و خشک تحمل و ملین عصب سسل تو
 باطله بار و جیت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و قدر شترش از پنج عدد تا دوه عدد و سسط
 با شتاد و موجب کرب و معلوش کثیر او صطک و شتاد اوجیت تا میل و کلفت و اورا هم می خورد و این
 او نفوس بهیدیل و روغن او در مرکبات سطر است خمس انباری کا چونان سبستانی و بری
 انبیا شد و بری او سرد و زرد سبستانی و شیر او گرم است و در جیف و گیاه او در آخردوم سرد
 و در اول تر سبستانی او در دوم سرد و تر و سیرج الاخذار و مولد خون صالح رقیق و تسکین
 و قدرت خرن و صفر و خشکی و التهاب و فتح سده و در بول و منوم و رافع اورام حاره و دفع
 او کار و رافع سستی و ملین طبع و جیت امراض حاره و بیوست سودا و صفرا و جذام و یرقان
 بافتیاس حاره و حرقت شانه و بول و در دوسه و منع صعود و بخارات و باغ و زلزله حاره
 و سرفه که از گرمی و خشکی باشد نافع و گشاد و مضربه و تولد ریح و مضر صاحب سل و ربو و
 و کورث لسیان و ضعف با صرو و مصلحتش بودینه و کرفس و شتاد اوجیت اورام و التهاب
 و قطع و قدر شربت از آب و تاشی و دم و تخم او در دویم و شکر و تخم و تخم و جیت نزل و
 و در دوسه و تقطیر بول و سیان سنی نافع و مضربه و مصلحتش بودینه و کرفس و دم الاخرین
 و قدر شترش او در دوسه و روغن او در مرکبات مرقوم است خشتاش بهندی شمش تا سبستانی
 و انباری خشتاش سفید گویند و گلش سفید میباشد و خشتاش سیاه را گلش و سیاه و کبود
 به زمین آوان تا تخم سیاه میباشد و تخم خشتاش سفید را خرد و دم سرد در اول و تخم و تخم و تخم
 بنزد آرد قندهار و در دم او با شکر جیت خنوت سینه و مرقه حارایس نفثه الدم و حرقت
 و در آنه و تپان نافع و مقوی و کبر ضعیف و کرده و سمن و با عسل بهی و دما و سست و قاطع باه و مضر

ب

ب

ب

ریو مصلح عسل و مصلح و شکر و پوست اوایل خشکی و رواج و سرد و چون بکشتال بود
 صبح و شام تناول کنند جهت اسهال موی صفراوی التهاب اسهال مجرب
 شربتیش با پنجه گرم و از تخم تازه اواده درم و از پوست او نایک نیم کشتال و از گل او نایک
 که بلور و عن گل کپور بندد و تخم و مسکن در ده کاره و در عن تخم خشکاش در افعال از
 ضعیفتر است خشکاش اسهال و موی او اطفال و تخم بریت در آخر سوم سرد و در جمیع افعال
 تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و صفرا و غ و مصلح او باد بیان و قدر شربت
 او به جمیع اجزا بقدر نصف شربت بستانی است و از تخم کشتال و بدیش مساکن است
 خصیته اشعلب بباری ثلث گویند آن بختیست سفید و از سوربجان که چکنه و تخم او شده
 تازه او بختیست شبیه بوی منی در آخر اول گرم و در جمعی مقوی عصب جهت کز از و تشنج یا لبر
 و تولید منی و تعویبت لغوی سفید و ظلا او بار عن کل منیت موی مقوی و مانع از سقوط
 و قدر شربتیش و شغال و مصلح و مصلح او شکر و بدیش تخم زردک است چند قسام
 در سلولات مفصله اند که در است خطمی معروف است سفید و سبز و مختلف الاوان پیدا شده
 یکی گل با خطمی بری نایک الینوس معروفه است و شیخ الیس گرم با عتال او اکثر کرب القوام
 و نرمی از انواع خبازی شمرده اند و تحمل و نفع در رواج و مری و کل او ضعیفتر از بزرگ است
 او جگه احاد رافع ضررندی او میوه هله و کشتال آن جهت تحلیل قولنج و کشان بول و چشیدن
 و عا و نشت الدم و مفر حاره اسهال و مصلح موی او و موی او و جهت تسکین و دار
 نافع و هرگاه که تخم او را و خردانه خرا که با سر طلا کنند جهت تحلیل لورم و بختیست مجرب او نایک بلور
 جهت زحیر و مصلح اسهال و مفر حاره آن نافع هرگاه که خرا که با سر طلا کنند جهت تسکین و دار
 زیر آسمان چندین اند که با پنجه گرم و جهت نشت الدم و مفر حاره مصلح و مصلح او و عا و نشت

خشکی
 اسهال
 غیره

تخلی

و بادیان و گویند مضر به است و بصلحش عسل و بایش خبازی قدر ترش تر است از یکستان نادر و تعالی از
 طبع او تاشی متعال خلل بباری سر که نامند و داد آنگو در خرا و دوز و تکر و عسل و آبغیر مانند آن از
 جدات مثل پنخ و مثال آن تیار میا زنده و بهترین چه بر که آنگوری است از مطلق او همین بر است
 مرکب آنگو و در دوم سر و خشک گویند خشکی او در سوم است قایلش آب بسیار محف و وسیع الفت
 و رسانند فوت او به با حفا و لطف و قاطع اخلا و غلیظ و معین و مضم و قاطع نرف الدم اعضا و
 محرک اشتها و منفع سد و اسار یا و سپر و طلائی او جهت منع انتشار قروح خبیثه و در سرد گزین
 و حیوانات سمیه حاره و خشکی آتش بلعایت مجرب فساد آبخیری که در و طبع یافته باشد جهت سوزش
 آن خصوص و خونت آن جز شایند و با کلاب که پارسه را بان ترکوه بر سر نهاد کند جهت درد سر که
 از صفا و خون و بخارات حارم شده با و مقصده طبع او بازیره و صفت جهت تسکین و دندان
 و قروح آتش مجرب است و مضر عصب پیران فوت با و مصلح او شیر میاست و قدر ترش تر است
 و استعمال او بدیش در بعضی امور شراب و بعضی آب ایست همه اقسام سر که سر و خشک گن سر که
 با و می در زجیلی عسل گرم خشک است خلافت بلخی بباری آبید شک مانند گل آویش از برگ
 و هم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزودی و اندکی سرخی و سیاهی سفیدی بسیار خوشبو و جانیو
 و کسر و زده است و جمعی دیگر در لول گرم و مایل خشکی بیان نموده اند و محمل و مطلق و منفع سد و خفیف
 و داعی و تقوی دل و دماغ و سکن صدر که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در
 و افعال از کلاب عرق بید قوی تر و ملین طبع و تقوی دل و معین باه است و قدر ترش تر است
 است در و عن شگوفه بید مشک سر و تحف و سکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بل
 و در و عن گل و در ستر ساقن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بل عرق او عرق نخل
 است خمر بباری شراب است و از مطلق آن شراب آنگوری برادر است که آب آنگو و مان را

ح

نخازن

در خم کردن او بوقت یا قیر یا سوم اندوده کرده دمی در آفتاب گذاشته تا بچوش آید
 بدارند یا خم را در سر کین اسپ فن کنند هرگاه برسد بعد از آن صباخته تیار سازند
 را بنشیند مانند اصناف او بحسب اعمال زیاده برصفت قسم میرسد و چون خردل
 بدون جوشیدن خم میشود و باز عفران موجب بسیار نشاء و تقویت جگر و دل
 مراعات استعمال خمر بحسب من فصل مغراج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود
 صحت نیکو کردن نکو رنگ رخسار و تقویت فهم و فهم دل و معده تاثیر میکند و
 شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با بامیه آب گوشت بجز
 و بیوتی مجرب است قدر شربت شراب بحسب امر چه موقوف بر طبعیت
 آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد و سوم گرم و دهم خشک
 زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذشته بیست و دوم و سیوم و سیار که تا
 گرم و ترد آنچه از شام تا یکسال برو گذشته و در آخر دوم گرم و مایل بطوب است
 که بعد از جوشیدن آفتاب تا سه ماه گذشته استعمال کنند چون خراج هر دم هندوستان ضعیف
 باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگر چه صفت گذشته میباشد که مناف شراب
 هم نموده اند و نمیشد که چون در بعضی اوقات شارع هم خصت میفرماید و نیز در دوم و سیوم و سیار
 هنوز مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا دستور شد خولجان بپاشی بنما
 کلین نامند خلیت سرخ تیره برگرد و نند طعم و از هند و دوم خیر و حلیط برگرد و خولجان
 نامند و گی که در آن یک صلب است عقاربی و کم اخیر هر شفت فروش تا هفت سال بانی
 در آخر دوم گرم و خشک تقوی معده و شام و اسهال و اسهال بول و بنایت کاسه ریح و جنت فوا
 و برو و کایه در دگر و در دگر باره و طبعی نافع و دیگر رم بائیده او با یکوی شیر گوسفند یا شانه

مخ

در تحریک باه مجرب است و مقدر دل حجاب مصلح محرومین و مصلح او صندل و طباشیر و قد
 شتریش تا یک نیم شقال و بدش و ارچینی و کباب است و حوج بناری شفا و بدندی آرد
 و مسدودترین او مله است که عبارت از آنچه گوشت او از او جدا شود و در اول برود و دوم
 از مدین قسک کشنگ و غلیان خون صفر او بخارات حاره یا بقیه هست بدبوئی و بان خشکی
 و باغ مفید و در آمیزه حاره معین باه و شتی طعام و آب نیم طل و امشب گذارد تا صاف
 بشود و با شکر و ترنجبین و اشال آن زنند سهل صفر او جهت رفع اخلاط و تحریق مفید و مضر طوی
 و اعصاب مورت پنهان ترند اگر چه بعد از یک ماه یا دو ماه و شفا و مصلح او صندل و قسوم دوم او که کوه پاند
 غلیظ تر و در پیغمبر و باقوت و با بقیه و نقل و مورت و لبن و همچنین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب
 و کرم شکوفه شفا و کوبیده و دو قیه یا شکر جهت قتل کرم مده و حب القرح بسیار مؤثر و در غن و انه
 است و در گوشت کوی آن یک در هم از آن خواند و جهت اسهال مجرب است **خیار شیرین**
 در عرب خیار چنبر فارسی است و منقرض است نیز ناسند و در هندی اماناس گویند و عمل مغز است
 شیرین بد مزه و بدبو و بسیار اول گرم و تر و تلخ و تلخ با او به مناسب هر خلط سهل آن و
 اسکن مدت خون و تلخ سینه و سهل بر فن و بطی العمل و جهت تحلیل ادرام باطنی و ظاهری
 و باغ و با عمر هندی سهل صفر ائی مؤثر و با ترید سهل طعم و با بسا طعم و آب شاه تره و آب برگ
 و آب کاسنی سهل بود و جهت نفیحه سده جگر و در آن دیر خان تنها حاره و رفع سده معانف و در
 و آب کشنیر سبز و باغ خاق صعب و تلخ آن طلای او جهت تکلیف صلابات مفید و مقصر
 و بعد و مفعی و مصلح او صطک و زین و مورت و عیش و سبب چیدن او با معاد مصلح آن و غن
 و با و دم و قدر شتریش از پنج شقال است شقال و بدش سر وزن او و نیز سیدانه و نموزن او
 و در زمین و در حرف **الادل المرحله و ارچینی** البقا و ارچینی و بند و ال مدینی تا

پنج

در زمین و در حرف

در آخروم گرم و خشک قوتش تا پانزده سال باقیست حافظ قوتهای طبیعی نفسانی در
 و بنایت لطیف قوت و تحلیل ریح و منفع و جالی با صرو و جبت نزلات و شفا و فضا و
 و تقویت اعضا میسر و در گرد و تقویت با و و مطبوع او با صطک جبت فوق مجر
 و صید و محروم و منفر شانه و مصالح او کثیر و اسار و در بدش در تحلیل و لطیف و تقویت
 اعشاش و زن او بهل و کباب و در مصالح او و سیلخه و در با و خولجان و قدر شتر شش
 و در دم تا پنج درم و **الفلفل** بشار فلفل دراز و بھندی پیل گویند و در آخروم گرم
 تحلیل و با و در و منفع سده و بگرد و ختم طعام محرک با و در بول و جین و جبت خوشبو و
 و در دم و در غنی و تقویت معده نافع و در شترش تا یکتقال تصدیع و تسکین صمغ عربی
 و بدش فلفل سفید است و **جلج** بشاری مرغ خاکی و بھندی مرغی نامند و خرد
 مرغ نریت با و حرارت کمتر و در و پوست در و غالب خرد و چه اعدل و بایل بر طبع
 مرغ جان فربه در آخروم گرم و در طوبت مثل مرغ بچه طرب تر از آن بچه طربت فضا و
 بروت خرد و چه خلاف قیاس و تجربه است چه هر که گوشتها غیر از آنی حار اند و در آن
 کثیر اند و اطفال از آن کثیر و در و د خون مساح و غیره از آن کثافت او است و گوشت آن خرد
 سالخورده تحلیل و طبع و جبت قوی و بسیار سفید است و در و است مرق و گوشت او با کینه
 با نان میزد جبت زائل کردن حضرت رنگ خسار یک سبب آن معلوم نباشد و چه و کلا
 نوشیدن خون خرد و مرغ و صیقل کردن خشک کرده و جبت قطع رعاف و پرو و سنگدان
 که خشک بود با شراب جبت در سده از مجرب است و طلا پیغمبر گرم او بر جبت با پنجا
 عجیب نفع است و خردن مرغ با شیر و کشک است و پیغمبر مورث قوی و در و است از
 نقرس و تسکینش او و در عار و در محروم و سکنجین و راج بھندی نیز نامند و در دم

و الفلفل

و جلج

و نقرس

الطف از یکبار ندر و گوشت او فراینده جوهر داغ و غم و غم و غم و مقوسه
 در اعضا و مضمر و ورین و متصلش ترشیدار و روح بخست محقری شکل خاکسری رنگ
 دار و قوتش ناده سال باقیست در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و دریا غلیظه و مقوی
 من معد و جگر و سپرز و دل و مفرج و جبهت خفان و گردن عقب و تقویت باضه و اختیار
 و او در خانه چیست دفع طاعون با الخاصیه مفید و تصدع و محملش راز یانه و در محروا شراب
 و حاضره و بدش بوزنش زرباد و قدرش ترش تا دو درم دم الاخوین بنفاسه
 نیا و شان بپندی رنگ بهریت تا دکان صغی ست خالص المحرق و ایل بنفشجی و
 ش در تابانی می ماند در سوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خن از جمیع اعضا و اوع
 و فضول و مضر کرده و محملش کثیر و بدش شاخ و قدرش ترش از نیدرم تا یک شال فرسخ و نیم در حرف
 ال الحجه و همب بنفاسی از و طلا و پندی سونا مانند معتدل ایل و حرارت و مقوی
 حرارت و رطوبت غریزی و مفرج قلب و جبهت خفان و دوسا و خدام و جنون و امراض
 اوی و صفراوی و دیرقان و سپرز و ضعف کرده و سنگ شانه در معده و هموم و براده
 با و وارید و آب ترنج حلک کرده باشند بهت خدام و اسهال و سوی و وزمیر و محلول و با نوتار
 جبهت سقم آبیستن او در تقیه غرب جبهت دفع آن مجرب و مضر شانه و محملش عمل و پیش
 ت محلول و قدرش ترش از یک نیمه قیرا تا یکد انگ است فرسخ و نیم در حرف ال رار
 مله از اینج بنفاسی با دیان و پندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
 ل سوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و در تخمش قوی تر از سایر اجزاء و مجموع و او
 شیر و در لبل و حیض و مفتوح سده و جگر و سپرز و سینه و مقوی معد و باصره و محلل ریا و
 ط غلیظه و محقق قوی و تریاق سموم و با قوت قابضه و جبهت خفان و غشی با گل گاو زبان

در نوزاد

در نوزاد

در نوزاد

در نوزاد

در نوزاد

در نوزاد

مجرّب و باد و یمناسب و نهماجت ریح غلیظه نافع و جهت بزرگه شدن قوت او
 و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرومین و مصلحتش منسلک و کیندین قبل تخم
 کرفس و قدر شترش از تخم او کینعال و از تخم او و مطبوعات و وصال تبری او در آخر سوره
 و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تقویه هم اسهال مزین و منع احتباس حین نافع
 را و ندر بیماری ریونید نامند و آن پنج ریاس است و بهترین و چینی که سرخ مایل بزرگ
 و قلیل از ریاس باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک سهل بعصر اخلاط غلیظه و رقیقه
 و با قوت قابضه و محف و ممل و مدر بول و حین و منقب و منقطع و مفتوح سده و جگر و
 و تبر و بالعرض شدت تحلیل و باطل سرخ و قوا بعض جهت اسهال معوی
 رافع پنهان و خراش غریبه جهت و در گرده و دانه و درم و خفان نافع و مضر فصل و مصلحتش
 و بدش در امراض معد و جگر کیندم و در او گل سرخ و غس او منسلق و قدر شترش با و در هم
 بفاری انا گویند اقسام میباشد شیرین بیدانه را طس نامند لطیف و از سایر اقسام در باه
 و در اول نزو با قوت قابضه و قلیل الغذاء و موله خون صالح و تفلح و از جهت باعث نفوذ
 محرومین و مدر بول و جالی و مفتوح و ملین طبع و مورت تشنگی و خورون او بعد از طعام
 آن و جهت تقویت جگر و استقائی لحمی و زنی و سوره تقویه ویرقان سپرز و خفان و سر
 حار و فری کردن بدن نافع و کثرت او و فسد غذا و مری و معد و مصلحتش انا ترش در باه
 زنجبیل پرورده است و مصلحتش در آب انار شیرین و افعال قوی تر از آب و در
 انا ترش و شیرین که عبری مز و بقا کیندین نامند در مری نری مائل با عدال
 ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مکن حرارت معد و جهت قوی و خفان
 معد و بخار و حج مفید و مضر سرد و مضعف جاذبه و جگر و قوت باه و مصلح او انا شیرین

لاوندر

امان

بر افعال قوی تر از آب است چون جوف اما ترش را خالی کرده روغن گل و صندل و
 زعفران نرم کنده و در گوش چکانند برای درو آن بجاییت موثر است چون پوست انار
 درش را با باز و هموزن ساییده و در سرکه بپوشانند تا مایل و سفید گردد و در بقدیر غلغلی جویب بند
 نروده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال فزین و سحج مخوف مجرب است و رب انارین
 و سر در و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیاز فشرده باشند
 نیز طریقی است در شکم سبیل صفرا و قوی معدود و جهت حیات صفرا و ویران
 رب است قریح یازدهم در حرف الزا و الحجه و زیمب بکار میوز گویند بهترین او بگو
 لم داده و بزرگ مقدار است و دانه پیرون کرده او را نشقی نامند در آخر اول گرم و دانه اول
 صفیح غلط غلیظ و محرک باه میروین و سمن بین و متقوی جگر و جهت سرفه بلغمی امر
 ده و شانه و قرحه اسهال مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون نجسته
 هر اگر ده آب او را بار روغن با و ام بپوشند جهت سرفه مجرب و بضر خوردن و مصلحت سکنجبین
 و با ترش و مضر کرده و مصلحت عنایت قدیر ترش ناسته در دم و نوعی که بیدانه است کشش
 تر و اسهال و بزبون ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه داریمی و با قوت مسهل و آب
 لیج و مطبوخ او که با فانیق برآم آورده باشد جهت سرفه و مواد سینه نافع و شفای صوت
 نادر او با صبریت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند میوز بنفشه و گنا را و محرق خون
 صلح او مانند میوز زرا و ندر لغت فارسی است قسم زرا طویل در از دانه و ملجم و در
 مند و از مطلق او در اقسام طویل است قسم زرا در سرد گرم و در دوم خشک تر یا ق سیموم حوا
 نانی و قدر بول حیض و قاعل اقسام گرم معدود و جامی و محلل و متقطع بلغم و متفتح سد و
 ماه و جهت تنقیه سینه و صفا کردن خسار و تنقیه جگر و تنفید و تنفون و جهت تنقیه بطوبات

لش و فرزند او جهت احتیاس حیض مجرب قهضر جگر و سپر گرفته اند و مصلحتش عمل بر
 درج است و در تحلیل صلابات سپر زوریاع مثل اوزر بنا و نصف آن اندر
 از و درم تا دو مثقال و قسم داده او در ورم گرم خشک و لطیف او زیاده از طول
 و شقی معده و دماغ و جهت ربو و شقی النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و درم
 مفید و در سایر افعال قوی تر از زرا است قهضر سپر و مخفف اعضا و مصلحتش عمل بر
 طول گویند بوزن اوزر بنا و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است در زرا
 بهندی که پودر کچری مانند تخمیش طعمش با تخم بیا شد یا شیرین آنچه شیرین با ضعیف
 و قوتش تا سه سان باقیست در آخر و درم گرم خشک و بارطوبت فضلیه و مخرج و قوی
 و دماغ و تحلیل ریا و سبی و در بول و حیض و من و سهل سودا و حالب فی و مفتح سد و
 و حش و سودا و سودای و خفیان و تحریک باه مفید با الخاصیه رافع حمله علل باره
 و زیاده او مضر دل و مصلحتش منقشه و بدش در قهقرج و شل او در و ج و قدر شمش او که
 است زعفران بهندی که سیر مانند و فروت است در سوم گرم و در ورم خشک
 منقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و در بول و با قوت قابضه و محرک باه و منقوی جود
 و جگر و حشا و صورت نشا و و حش و منوم و جهت رفع سد و جگر و سپر و در ساندن قوت
 با اعضا و کنتقال و جهت عسر ولادت مجرب و نمادش جهت منع سیلان طویات مجرب و
 گوش و در سربار و در رفع بخوابی نافع و چون ده درم او در آب شسته مانند گردگان
 و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج شیره زنان و ادیان با الخاصیه مجرب است
 و ضعیف استنها و منقشی و در آوست او که در حواس قهضر عصاب و مصلحتش سکنجین و انیون
 شل او درانه و قدر شمش تا دو درم و درم او که شنده است در خلیه بهندی

درین

زعفران

زعفران

این و یک شسته و باب صاف کشیده شود یا سبزه طنج داده بپوشند جهت
 دفع بیست اعتدال مغرور حارب بدستور محرق او با منع وادویه مناسبه
 چون چند عدد زنده وارد و یک من خلیج بیوزانند تا خاکستر شود و بر زردک
 آب بنوشند جهت دفع سم سگ میوانه گزیده مجرب است یا سبزه طنج
 زینون سرگردا و شیر ترشید او نهاده ان اگر از گردن سگ بپاشد عرصه گشته باشد
 و در طعنه هر روز بپاشد و گفته اند که شرط احراق او جهت این فائده نیست که شمس
 مقابل فرغ شود و شرابی یا طالع گشته باشد و گویند مضر شانه و سلسله گل قهیر می گسل
 شربت از سوسنة او شغال از خام و خجسته و خجسته است سعد بپاشد و نه باشد نیست
 دوم گرم خشک جفت بی لزج و در بول حشمت و مفتحت حصا و جهت تحریک باد
 و شاییدن او جهت زیاد کردن فم غل و دفع ریح و تقویت معدة و خفایان
 بار و بویاسیر متعدد و غنی و تقویت با خمر و یاروغن جبهه انحضرت در کوه سوزی کرده
 و پاشا گشته و تقویت بول و غلبه و جهت سم غریب شراب و ضا و نافع و خوردن بکوفیه از شراب
 دیگر طل شراب جو شایند و پاشد جهت رفع اقسام کرم معدة مجرب است و مضر خلق و معدة
 منسلخ شکر و مضر ریه و منسلخ آن از موی و دلاوت او محرق خون بولد بدمام
 در سر خیساییدن است بدش مثل اسنبل الطیب نصف آن مرز و لج او را جزی
 او تاد و شغال سفر جمل الباری آبی و به بپاشد و معروف است
 در برووت قریب الاعتدال در آخر ایل ترد و در بول مقوی معدة و دل و دماغ و
 آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت دفع تهیج اطراف و سوز القیة مجرب
 او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معدة قوی تر از شیرین و جرم

سعد

سعد

مقوی لعل هر سهیلی بغایت سریع العمل و قاتل جنین کرم معده و جالی و محل و جبت کرم
 ناگذاشته و نافع چون او را با ترید بش او همراه شیر نبوشند جبت اخراج کرم معده و
 بالا چو روجبت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جبت سوداوی مفید و مضر و
 در صورت تشنگی و کرم و غم و رافع آهسته و صلیح او با کلاب آب سماق و به قرص کرم
 از صبر زرد و نمون او ملایم زرد است و قدر شیرش از نیکو انگ تا دو دان
 شیر کرم کشنده است از گزش نیکو دم سکر بکار شکر نامند و آن صبار و جایت مثل
 از او طبع منفذ گردد و هرگاه بی تصفیه با شکر آمیز نامند و چون بار دیگر طبع داده و صبار
 ریزند که در او جدا گردد و می بلایا نیست و آب نیکو در اول کرم در آخر و طبع و طبع
 و جالی رطوبت با آن جبت سرفه و حباب و بل و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث
 مسخ که مشهور است در شاه جهان آباد و شکر در دوم کرم در اول ترنجبر بر رسیده که سه
 روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول کرم در اول ترنجبر زرد و نبات قر
 بهتر با قسام است هر چه پخته است حرارت او کمتر است هر چه کنه شود و شکری در مقابل
 شکر صلیح اندک و سمن و جالی و طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و سببی سریع القوی و
 و مولد خون صلیح و رافع خلط سوداوی امراض آن در تغذیه مضی صلیح الاثر و نویسن
 روغن بادام جبت بجمه اصوات و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن گاو نیم کرم بر بند جبت
 جربت و کتال او با مرارید و دیگرین صبار جبت سلاق جربت چشمه جربت مضر صابان
 و منصف صفراوی مزاج و کنه او محرق خون و جلیش بادام شیر تازه و ترشیا و کاهو مانند آرد
 قولنج مسل و در تقویت باد و طبعین مثل او و زنجبیل قدر شیرش تا سی درم است سلیمانی
 سبب جو خند و آخر دوم کرم و شکری هفت گرم بسیارند چنانچه در نسخه

سک

سلیمانی

یکی از غلیظ و خوشبو و درم سرخ و خوشبو و این را را قلم هم شاد و نموده و این بهترین قاسم
 و قوتش تا هفت سال باقی است شنبلیله و منقح سده و تقوی اعضا و جهت بود و معال در درم
 سده و منقح نزلات زکام نافع و مضر کرده و مصلحتش کثیرا و بدش را صیقلی و قدش ترش تا دو درم است
 سلق بپزایی چغندر مانند مرکب تقوی و حرارتش در اول قی با قوت تا بطنه و بوقیه و هالی
 و تبر و جرم احابس طبع و آب و طین آن و قلیل غذا و قلیل و قطع بلغم و منقح و جهت عشر
 در حرکات با هوای آفتاب بوقیت او را زایل میگرد و در مظهر میگرد و بار خون با دوام جهت در درم
 الف و ضماد آب نیگرم او با بوره اسی جهت تهیج پشت پا و استقامت اجزای کثرا و محرق خون
 و درش قوی و مصلحتش بختن او با بعد است سحاق مستعمل پوست و دانه او است و قوتش تا
 به سال با قیست در درم سرخ و خشک و جلی آن در درم در دایع و قابض و تقوی احشاء و حاد
 است نرف الدم و نفث الدم سه سال مرین و تهیج نافع و نیکو با و یا زیر جهت رفع قی غلیظ
 بپزایی شنبلیله و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معد و دیگر بار و مصلحتش انیسون بدش سکر
 اند شتر قش بنجدرم سسم بپزایی کبج و بهندی تل مانند در اول گرم و تر و صلیق آواز و نشوند خلق
 و با و سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گردیدن فحش و با شل او شکر و خشکاش
 در درم حصه آن بزر البنج سفید و نصف آن با دوام که هر روز از صبح تا شب که بوقیه تناول کنند جهت غریبه
 بدن خوردن در درم او با گردگان به نفعه جهت قطع خون بواسیر و جهت بدبوی و بان
 مصلحتش و مصلحتش غسل بدش تخم کتان و قدش ترش بنجدرم در درم آن و در درم گرم و تر و در مزره
 رضی از اگر آرد آن بهتر و در دایع خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با معایب انمول
 است خشونت و غارش بدن و قوی آتش و جراحی که از آن یک جرم سحر و مفسد دماغ و غلیظ
 مصلحتش چنانند او است بدش رغن با دوام شیرین است و قدش ترش تا دو درم سمن

مخ

مخ

مخ

بنفع اول سکون تانی بقاری روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز
 زرد نامند و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجرب و آن در آخراول گرم تر و هر چند کهنه میشود
 زیاده در طبوبت او کم میشود و محل و منفع و مقادیر سموم و ملین جلد و قوی بشیره و حصول مایه
 سمن بدن در ارفع پوست خیشوم و علق و آب گرم خوردن و فی کردن جهت سموم شربت
 و یکو قیاد و بانیم و قیه شکر جهت مسهل بول مجرب مضر حکمتا رطوبی و دود و صفرا و محرورین و مری
 نسیت و ضعف هضم و تخلص و محرور شربا و در سربودین جوارشات قدر شترش و قدر
 مایه و اوقیه است سنا گیاهی است برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی
 در آخروم گرم در اول خشک سهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و متقی و مانع رشد بدنه و
 بدن مقوی آن جهت مناسل امراض بلغمی سوداوی و جنون و صرع و در و سرتشنه
 مفید و آب بطبخ او بهتر از جرم آن و سحق کیشال او با عمل که از سه روز تا یک هفته هر روز
 جهت وجع مناسل و مانند آن مجرب است سورتش که به مغص و غشیان و مصلحش پاک کردن
 چوب شلخ و آلودن بروغن بادام و با بلبله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه استعمال نمود
 بدیش مثل او تر بد و نصف آن بلبله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو روز
 و از مصلح او آماده درم سنبل یعنی خوشه است بعزت طباشیر سنبل هندی چوبی و
 و از مطلق او را و سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و او گیاه نیست لیکن و بی ثمر و قوی
 تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و دیگر باره و مدبول و حیض و
 رطوبات معده و سینه و فضول مانع و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان دیو
 سرفه و در سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استقا و درم طبعی مفید و با شستین و مسندل بغایت
 و قوی معده و انحال او با باز و جهت معجز مضر که در دو مصلحش کثیر او بدیش از خرقه و شربت

سنا

سنبل

تا كشتال سنگا طره مشهور است و سنگ گشته در او نماند و بخان خام او كه پوستش سبز بود بسيار است
 شيرين سر و منافق نسا و صفرا و خون قهوه رنگي و در معاجين صفون قوت ياب و غلظت مني بسيار است
 سنگه قه مشهور است شيرين ترش بياشده بهترين و شيرين است مزاجش سرد است و در اول
 است تقوي دل و دفع و سنگ حرارت را دفع تشنگي و تهيت هوا و قاطع صفرا و تقوي معد و در شيرين است
 بيمه بسيار مرغوب طببايع و نسبت به شيرين است بيمه بسيار گرمي دارد و بلكه استاد را قهوه بياشده
 صفراوي مزاج را بيمه كه سنگت سرفه نزله من كه بسبب صفراست از خود در اين طرف ميشود چنان
 است نازك از خفا سها او در كرده و در بيان شيرين كلاب نبات و سنگ گشته گذرنا اثر شيرين در
 ماهر شود و از شيرين است تا شود بخورند در تقويت و دفع و غلبه طبيعت اقوي ميشود و گرايد
 و در طرف كلى آب رسیده تيار سازد تا بوي او اثر نمايد زياده و مخرج است نيز اگر فاشا را تراشيد
 از كلكه ده بخورند موجب از وياد لذت و عدم ظهور شيرين آن ميگردد و شيرين احتياج اين اصلها
 را در و اگر گويي نمك نيز نيز در لذت آن ميغرايه خصوصا اگر قدرى عرق كيوته و بهيد شك گها
 باشند و صخره خجرو دندان نزله سرفه بارده و مصلح آن نمك قند و سنون حيره و موقوفات
 نيز آن مضر عصاب مني را دقيق و كم كند و مصلح آن عاين با هميه رب اين در بعضى نوامد
 در كوره قوي از و در بعضى ضعيف و طلاي پوست خشك و تنها با او ديگر مصلحي رنگ
 در نيل كلف است سورنجان بفايسى سنبليد و بندي بر برى گويند و تخميت در سوم گرم
 در دوم خشك و قوتش تا سه سال با قيت سهل اقسام طعم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح
 در و جاذب اخلاط از جبهه من رافع بر قان و سبز و با هميه جبهه عرق النسا مجرب
 كه نسته اند و با تخمبيل و فلفل نبات مني جبهه مفاصل بسيار مفيد و نهاد او با زعفران و تخم مرغ
 نظا كنين در دستخوان و كليل او را هم و حمل او بار و غن كنه گو سفند جبهه بود اسير مجرب است و قدر

سورنجان

سورنجان

افعال قوی تر از ان و موله ریح و تصدیع محرومین و مصلحتش مسکنیم و ترشیا کنند و فتنه
 نادر و دست جمع بناری هم نامند در اول دویم گرم و در طوبت معتدل و قوتش تا سی سال
 و تحمل شش و پانزده و سیصد و بیست و یک و در خنوب و در تقدر
 و در بزرگ و یاد و خنوب اهل نموده بودند جهت قروح باطنی و سحر مجرب حقه او بار و خنوب
 سحر بغایت نافع و رافع آفتها و سده است و مصلحتش تا بیست و یک و در خنوب و در تقدر
 بناری سیاه و اندک است و در هندی کلونجی نامند و قوتش تا هفت سال باقی است در اول
 و در شک و تحمل و جالی و جنب و شش و جهت قروح ریخی در و سینه و سرفه و هتسار و رقان و سپر
 و خنوب و اوبال و اطفال است تحمل ادرام صلیبه با سکر جهت بق و در ص قوبا مجرب
 باز میون قبه سه پاره و جهت دفع زکام که با عطسه بسیار با مجرب شرب و دغن او بار و خنوب
 و کند و جهت اسهال و باد و یوسین از خنوب و دانه اند و اکثر شرب او و شرب خنوب و خنوب
 سکر و خنوب و مصلحتش کثیر و در شرب انیسون و نصف او شربت و شربش تا دو درم و در
 تا یک درم شیر شربت آمیخته بعضی اشجار است از جنس شبنم نیست مانند تخمین و سحر
 و شیرین و صبا بزرگ است که چون درین نگارند کام زبان بسیار رسد و در اول
 معتدل و در جمیع افعال سوا نقویت با و در صر صا جان قونج قوی از تخمین و شبنم و شبنم و در
 با وجود آنکه سهل اخلاط رقیبه است و صر صا جان قونج است جالی و تلین طبع و سهل اخلاط و
 رقیبه و قوی جگر و معدده و اشتا و جهت خشونت خلق و سرفه و حرارت جگر و درم آن مفید و موله
 و مصلحتش روغن با و درم را زیاده و در شربش و شربش تا بیست سال است و در شرب
 و در صر صا و المصلحه صبر کبر و در هندی اید اگویند و در صر صا و در صر صا و در صر صا
 او را گسیک و او را گسیک و در صر صا و در صر صا و در صر صا و در صر صا و در صر صا

شش

تو نیز

شیر شربت

در برف و در
المصلحه صبر

بار سال گذشته و آنچه بدو سیاه دلی در خشکی باشد احتمال آن باین نیست که باید که در میان
 بیاضی آن در گرم گرم و در سرد سرد شکست سهل قوی شود که میباید دفع بود و در آنچه میباید نشود
 شد ضعیف الاثر و مخرج سودا و غلبه غلبه دمای و مصلای نای در غلظت معتدل بود سیر تمام نایب کرد
 بار لیون جیت ربو و تقیه سینه و یاب سرد جیت نفت الدرمینه و یا اوید مناسب جیت یرقان
 جیت امراض سودای و اخراج اقسام گرم و امراض سپر زو کرده مفید و طلای او با مورد و شراب
 سیاه و در از کردن مجرب با خامسینه منفرجه و مقدر و اکثر آن صورت اسهال موسی که منفرجه
 رخ زبونان گاهی ناسته روز ماندن معده شکرب میگردد و تصحیح او مثل ازرق و بدش در او
 راحات و چندان جفیف و اسهال هموزن از زرد و ترش نایب کشتال صمغ در سینه گونگونند
 جیت پیچیده و بجا و ملا و از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت میلمان حاصل میشود و
 زین از رویل بسپیدی و سفید صابری است در دویم خشک در گرمی معتدل با اعتقاد
 مینوس خالص صمغ گرم است و قابض و مغزی و تقوی معده و معالجات ریختن مواد بسینه و
 اسهال در سرفه و قرحه ریه و در سینه و دو شقال او جیت حج مجرب طلای او با سفید
 مرغ جیت سوختن آتش و قطور او با کلاب جیت رد و سلاق و جیت بجا مفید و غلظت
 لکش کثیر اصل و قوت چوب و ناستی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد و سیاه سفید
 یا در سوم در دویم خشک و سرخ او بکس آن تقوی معده و دل و مفرج و راح و قابض و
 تفتان حار و پنهانی تند و التهاب و منع صنوبرات و باغ نافع و طلای او جیت
 زهر حار و باد سرخ و کله و حمره و نفوس او را م حار مفید و خصوصاً با غلبه اشعلب و الحام
 ال آن بنایت مطهره و قاطع آن قهضر صوت و مصلحتش صلب و نبات و تبدیل
 در او نصف آن کافور و تبدیل سرخ او شل آن فوئل است و خنادر و صندل سرخ با کلاب

ص

ص

در حریت
المعجمه تضاندر حریت الطاء
المعجمه طبایع

طین ناسی

طین و افین

طین منوم

جنت قلع مفید و در سایه آن سواهی تفریح مثل سفید است قد ترش کشیشال فرست
 در حریت تضان المعجمه تضان بقاری گو سفیداده ویش نامند بهندی بهیر گوید
 اطباء مطلق گو سفید است بهترین و یکساله است که فیر باشد و چار ساله و زیاده از آن
 کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن حوالی آن بهتر از سایر اجزا و اعضا است و است
 گرم و تر و سمن تقوی بدن و مگر و کرده و مغز سر او مورت بلادش نیان و زهره او جالی
 و طلائی سگین او با سر که بیت سوختگی آتش و در دفع و اخس مجرب است در ایام طاء
 استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جائز نیست فرسخ شانزد و هم در حریت
 طبایع شیر از چوب کهنه بلاد هند بهیم سیر و بهترین و سفید سندی است که با اندک
 زبان باد آبخوان سوخته که با آن منوش میازند با نیک شوری بلی حدت میباشد و
 حل نمیشود و در ویم سرد و در پیوم خشک تقوی دل حار و بار و محد و جگر حار و قاطع
 و مال سوئی حار و مجفف رطوبات معدده و جهت خفای و غشی حار شراب و ضا و
 و قلع و شیانند و با یکجین جنت نوحش و غم و رفع کرب التماس مفید و سوط او بار و غن منبیه
 تقویت با صر و مجرب است اندام و ماست و مضر با و مصلح و عمل و گویند مضر و
 غنای بدش بوزن او تخم خرقه بوداده و سفید بهترین بدنماست قد ترش نامند
 طین ناسی گلیست در ویم سرد و در آران خشک و در دفع و با و طاعون و در و
 سیلان خون اعضا و اهرال مثل طین منخوم و جهت تسکین النفس و سل نجات نافع و مضر
 مستطیل و ترش نامند در ویم است طین و غنسان زرد و گاهی بسیار رنگ چون از دغنا
 حوالی شیران است آوند بدین نام سمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل منخوم
 قوی و دفع سمیت اخلاط و پغشی خفای است قد ترش کشیشال طین منخوم بهر

غایت سرفخی میباشد و در بوشبیه شبست دوم سرفخ شک تریاق جمله سوم و تقوی من و
 منفع و رافع مضرت بود و ابالی است یا شراب باب اگر کم شبت متقی هموم مضری و مصالحت
 مضری و منفع او کثیر او بدش کل اعتنا قدر شربش تا کثافت طین صوفی حمید
 لغاری خاک صوفی حمید مانند خاک است سفید و خوشبو که از بلاد شیران از بقعه صوفی حمید آردند
 بعد ازین نام سخی گشته نگاشتند او مانع گردین هوام مار است از مجرب است و شراب ادریس
 از وارد شربش کثافت فرسخ هفتدهم در حوت العین الحامه عاقر و حافت عربی است
 آن نبات است در سبب کثیر الوجود و در شکل شاخ و گل برگ شبیه بابونه پیش می باشد ببری
 فشتی تند و محرق و گویند آن خج طرخون بلی است و جمیع اندک خج طرخون می ابو الفرج است و کثیر
 آهنت سال باقیست آخر سیم گرم خشک و متع و محمل و جانی مسقوی با و سبر وین و سهل بلغم و در جهت
 که و سینه و سرفه و کنت زبان لغو و فاج و عشه و که از او مفصل انشال آن و متفاد و در دندان سرفه
 انصاف و نافع و مضطرب طبع او با سحر کت سستی لهات زبان حرکت دندان مفید و مضری و مضطرب
 پیونج که کثیر او بدش در افلفل و شربش تا یکد رم دروغن او محمل و در عرق و جهت جمیع امراض
 بارده و سوطا و جهت صرع و در بر سرفه و طریق ساختن او است که کیوفیه خشک او را کو بید و
 یک سطل آب بپوشانند تا بدو اوقیه سداب و قیه روغن زیتون بپوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
 نبات غایت غسل لغاری شهید و بکبین نامند و بهترین آن صان مایل بسرخ قوام دارد
 که باندک حدت و خوش طبعی دلی موم باشد و بعد از آن سفید و زرد لون نرین او سبز و سیاه و
 خشک و تلخ و کسه است یعنی دو سال هرگز گشته باشد در غایت حدت میباشد و سورت جنون و
 تحرق اخلاط و هلاک است و غسل خام سهل اخلاط از چه محکم سرفه و نفاخ و موافق معده و در
 نور مل سعاد و صالح غذا و در جلا و حدت قوی تر از آنش دیده و هیچ فی است و عمل انگرفته و انقود و

صفت
 صفت

صفت
 صفت

صفت

الفضل و غذایت بیشتر قبل نفع و سکن سرفه و در بول و جموعه آن در آخر دوم گرم در اول
 خشک و جالی و منقطع بلغم و رطوبات استقوی جوهر حرارت غریزی قیاد بطلبان و غریز
 و تریای سموم و حافظات او در رسانیدن آن با صفا و منقطع و جهت فضول ماعنی و
 معده و جگر و سپرز استقادیر قان حصاة و سر بول و فحاج و لقوه و هشال
 انواع ریا و تقویت اشتها و باد نافع و بانجا صیغه سکن منجس و کی اگر در باب جو شانه
 قطره کنند پاک میکند و اگر آنکه منخن بکن جهت نفع خضرا فیون سموم بارده و بار و غش
 و تقویت باه و قنار و او با غده جهت تنقیه زخمها و بردن شست زیاده و التیام آن با کرسه زرا
 طویل جهت التیام چاهات عمیق و مجرب است مضر محدودین سیرج الاستحالة البقرة و تصدع و
 حاد و شمش سکر و کشنده و در بوش و بدش و شتاب انگور است و شربش از نوزده سال
 رطوبت که مانند موسیائی میخورد و در بهترین او شهابیل بسبب است که با و نیست خوشه
 باشد و بعد از آن بیل زرقی و مدوی بعد از آن بیل بسببی زبون ترین و سیاه و سیاه
 خالص او در خاییدن منقطع نمیشود و صنوع او که از لادن و گنج و موسم غنیر سیاه که با و آن
 از اصلی تفرقه بسیار شکل است در دویم گرم در اول خشک حافظه اروح و قوتها و باطن
 اشتها و باه و منقطع سدد و پا و زهر سموم استقوت که از شرب او جماع بود و عا و یک و تقویت
 معالین و تراکیب با طبع اراض رافع اراض رافع اراض رافع اراض رافع اراض رافع
 جنون نزلات شقیقه و اراض سینه گوش و بینی و سرفه و ربو و خفان غشی و ترش و
 معده و جگر و استقادیر قان در معده و سپرز و در ریا و فحاج و لقوه و عشته و
 عرق النساء و تقویت حواس الفاش حرارت غریزی نافع و طلاء او بر اطفال باشد
 جماع طریقین بعد از اوط و شرب یکد لنگ او هر روز تا سه روز جهت رطوبت و غم آن و اگر

یکشال غاقت شکوفه گیاهیت کبود مایل به بنفشه مطولانی و تلخ و باغفوست قوتش
 سی سال بقیت در دویم گرم در اول خشک و لطیف قجالی و مفتوح سه جگر و قوی معد و جگر
 اندک اهل اخلاط شود و حاره و راح پنهان کر و در و را و جف و التیام دهنده رخسار و گوشت برض
 پرست و مصلحتش انیسون برش مثل او سارون شربت او در دم و در بطبوع هفت در دم
 رخ نوز و هم در حرف الفا قاف و انیا عود و صلب است اینج بنا قیت کمتر از دمی و زرد و
 باشد و اوستق قاف و انیا در قسم ز او است قوتش با هفت سال بقیت در آخر دو گرم
 سنگ است محلل ریح غلیظه و در بول حیض و ملطف و مفتوح و جف و با قوت قافیه و معوی طبع
 است صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن قنقار و اجبت صرع و نفوس نافع و مضمر معد و مصلحتش
 قوتش در صرع زمر در سائر امراض زرد و اندک صرع قدر شترش یکشال است محلل بفا تر
 سیدی مولی نامند سیدی بستالی و ساعی شبادرری او تند از زبانی و نسامی میباشد
 تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او بقید از ان پوست و برگ ریزه او بعد از آن
 ل بزرگ و گوشت او و همه اجزای براتب قومه تا سوم گرم در دو گرم خشک آفتم و غیره قسم
 بول بعد از طعام باضم و خج ریح و محرک آروغ و اندک نسیج و فیکو کننده رنگ خارا و آب او
 بخ سرد و معین قی مخصوصا باسل و طبوع او جبت سرفه فرس و تلطیف خلط غلیظه و جناس سفید
 سارا و اول قمل گویند بوز خوردن او چون غریب بگز در دو و محسوس نمیشود و آب او کشته غریب
 است طلای او بریدن مانع مقاربت هاجم چون در جوف ترب چون گل انداخته گرم کرده در گوش قطور
 بد جهت در گوش سیرج الا تر است هر گاه ترب اسورل کرده چهار درم تخم سنگ در آن نهاد
 یا آنرا از پارک ترب بند کرده خمیر گرفته در زیر آتش بپزند و باسل خوراندند و اخرج سنگ مثانه
 است باید که سه روز بپزد و از پس عمل نماید اگر خوردن میراث معوض و نقص خلط و مضر و حلق و دندان

و در کتب
 و انبیا

سبب

و در کتب
 و انبیا
 و در کتب
 و انبیا
 و در کتب
 و انبیا

و متصل عمل و تخم او در بول و شیر چنین متحرک باد و متقی و جهت در و جگر یار و در ورم نیز نمید
در تمام انحال فوی تر از یخ او و نیم شقال او بعد از طعام باضمم آن با کنجبین بنایت نفی جگر و غذا و او
قویا مجرب و قدر شربت از جرم او بست درم از آب و ناسی درم از تخم آن یکدرم است بر روی
گرم و عمل نیست شامی را قوت کب از زیت و شکم بنانی است و گرم را از شکم و شعیف تر از زیت
در بول و حمل طبوبات انکار او متقی و متصلش نمک فرفیون و هم مغفیت خاکستر می زنگ
مایل بر روی و کینه او مایل بر شی و متخلل و طعم دوی آن تند و قوتش ناچهار سال باقیست در
گرم خشک گویند و از خرم گرم و خشک و ملطت و بنایت محرق و سهل تر و آب بلغم جهت است
سبز و عرق النساء و مقابل و رفع خرم سحر و در و در کمر که از بلغم باشد بنایت نافع و قوتش
جنین و احتمال او با صل جهت نزول آب سفید و حمل او از حبه او و سه خیم جهت جنین است
اگر سوزش پیدا شود و روشن گل نافع او است قدر شربت و فویرا طریز یا دود آن موجب اختلاط
التهاب و فواق و در بعضی از مرصه سهل منفرط و در بعضی قابض با فراط و مصلح آن آب فوا
و تبرید قوی و اصلاح او از مقابل و ربالسوس و سایر صمغ و جهت و مصلح حدت او بر غن
چرب کردن است بدش و استقامت از یون و در قوتش چند و سم یا قهال است فخر خشک
از پر خشک فاری است آن بر می بانی میباشد و از خرم گرم گرم خشک بر می گویند
منفتح سده دماغی و منعاده و متقوی جگر و دل و معده و در نیم غذای غلیظه و در افعال بهتر است
و نام جهت سواش خفتان بلغمی سودا و تحلیل ریح و تسکین مغص و در و در بار و در بار
و رفع سبز نافع و مولد سودا و تصدیع محرورین و متخلل و بنفشه و کنجبین بدش و سبز و
بسیار خشک با نیم و مجفف می قدرت شربت سرد درم از تخم او و درم است مستحق سحر و
ست و دخت او شبیه بدخت سقر و قوت غیر متشتر او را عرقه راز و مغز او را تا سه ما و نیست

از قوت

از خشک

نوش

لفظ فساد است مغز او در دو مکرر و خشک تر و بعضی در اول تر و بعضی منفتح شده و جگر و کبد
سالم و موجب نبی باین مقوی معده و دفع آن یکدیگر سائر لیویت کوله با و غیره خصوصاً چون
بست قین لاصق مغز خورده شود و فطام پس در افع خفان جهت در جگر و قی و غلبان لانی
فره من تر تقویت ل برودت جگر و لاغری گردد و یرقان و سپر زنا ق و مصلح و محرورین و سوش
ری و مصلحش سر و ترشیا و میو پاک یارود و پوست سرخ رقیق لاصق مغز و معتدل در
ارت و خشک پوست سبز بر و ن او سر و خشک بنایت مقوی معده و دل و قی بعض
فع اسهال تشنگی و قی و طبع پوست سفید صلب و که طبع فطر داده باشد در آن آب شستن
ت خروج مقعد مجرب روغن پسته خوشبو کننده طعمه و باخی صیغه مضر معده و معوطا و باشک
ت لقو و تقویت حافظه و تقیه و مانع مجرب فصد یفاری لقو و یکم و بندی چاندی نماند و کون
از گوگرد و زینق پاک است اند که گوگرد بقدر عشرین بق باشد در اول سر و خشک گویند معتدل
تفخج تقویت قریب بر قوت و جهت خفان بدوی و ن در رفع رطوبات لزج و عفونت بلغم و
خولیا و جنون سوس بود و سر و فساد سپر زنگ گردد و شان نافع و صفا و تحلیل و ارام و
حال او جهت بیاض تقویت با صوفید و مضر و مصلحش کثیر او شترش نیم گرم و خوردن
از لقو با شتر شست فلفل هندی مرج گویند سیاه و سفید سیاه و هر یک بر و نیست سفید
بعض تر سیاه چیدن ارد و تنه تر و را خورم گرم و خشک سفید در اول آن و بعضی بکس دانسته اند و
زب با هم و محل و جالی و قاطع بلغم و تر یاق سموم بارده و مقوی حافظه و منفتح سد و مقوی معده
بلر و سخن آن د پادشاهان محصب حصا عصبان و با شتر و شکر محک با در افع سرفه یارود و زب
ین نفس و ریح و بعضی کمال او جهت ظلمت بصیرت و بیاض و ناخن و طلا جو شاییده و در کلاب
ت رفع نزلات بارده و در دندان مجرب بدستور مضمض آن که با پوست خشک شست جو شاییده

با تشنه مجرب است و چون اجابت ندان کرم خور و در سیرج الاثر و تحف منی بصدع و خشک سینه و
 حلق و مضر گردد و دیگر موارد جراحت باطنی و اتم که در بیماری بول داشته باشد و مصلحتش و غنمای
 سرد است و در مری وین عمل پیش از تبدیل و شربش تا یک شقال فوونج معرب از پودنه فارسی
 بری و نباتانی و حبلی و نهتری بنشیند و مراد از مطلق او بریت و شکطرا شمع شمسی جلی است بری و
 شاخها متفرق و تنه بود و با طریقت گشاید و نه مائل باشد دردت و خشک باشد بهر تخم بکانت در دل او
 گرم و خشک و نبات مطلق در عرق و سهل سودا و محلول ریا و در بایق گزیدن جانوران اجابت
 است و اویرقان و نواق و کرا از اخرج شیرین و تقیه فندول معدود و سینه و خشک خسته و اجابت تقویت
 مفید و مضر است و مصلحتش کثیر او پیش از شل و نصف او بود و نه نهی است قدر شربش تا دو درم است
 فوونج نهی برگ راز و ساق بزرگ باشد و آخر درم گرم و خشک در بول و مضر باد و اگر در مصلحتش کثیر
 نفع و شربش یک درم فیروز سرب بپزد و فارسی است بهرین و نیشاپوری بود و نبات است
 که گشاید و بهر کانت نباتا نماید و در غیر آن مکرر و مجموع او از عرق و حبلی و بوی و خشک فاسد گردد
 در اول سرد و در سیوم خشک و مفوی الی معدود و پاد و هر مجموع در افح اسهال و قرحه و احاد و
 جراحت باطنی و اجابت خفقان باطل جیت صبح و سپر و سنگ گردد و نباته و احتیال او اجابت
 تقویت روح با صر و موم و نه ناخن و بیاض و بقیه طبقه قرینه سایر طبقات نافع و مضر گردد و مصلحت
 کثیر او قدر شربش نیم درم جیت سموم قوی و یک درم و نباتی خاصیه سدس درم او جیت گزیدن غمز
 مجرب است و اندک است و تقوی دل و ماله غوث است و دیگر خواص او و مصلحت اول از زرد و
 اول از فرخ و هم از فرین و هم از نزل اول و هم است فرسخ و هم در حرف الباقان تا
 بنفاری بول مانند و بندگی الایچی گویند کبار و مغان و کبار و غلات سیاه و نباتا
 سفید و هر دو با عطریات تند و تلخی اند و از بهر خیز و کبار را و کور و مضر را از منی و روم

فوق

فوق

فوق

و قوت آن ماده سالانیت که با روزه شود در فرج و سایر افعال قوتی در دوم گرم و خشک
سختی با ضم و متفرج و قوی الی معده مفتوح شود با قوت غالبه جهت ریح معده و اشتاوتی
و غشای در جگر رسیده آن مخصوصا با غلات آن جهت صرع و سنگ ده نافع و گویند که
و تسکین شکم و بدش بکوزن نیم آن تا قله صغیر است شترش تا یک مثقال قهوجی صغار و در آخر اول گرم
و در دوم خشک و تقویت فم و قوتی از کبار و کج قهوجی و طبوبات سینه قوت غالبه و کبر
از کبار و سایر افعال که کبار بر صغیر مساوی و تسکین کثیر و بدش نصف آن کباب و شترش در دوم قویا
بنامی شله اسم علی خیار است که خیار و از خیار سبز نیز گویند و هندی گدزی گویند و در آخر دوم گرم
و سکن حرارت و تشنگی و در سنگ گرده و شانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفه از قهوجی و ضم
از آن تخم او در بول و مفتوح و قوتی از تخم قدس است پوست گوشت او و در ریح و قولنج و در بعضی
افطی که او به سینه و عفونت مانند تشنگی در اکثر افعال و تسکین عسل و میوز و از بانه و شترش گاو
است سنگ بوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قهوجی اسم علی خیار
در شیر از خیار یا تنگ در خراسان خیار یا رنگ هندی کبیر نامند و در آخر دوم گرم و شترش و سکن
حرارت صفرا و خون التهاب احتاد رافع تشنگی و مفتوح سده جگر و در بول و تخم حصاه و غلیظه از قهوجی
است چتهای تند و بر فانی و در سرد آب و تا چهل و پنجم مثقال یا شکر جهت اسهال صفراوی
در معده مسا باشد و نافع و ضم و بر دین خام کنند و غذا او و در غلط خام چون در معده فاسد گردد و در
ملط سخی میشود و تسکین معاجین حاره بوسیدن خیار جهت تخاش روح حیوانی و در سرد مفید
رشی خیار و در عطش حرارت و تخم او سبز و در از خیار زرد بول و رافع پها حاره در دم جگر و سبز و در
ش فرجه آن که از حرارت با و ضم و تسکین کثیر و بدش تخم خیار زرد و در شترش
پنجم در دم قهوجی است که گوشت آن شکوفه درختی است فرو داده میباشند و در سوم گرم و

و خشک منجم و غل و ستوی معدود و جگر و دماغ و باوه و باضمه و منجم و دماغ فی رغبته ان سینه
 و غل سواد و یعنی ولس البول نیمه رماد و با شیر تازه و بشیر طمدا و است بنایت محرک
 خلائی آن بر اطلیل باعث لذت جماع و جهت سکنه و سدوده و زلالا بار و در مجرب و مفسر
 است و شمش منع و پیش مثل او و در حینی نصف او و با سینه قدر شربش تا یکسال است قرف
 اسم منجم است بر درخت چوب است مراد طباطبوست درخت خاکست فسی از ان خوشه
 و سطر مانند رنگ غل و در پوشیده بآن او را قرقه انفر نفل یا بین یا سینه و می مثل سحر و شرب
 از قرقه انفر نفل و در پوشیده یا چینی است او را قرقه الدار چینی گویند و در چینی است و در
 دار چینی است و می سفید خط خط و خط و خطی سفید و زرد و سکن باشد بهترین اقسام قرقه انفر
 است در فعال ضعیفتر اند از چینی و جمعی از از قرقه و تیره دانسته اند و در خرد و درم گرم خشک و تقو
 باطنی و در تقویت معدود و جگر و سینه و قوتیر او و در چینی جهت فایز و لقوه و صرع و امراض
 مفصل نافع و در شرب سینه است قدر شربش تا دو درم قرقه انفر نفل کد و مانند و درم گرم
 یکی را کدوی سبز و دیگری را کدو گویند هر دو درم سرد و درم یکین و منجم و درم بول و غرقه
 خشکی و لیل غذا و خوردن کدو و با فروات جهت پها ما و در سرفه و جگر گرم و در طب
 دماغ و مری و جهت مواد سودا و تقویت ماعی و تولید خلط صالح موثر و در شرب او
 باضمه و سکن حدش خون صفرا است اقسام کدو و مولد نفخ و ضعف معدود و سقا
 یعنی و سوادوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قویج و تپها و سیرج الاستحاله خلط
 با اغذیه غلبه بلغم غالب آن سیر و دو هر گاه در معدود فاسد شود مانند خیار مولد خلط
 و منسلخش او به حار و زبرد و در مزاج صفراوی غوره و سکره مثال آن پوست خشک
 و قطع زنده اند و در حار و دغ آنکه در تپها مجرب با غرقه کدو درم سرد و در اول حین

۱۲۸

۱۲۸

بسر و سر و تحمل ریاخ تریاق سموم در مریه سودا و جست فایح و امراض باد و دماغی و مفصل
 نافع و گفته اند که چون پنج کبر از مرم کوبیده و مثل آن روغن کنجد و بون آن آب بخوشا نند تا خام
 آب نیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر خما و غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موی سفید نرود و
 در باده است و اندوختنش که خیار کبریا نند و تخم او در سوم گرم و خشک خیار رسیده او بدون پیک
 نه او طین طبع و خیار او مفتوح شده و بگوید و سه روز در شربت از بچ او تا سه درم در طبوبات جهانت
 نفعال که در شربت نه و فصلش اینست که مضر معده محرومین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
 می گویند بنا به است تخم او در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه در رو طین طبع و با ناکر فلفل
 در اصل جست تحریک و با یوسین مجربید اند و لعوق او با بل جست سرفه غلبی و خما و او با بنجول
 است تسکین در مفصل و لقرس عرق انسانا نافع و ضعف با خمد و مصلح آن سکنجبین و ظلم بصبر
 و مصلح او کشیر و مضر انشین و مصلحش عمل و بدکش حلیه است و قدر شربش از سه درم تا
 تا در م کثیرا بهندی کنیزا گویند صغی است آن سفید مایل به سرخی و در حرارت برودت مصلح
 نه در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک است اندر کرباقوی و غلظ مواد رقیقه و سکن
 با جمیع و حریت خلط و در چشم و قاطع لفتا در مینه و جهت سرفه و خشونت مینه و فرقه رید و
 با بکلی آواز و حرقة البول و لزع احوا و تقویت آن تسکین و در گرده شانه و امراض چشم سفید و طلا
 با استکلفت و نش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن شقاق الحجب و احتمال او جهت قسام
 او در م و مضر سفلی و مصلحش انیسون بدش در تغذیه غیر آن منع عربی و در تلکین و تغلیظ تخم که در
 او در شربش از یک درم تا پنج درم کرفس بهنگا جمود است آسمان پیا شد تخم جلی صحرا می و
 و غیر صحرائی و غلیظی و بری و بتانی پیا شد و آذ و طلق کرفس او بتانی است و بخش فیه
 و او است بعد از آن تخم او در اول و دوم گرم و خشک بنا به است مفتوح شده و بگوید و سه روز در شربت

ش

ش

ش

و حین منشی کرده ستاره موی و محرک باه و تهاوتی و معاون عمل ادویه سهله و هست
 و فواقی و مضرواحل و مضریه و محرک صحره و هین و مفسد شیر باعث صرع موله و دغفت
 آن و بخر و تازه و فلفاح و صلح آن فیون و تخم کرفس کستانی در فلفاح قوی تر از سارا
 غذا و در سایر نافع مانند بجز او و مضریه و مصلحش همانا و مورت سحج و مصلحش کنیز او و بیش نام
 قدر شربت از بجز او و مطبوخات پنج درم از عصاره او با پانزده درم از جرم آن درم از
 یکدرم است کرات بفای گندنا مانند بری وستانی میباشد وستانی و دانسی گندنا
 آنچه گشتن باریک و در تمام سال موجود است کرات ابلق و آنچه در آخر زمستان اولن میاید
 گویند و او مطلق او را در کرات ابلق است سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا
 ترش شدن طعام و طین طبع و در حین قهط و موی و رافع قوی و مفتح سده و موی و موی
 با ضربه موی قصبه و اسام کرات ویر ختم راز پیا و فلفاح و فسد شده و دندان و محرق خوردن
 مصلحش کشنیر و تخم او در آخر دوم گرم خشک است و با شرباب بغایت محرک با و در شغال
 قاطع زرد الم و محرک شترها و مضریه و مصلحش عمل قدر شربت او از یکدرم تا دو شغال
 کزیره بکار کشنیر و بجز دنیا مانند بری وستانی میباشد بری را برگ مالین زردی با و در
 فعال قوی تر از است و از آن بون است بری وستانی او مرکب القوی و زرد و لقرط سوزی و
 آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حد فلفاح با و
 هفت شغال او بکار کشنیر و منوم ماله تخم و صعو و بخارید با و خصلها با سکر و سماق و در
 سکن صفر او و تهاوت و شکلی حالب و ضما و او با شیر و خمر جهت ضمیران چشم نافع با و
 خنازیر او و صلبه با و با قلا را و در خنازیر و قطره آب و چشم جهت منع بروز آب و در
 زردی چشم مجرب چهل و هشت آب با کشنیر با بند و با روغن گل سرخ حلا کنند جهت سرط

کرات

کزیره

کون

کندر

قابل هند قابض شکم نوشته اند استاد مرحوم به آشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند
 مولهش و قلع و قمعش و تبخیرش و مری و بهترین اقسام امر و ترش و لطیف آید رسید و این
 در اول سرد و دوم خشک قابض و مقوی جگر و معد و مثنوی و بسکن حرارت خون غلیظان مغز
 تشنگی و سردی خلط صام و بعد از طعام سهل و قبل از آن قابض و مقصر شام و مصلحتش غسل در آب
 صورت قلع است و گوشت از او و مقوی دل و مغز و قاطع نفث الدم اسهال قلع بری و قبل از آن
 و سیاه قابض مسدوست و مقصر عصب صورت قلع و مصلحتش غسل او به چاره و خوشبو و رب از
 طبع و مقوی معد و چاره است کمون معرب از خامون بعد از زیر و نامند ترسی و تبانی میباشند
 بر یک اصناف مختلفه است سیاه بری و تبانی را کمون کرمانی و زور فارسی شامی سفید
 گویند و بری از هر صنف از تبانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام
 بری از بون زین سفید تبانی است قوتش تا بفت سال با قیست در اول سوم گرم و خشک
 مد و تریاق سموم بر او محرک آرد و حالب طبع و حیض و حمل ریاخ و نفخ و باضم و جهت غرض
 تحمیه و منمنه طبع او بسکن برودند آن نزلات خصوصاً با سحر و سوط او با سر که جهت رعایت
 ریه و خشک گیر او بل کرمانی سایر اقسام او و بل کمون شامی کرمانی و تخم گند ناست قد و ترش
 دو درم و دوازده جرم عرق او و صورت لاغری است کندر صغیر است شیر و صلب او
 را کندر و کر سفید و نرم است و تا زرد که در آبها حرکت داده باند مدح و پوست با قیاس
 که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود و قشاکر کندر و آنچه صغیر می مانند او باشد و فاق کندر مانند
 قوت کندر تا بست سال میماند و در گرم گرم و در سوم خشک لطیف و حمل ریاخ و حالب نفث را
 حجب مانع و ظاهر عینا و نفث الدم مقوی دل و معد و باضم و حافله و جفت بلغم و سببی و است
 و مقوی روح و از او مانع جهت خنایه و مصلحت جهت طومات و مانع و غشاز و

بهال رطوبی قبا صغ جبت عبال نفس و سرفه من رطوبی و عبال و شکریست متعف محمد دریا
 غلیظه و نیان و بازده تخم مرغ نیمه شست جبت تقویت یاده و تو میدنی و خصوصاً با جود و با
 التمال او جبت جلای با صبره و قرص چشم و خون منجمد در آن میامن و جرب حکایت چشم خصوصاً
 عسل سفید و کشا و دوق غون و غنیمت و صلح محرومین باعث جنون جنابم و سبق سیاه و مصلحتش
 یخ فارسی و شکر و برش مصلحتی و قدر شترش نیدرم است فشار کند خشک تر از کند و سدیدتر
 نیست نفث الدم نهایت موثر و مقوی معده و رافع سیلان مواد با عصاره و دقاق کند لطیف تر
 و کند و قمع و جالی و در افعال ضعیف تر از فشار است که با از نوع مهره است از دریا مغرب
 حاصل می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه است
 مانند مرمر منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارند که حقیر قطعه از کهر با مشابیه
 بوده که کسی در آن مانده و متحیر شده بود و از اقوال قدما طاهر میشد که کهر با و سدر و س از کهر
 آتش در س مخصوص بلاد هندو که با مخصوص بلاد مغرب شمال میباشند در بودن که هر دو
 آتش در س با نیک حرارتی که از آید در س بهر سرد جذب که میکند و کهر با محتاج با آید در س با
 آتش در س سرخی غالب است و در کهر با از روی صلابت در زمین جویند و بی شاخ سوخته
 بهر دوزخ محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهر با آنست که در ساحل مغرب از زمین مزایع مغرب
 بهر در گری معتدل بود و در خشک نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و اول
 روح و قاطع زرف الدم جمیع اعضا و حالب نفث الدم و حین نزلات دماغی و قوی رجعت بهر
 رخی از برقان خفان حریف بول و ضعف کرده و سنگ سانه و با صمغ جبت عسل الجوان با نیت
 زنجیر نافع و طلا او با صمغ جبت ساقط کردن و انبوا سیر و تلیق او جبت حفظ جنین از
 باط و رفع پران از مجربات است و مفسر سیر و تلیقش بنفشه است و برش سدر و س در نفخ

بصر

سکه

کتاب

محمد بن الامام
الاجور

ابن
ابن

[illegible]

بسیار مرطوب می‌رسد متعجب و جالی متعجب و بطی الاستحاضاء غلبه و جهت سلول
 بزوال می‌رسد و سره حار و زرد تند و نفس حار و نفث الدم التهاب فون منفرجه
 رحم و شانه و آلات بول و حرقه البول قره اسما و حیر و مقنعه و جهت تنویر نشه و دمان وانی
 مرطوبین و در سر بار و در پیش تنگی و بدیش شیر و تلبین و با ششیای مناسب و طریقی
 و قدر شترش از دو فیه تا نیمه طریقی است لبین الحاض البقار است مانند و بندی چهارچوب
 دوم سر و در طب متقوی با و محوری و مسکن تشنگی و خذ آیت او نسبت بدفع زیاد و در
 سایر افعال قریب با دست و مشرعه سر و کثیف و در هر قسم و تسد و مولد خلط خام و مشرعه
 مکره و غفنه و طمش و جین او و حار و در تبیل مرلی لحوم بهترین سوئی گوشت و در این
 بر یک سال و کمتر از شش ماه برنگشته باشد و بعد و گوسا کیسه و شتر جوان بهتر از شتر بزرگ
 خوردن لحوم موجب قسارت قلب و تیرگی با صرد و بلاد و مشروض و حفا و تسمیت
 خوردن آن عیش با ضعف بدن نقصان ارواح و سقوط قوت‌های اوست و شرب آب بعد از
 بنایت مشر و تناول نمودن و شبها باعث تخمه جمع کردن و با شیر و تخم مرغ جالب نیست
 آب با الحار و سیرج النفوذ و موافق فائزین و ضعیف القوه است لسان الحبل بقا برنگشته
 و کبیر شیا تخم و کبیر سیرج و کبیر تخم کبیر سیرج و کبیر سیرج و کبیر سیرج و کبیر سیرج
 صغیر است و در دم و سر و تشنگی برگ و تخم او لطف و جالی و رادع و قابض و معوی و جگر
 حار و شرف الدم و سیرج اعضا و عصاره برگ و تخم او مسکن تشنگی و جهت فساد و تخم و در
 و نفث الدم سده و سیرج و جگر و ضعف آن سده و صرع و تپهای حار و در بود و جوش
 نشه و قرقره ریوی الدم و سده گردد و حرقت بول و سیلان حقیق خون بوا سیر و فشار
 او جهت التیام زخمها و در دم آن سوختگی آتش و داء اخیل و قروح خبیثه

لبن الحاض

ط

سان الحبل

بافتاری نافع و تمام دیگر در اوج اورام چاره گویند مضر بر مصلحتش عمل و مصلحت او مضر بر
 مصلحتش مصلحت و بدش تمام است و تخم او در افعال مانند عصاره آن بوداده او قابض و مقوی و تقوی
 معاد و نفع زجیر و عرق بارش که تقویت قوت ماسک بیدیل و در سایر افعال ضعیفه از عصاره است
 و قدر شربت از آب و از ده شتال تا نیم پل از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفاصلی گوزبان
 مانند گل اولاجو روی میباشد و ماول گرم و زو قوتش تا هفت سال بقیت و حمل او لطیف
 الحاح اجزاء او و مفرج و تقوی و مضار ریه و حواس سهیل و سودا و صفرا و جبت امراض سودا و
 اسهال و برسام جنون و یالحو و خفان خشونت نیند و سرفه و ضیق نفس سنگ مثانه و
 نمدقان تقویت حرارت غریزی و موز و مضر سپرز و مصلحتش مانند آبش بوزن او ابریشم حرق
 و چهار دانگ آن پوست ترنج است قدر شربت از آب او تا چهار قویه از جرم او ده درم
 عرق کاذبان جبت امراض سودا و میفید و در سایر افعال ضعیفه از ده قدر شربت شتال
 و هر یک سوخته او جبت قلل افعال استی بن دندان حرارت دمان میفید و زو اکل و بفاصلی
 و دام شیرین گویند و اول گرم و زو مفتح و حافظ قوت و او جالی اعشقا باطنی و طین آن و طین
 حلق و حلق و موافق سینه و معین باه و مکن حرقت بول منی و مسمن بدن با شکر کثیر غذا و
 و با فطو و مرغ و شیر و او با شکر جبت سرفه مجرب بوداده او قابض و تقوی معده و برگ
 از ده او سهیل و خشک او قابض و بادام مربی در تغذیه و فرج کردن بدن و اصلاح گردنوی
 و از ده و غن بادام معتدل در گرمی و سردی بنایت در طب موافق تشنج میسی و خسته و شرب و چنگا
 و در طویل جت در در کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کثیر او شکر
 با شکر خشک مجرب جبت تصفیه آواز و تصفیه ریه و رفع ضرا و ویه سهیل و جوب حار میفید
 و زو عده او با گرم جبت خشونت حلق موز و مضر احشای ضعیفه و مصلحتش مصلحت و قدر

سازش

سازش

ششمین تائید شغال اولو وینا سی هوارید و بندی موتی نامند بزرگ مقدار اوستی
 و آنچه در صفت مختصر یکی باشد با وجود بزرگی و در تمیز نامند و گویند تائید شغال مکن است
 او شنید بزرگ در دست روغن عرق و بویا کریمه مضروود در آخردوم سرد و خشک و در
 قوی تر از طلا و خواص در اجزاء بدن و لطیف و تقوی اعضا در انواع خفقان و خون
 و فرغ سوداوی جهت اسهال و موی مراری ضعف جگر و در دماغ من و در بوی و این
 حصا و حرقه البوال سرد و در قان و رافع سموم و سواس جنون و بود و کتال او جهت
 و ظمت بصیرت و سنون او جهت پاک کردن دندان تقویت لثه مجرب پیدا نمند و گاه شش
 مقوی دل در دهن و شستن او جهت ازاله غم و ضعف دل و شور و گویند مضر شانه و مصلحت
 بدیش صدین سفید و قدر شش تائید شغال است لیمو در جمیع افعال تائید شغال است چنانچه
 زرد او در دوم گرم خشک و تقوی معده و دل و قایل و محرک ششها و معین مضرم غذا و مصلحت
 کرده و محلل قولنج ریجی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط زرد و پادزهر سموم شش و بطلد
 و سایر افعال مثل بوی است و آنچه باین پوست رویشی است در افعال نامند که شش و زرد
 در دوم سرد و خشک و تقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و از جالی این
 و کلفت و بایوسکن غلیان خون صفرا و جهت پنهان حاره و موی و صفراوی و غنوت خون و بوی
 شری و در دل و درم حلق و لبا و کرب و غم و غلیان و دوار و سرد که از اخلاط غلیظه
 و خمار و سموم هپاتم ادویه قتال و صفراوی و وحدت مواد حار و جگر و معده و در و شش
 و غلبه نفس و نیز خالص مفید و در اکثر افعال قایم مقام سر که جهت مریش بهتر از سر که است
 و صاحب سرفه باره المزاج و اکثر او در خلای معده مضعفا و مورت پیش و مصلحت
 و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بنهایت عظیم و در دفع سموم و تخم و در دفع

مغایب
مغایب

ماش

نیکد رم تا دورم و بر گلیم و در لایح ضعیف تر از بزرگ ترنج فرسخ لبست و در وقت ایم
میران قسمی از بزرگ و چوب است و هندی او که زرد وایل سیاهی بکاهست و است از چینی که
روایل بسبزی میباشد و شمش شبیه به کج در آخر سوم گرم و خشک و قوتش ثابت سالن و است
خمسد و قوتش جلد و جالی بود و در تحلل و شراب و جبت و قوتش در میان علیله و کچال و
ثبایض و ظلمت لبستر ناخنه سفید و شش و پیشش رو و چوبه ششش نیم ششال و شش
ندی مونگ گویند از جوبه معروف است در آخر اول و ششال خشکی و قوتش تا سمن با قیست
طیفر از حدیث سنا و جوبه با کرم لایح تر و مولد خلط صالح و سکن حرارت و التهاب صفرا و
بعضی موافق کرده و تقوی عصبی بهترین ادویه صاحبان تنهای حاره است و جبت سفسر
در ملامت در وضویت با صوره نزلات سوره و قاطع باده و مضردان و در بعضی مصلح و
نریاده مدغن بادام آب و قوط و پیشش با قلا و با خا صیته با وجود و در وقت تحریک سودا نیکند
و بغاری بنزد و هندی بگری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوشت سفید
ن حرورین و مصلحان گرم و نال و کرم بلدان و اسهول گرم مضر سودا و مزاج مصلح و بادام و خا
در آتاز و در شیه و اما و اشعیر با و بغایت مضرت و گوشت بزغال و مافوق شش با لبسیا با خا
سین لحوم سکن غلیان خون ملطف است و پیله و کلل با قوت قابضه و طلاء سکرین و بغایت
و جبت در مسمی و در سفا و سخته او اطف و جالی و با سکه جبت و او و اشعل و با عمل
ت او را مصلح از جرب و ملتق و زجره سکرین مشک او را با کدر جبت رفع او را در حین و در شرب
م سخته بزرد و در م با عمل جبت رفع بول و در فراش مجرب و نهسته اند و در غ کرین با اتم
ت عرق انسا از جرب است و در شش و شش معرب از مرزنگوش فاری غیر از ان الفارست
ندی مردانمند و از جلد و یا حین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال

مغایب
مغایب

حیض یا بواسیر و رفع شده برود شکم بجز سیکرد و او را رعایت خوشبو و بوی اورسان می آرد
 و بگش زرد و قطعات او دراز و باصلابت و قلیل الوجود است و دم راتی نامند و آن نافه
 است از جمیع خون او در حوالتان بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب عارض پستی که طری
 اوست می انگند و سوم سچینی نامند و آن خف نیست که بعد از صید موضع ناف او کافه اطراف را
 پرست میماند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه باصلابت با چارم
 هندی نامند و او خف است که از فرج حیوان مذکور بهم میرسد و با جگر و کسین او نمیکرد و خشک
 می نمایند و او اشقر و غیر مطلب است و عمل سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است اینست
 که ریمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر از زیر برون کنند
 پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است و الا فلا و آنکه در نافه نباشد اینست که قدری از آن
 گرفته بآب بن در کف دست بماند اگر حل شود اصلی است و اگر فیتله شود غیر اصلی و بهترین
 او قبی است قوتش تا سه سال باقی میماند و آن نافه بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم
 و در دوم خشک هر چند که گدازد خشکی آن غالب میشود و مفتح سد و تحلل اخلاط بارد و
 مستوی باد و اعضای ریه حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرج و حاکم
 طبع و جهت ضعف ل سودای و غشی و رفع ضرر او به سمیه و سسله و سمومات و غم و دشت
 و نقصان بارد و الخویا و خدر و فاج و قوه و عشه و بلا و نسیان شرر رساننده قوت اندکی حق بدن و فزونی
 معین حمل و قلا و سوط او جهت سکتی جمیع امراض را در ناعی و طلا و تیرنج او بار غرض آن مقدم و مانع جهت
 فاج و بوسید این جهت که لاث صداع بارد و طلا او بار غرض آن تیرنج جهت تحریک بارد و احوال و جهت ناکت
 و بیاصل و مفع طفر نافع و مضر و درین مصلحت کاف و غرض غرض و تیرنج و بار غرض آن تیرنج جهت تحریک بارد و احوال و جهت ناکت
 نصف و سافج است قدش ترش نیرم شکر طراش قبی از بوی و قوت ترش است آخر گرم و مریض آن خشک

فی دمانی میباشد مدنی بدون آب شگون میگردد و آن چلی بری میباشد وانی آن
 نیست که بخور میگردد و مدنی او قسام است هر یک انامی مخصوص است مذکور شد و بهتر
 ماندنالی مدنی است پس طبع مائی بعد از آن نمک طعام و زبون ترین آن ملح مدنی
 و مصنوعه نیز میباشد آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب آنرا نموده
 با آب آفتاب بخند میازند و کند لک از ابوال انسان حیوانات نمک میگیرند و مراد از
 ملح نمک طعام است و مجموعه آن سهل بلغم و سودا و ماء و صف و شملغ اغذیه بار و بودا و
 بعضی سوخته آن لطیف است غل غل اسما و دفع بد فرگی طعمه و مانع حدوث جذام و غسل
 النجسین با قه ضرر انیون و سموم مخدر و گردیدن هوا و وجبت استسقاء امراض سوداوی و طبعی
 دفع وانی کردن بآب نمک که بنهین منقی محدوده و احتمال او با مراد و بدست بیاض مجرب است
 و لغز و مانع و صورت نایک چشم اکثر او محرق خون و مفصل منی صورت خارش بدن و جرب
 و زهر ابدان خفیف و خش صغیر و عرق او که بقرع و انیق کشد بنایت ترش و خوش طعم و خفیف و سوز
 نده و اسما و دفع سودا و رافع استسقاء و سپردن اکثر او باعث لاغری بدن و ملح اندرانی
 ماری نمک سنگ بلوری نامند و را خرد دوم گرم و خشک سهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن و
 دفع تخمه قوی شود و در ادویه است احتمال غیر او جاز نیست ملح اسود و از قسام ملح العجین است
 و سیاه و لی لفظیت متقی و مخرج بلغم و سودا و ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
 اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخ و بعضی سیاه و بعضی زردی و بدترین و سفید و صفاست
 و خرد دوم گرم و خشک و فعال اندرانی است ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ
 و سیاهی قطعات بزرگ میباشد و اول سوم گرم و خشک سهل ماء و صف و سودا و بلغم و محرک
 و مائل و راج و در سایر افعال مانند سایر اقسام قدر ترش میگردم نیم مویا لغت یونانی گفته

ملح اندرانی

ملح العجین

ملح هندی

ملح

حافظ الاجساد است بغاری موسیالی مانند آب چشمه است که در بلاد فارس مانند قیر سبز میشود
 و در بعضی بلاد گیلان ارستان نیز موجود است عرق آبجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای
 مغرب یافته میشود بخوبی فارس بلاد ایران نمیرسد بهترین اوسیا در براق است که بوی بسیار
 باشد در اول سوم گرم در دوم خشک و در بعضی خشکی غالب گرمی است قوتش تا چهل سال
 تقوی دل و سفرج و کلل هوا و بار در و تقوی اعضا باطنی و ظاهری معین باد و منافذ را علاج باد
 و سیرج النفوذ و جهت جمع القواد و خنثاق و حمایه ای خنثای و دانیل و خنثی و بانی که زمین و
 فایح و فواق و در شش نفوذ و سحر و شکر و در و تقویت معده و جمیع امراض بار در و نفث الیه
 جراحت شانه و سلس البول و در شرب محلول او در غده ها و غده ها و جهت شکستگی اعضا و درین اثر
 و کوفتگی پاره شدن عصب و عسل و عید و قنور او بار در و غل جهت گرانی ساسه و متوسط او
 مر و بخوش مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض ماغی و دو کول و باسل جهت کتک و بانی
 آن بار و غل تا چهل سال مانند آن بختیب و انشیان و حوالی آن جهت تحریک باطن و دفع و سحر و در
 سبب خنثی و در شش نفوذ و شکر و در شش شکستگی اعضا و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 بست و چهارم و در حرف النون تا نحو او اسم فارسی است بربا بکون ملوک و هندو
 گویند و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 و در بربول و جیش و عرق در بربول و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 ریجی و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 نسا و نسا و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 برآمد و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج
 شغال او که در یک رطل شیر شکر و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج و در سیرج

در حرف النون
تا چهاره

از مجموع است بسیار فرسایند و چون او را آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و
 خشک نمایند و صفت باز کار نمایند جهت اعاده اشکها و یوسین مجرب است و مصلح محرومین در
 کشنیز و قفل شیر و مصلح آن ترشش نیز در تقیه همین قدر ترشش است و درم نارچیل
 بفارسی نارگیل و بید ناریل و کوبیده و آجودان گرم و در اول آن خشک و تلخج او بسیار گرم
 و خشک و با مضرت است آب او گرم و زرد سر که او در اول گرم در سیوم شک مغز نارچیل مولد سنی
 و سخن کرده و من بدن میرود و در جهت دفع سواد بارده غمی سودا و جنون و ضعف جگر و با سکه
 جهت تولید خون صاف و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او در سیم مولد خون غلیظ و مصلح آن
 شک و نبات و صخره و درین و مصلح میوه با ترش و تلخج آن مورت عقیان و غشی است و در
 ترشش از جرم آن است و مثال از آب او است و قیه نارچیل بحری بفارسی نارگیل و یالی
 گویند معنی فومی باینج اوجست رفع سموم هوای و انیون و مانند آن مجرب است و
 باقی کند کر بایر او اگر نمی کند طاعت حکما از کم بود در دفع مضرت هوای و بای و خلط
 آبهاست و اقوی از زبان کبیر است قدر ترش و او کفیر است نارچ مغرب از نارنگ
 بفارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارچ و شکوفه و تخم او در دم
 اگر گرم و خشک و ترشی او در آخر دویم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفه
 حار و در برگ و پوست او قریح عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور برتر از بزم
 و شرب یک درم و نیم خشک او با آب گرم جهت بچش و خضاد پوست
 و با سکه که جهت درد سرد آب خیسایین پوست و شکوفه او جهت
 مسرولادت مجرب و ترشی او با شکر مهمل صفا و در آن در افح امراض
 ماره و انگار از او مضاعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درم از تخم منقشر

نارچیل

نارچیل بحری

نارچیل

اثر باریق گردیدن جانوران و در سایر فعال مانند ترنج و کمیوست و ستر زنجبیل با عسل
کمر است بوییدن بگونه او معوی و داغ و عرق او که سخی لعوق بهار است در دویم گرم خشک
و جبت نصف و داغ و قوتش استهلاک و داغ و خفان و خشکی و خوردن او دهن را
هر روز دو اوقیه او را بعد از هر میان حساب حاجت شکر جبت نفع محال اگر آب را با
او سرشته بخوابی مفسد عرق بهار است و معسل او گلاب و قوتش در ظرف مس سفت سالی
نایسان با قیت نشا بنی نشا است گویند در آخر اول سرد و خشک نزد بعضی مطبوخ
سفری و در اوع و دماغ و قوتش معسل او دیند و حابس اسهال خون و صواب
و با شکر و روغن بادام که نگریم بپزند جبت خشونت خلق و سفره و در سینه و سب و قطع خون
نافع و خصل منی سرد و در بر خشم و خصلش شیهه و کفر و نفط و بدیش برنج مفصول و قدر
از بکفتان بازده فعال نیل بری و بنانی میباشد و در آخر اول گرم و در دوم خشک
معندل است و در اوع ابتدائی او را دم دماغ و رافع نفث الدم و زرق الدم و جلا
بهن و جرعات تازه و رافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است جلای سخته او را
مردانگ قدری روغن گل و سوم جبت اگر از مجرب است با یکری قبل از غذا و صبح آن
عسل بنشیند و ضرر ریختن معسل او عسل و بدیش بوزن او و در جوت او و عسل و قدر شتر
در دم است نیل و فر بنام است مشهور انواع میباشد بجملة اجزائی او و در دوم سرد
گرم خشک و تخم او که سرد و خشک است و در اوع مطلق او گل نیل و کمیوست و نیل
گرم و خشک و کمیوست و قوتش در مسکن است آن پتهای عاره و تشنگی و تنو
احلام و جبت در سرد و خشکی و داغ و خشونت سینه و سرد و حار و زرد و باز عفران و در اوع
نقویت دل و خفان نافع و ضرر شانه و خصلش نبات و مضر باه و معسل آن لبوبات

نفسه و خطمی قوی است سپرد اسهال مزمن سیلان منی و نفاذش جهت دروشانه و معده نازک
و تخش رافع اورا حصین دروشانه است اکثر او در شرب تخش منصفه قضیب میخورد و منی او
قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم فرج بسته و بجم در حین الواء و در او
بناهی گلشن ناسند بهترین او است تا نام شکفته است آن کس با قوی تر از او که در اول شود و اول دوم
نزد جمعی گرم تر و زو بعضی معتدل متفرج و قوی دل اعضا و سبیل صفا و انجم رقیق و با قوت قاضیه
خشک او را قبضه نیاورد و متعین مسار بقا و جهت ضعف معده و جگر و گرد و خفان چار و غشی و اطلاق
و قوطر و عصاره او جهت در و سرد چشم و گوش و منصفه او جهت تقویت لثه و ذر و خشک او جهت
بش شهادت لقیام زخمها و تعلق و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم و دانه است آنرا
در و رد گویند و در ورم او با ب رافع اسهال عسر الطبع و نفث الدم سیلان خون است و خصوصاً
بعون با اقلع گل بسایند و قوی رحم و بوییدن گل مہج ز کام و عطسه و ماسری
بعضی ابرج و در بعضی مسکن آن و متصل او کا فور و مضربا و سورث شکلی و سطلش انیسون و شیر
نل او بنفشه و رب او مرزنجوش قدر شربت از نازده او ناده ورم و از خشک آن تا چهار درم
از آب او ناهشت درم و روغن گل که گل بی انواع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذرانند و بعد
بسیف شدن گل بجدید گل ناهفت درمیه کرده تیار سازند و یا آب انشوده نازده او را با شل آن بچون
خیزد یا زیتون بچوشانند تا روغن بماند روغن نرگ و مرکب القوی مرطب و باغ و ستوم و باغ و قاضیه
عمل و مسافق مواد عاده و بار و با قوت سبیل و مسکن التهاب معده و رافع مواد خفیه زخمها
منصفه او مسکن درد دندان و قوطر او و قوی و باغ و قوی اعضا و عمل مواد ناسه
در سکن درد عجب الانرست طلای او با سرکه و تلخه او با سرکه و گلاب سکن و بعد از این نجات دانی
دانی او را مکن چرب کردن او و چای اسهال با و قوی فعل آن و بدش بنموزن او در روغن بنفشه و

در حین الواء
و در او

بوزن آن درغن خلط عرق گل که گلاب گویند زیر کب الغوی هست یا نعل بسوی
 لطیفه و یا بل بطوبت با قوت فایده بعضی مسوی و شکلی او بسیار غالب است اندر
 و مانع و غم سعد و قوت های بدنی دیگر او جهت نفث الدم خشونت سیند عود
 او حار و در و جگر و ستر او جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوییدن طلاء نمودن او جهت
 حار و در چشم و با قوت نفث جهت بار و ان و خلط او جهت تقویت دل و رفع غشی او
 و تقویت و مانع و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب مکرر بقره و او فیه
 او با کمالیت مغز راه و باعث سفیدی شود و مصلحتش جلاب و نبات و قدر شکر
 شغال فرسخ است و ششم در حرف الهاء هند با بفرسی کاسنی نام
 بنانی و بری میباشد بنانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و یا بل
 کبود و بزرگ او را هند با می نامند و تبرید و ترطیب او زیاد و از قسم صغیر او برگ
 برگ کوچک باریک و کش کبود و زرد و نخی او غالب او را هند با و بغیل نامند هر دو قسم
 سرد و تر و با جزای حار لطیفه که از شستن رفع گردد و هند با شستن کاسنی منع
 لطافت مغز و بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغییر طعم و طبع او میشود
 سرد و متقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صغیر او انتها با صفا و
 جگر حار و بار و رافع سده او و متقوی مجاری بول کرده و آب گلاب با زیاد
 یرقان سده است چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با نجبین بنوشند جهت
 و تقویت معدة یا کفند جهت تب و طلاء آب او جهت ادرام حار و در چشم و دندان و
 او با آرد جو در کربت مفاصل و نفوس حار و ادرام حار و غرغره او با خیارشور
 در کمالات و خنای و خنای و کوبیده و کرا و جهت رطوبت و خنای و کوبیده و خنای و کوبیده

در حرف الهاء
 هند با

در شربت از آب او تا غیر طبع است و تخم کاسنی در دو دم خشک تا میل بحار است با جویبارا و جبت پنهان
 روی و سدد می بران خفقان و صداع و امراض جگر و باطبخ معتدل و در از این
 نافع سموم و ضعف گردد و سپرز قطع نزف الدم و تحریک اشتها شود و بغیر از ترطیب
 آب گل کاسنی را و غشی و کوبیده الطعم و شش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربش از دو دم
 دم و یک کاسنی در اول گرم و در دو دم خشک و بنایت منفع و لطیف اخلاط و قوی مجاری غذا
 ال جبت پنهان که بر مژنه و تصفیه خلل و رفع درم اشا و در و مفاسل و استسقا و غیر
 مواد دفع و قدر شربت از سائیدن او از یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از چند درم تا نیمه
 روغن کاسنی نسبت آب بسیار ضعیف تر است قیری او نباتش مانند نباتانی و گلش کبود
 بسیار تلخ میباشد و آخراول سرد و خشک و مقوی معده و بغیر از ترطیب قیری ترا و نباتانی و غای
 الدم و تخفیف او در فعال قوی ترا و نباتانی و ضمایح او جبت گرم و عرق بنوع و در مقید و هر یک
 با اندک تلخ است و شش در حرف ایما و قوت اسام میباشد بهترین و سرخ شفا
 و مار است که رانی مانند یا قوت سرخ در حرارت معتدل زرد او در دو دم گرم خشک کبود
 اول و دوم سفید در اول خشکی در هر غالب است مقوی دل و دماغ و قوی و شرب یک درم او و زیت
 و دم و طبع او با لایحه صیه جبت تغیر هوا و دسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او
 است شفا و حاجت و غرق و در دمان آشتن او جبت رقیق و تلخی بدبوی دمان و شور و قدر شربش از
 قیرا تا یکد انگ یا کلین در هندی چینی یا مانند قیری و نباتانی میباشد پنهان او در دو دم گرم خشک
 تخم سد و سول ملغم سودا و دانه سفید و دریا غلیظه و فایح و مفاسل و مفرج و محرک و در حصین بود
 جبت در دس و بار و دو تقویت دماغ و تطول طبع او جبت در دمان بار و صداع و خما و او جبت کف
 مزج کردن خسار و زگر کردن و قضیب اعانت نمود و شور و مضطرب و درین و شش نفیسه و بدش یا همین در دو

بسیار تلخ
 و شرب

سپید

بل هر دو یا همین بری و قدر شربت از جرم او شده درم از آب دوده درم و روغن یا همین برون
 مفتوح و محلول در هیچ افحال مذکور قوی التا شیرست قدر شربت از دوده گرم تا چند گرم و گل یا همین
 را در حقل سبز مریخته بکدرم و در آب گل کوبیده چند روز بگذرد و مراودت نماید و جبت استقامت و در
 و مفاصل مجربست رفیق دوم در بیان فحاشی استخوان دین کتابا بتدیان را اشکال نه اف
 آفرین آنکه آبیکه ادویه در جوشانید و بنود ظرف کلان اندازند و بپارادان نشاند
 آبش تا به نماند بافتن شاق چیزی مائی در بینی کشیدن بطریق قبل معرب از تری پهل
 عبارت از لیل و لیل و آله بود اکال چیزی است که بفرط تحلیل خود جوهر گرم را بخورد یا
 سازد مانند نگار آخال چیزی در چشم کشیدن آنکجا آب آنکه بخار آب گرم مبدن سازند
 بجا پیچیده سرگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا بخارات مطبوع ادویه بگوش
 پا و زهر چیزی که از ایشان است که حفظ صحت قوت نماید و روح را و تحلیل باز دارد و
 آن ضرر مسموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع هم بخا صیت کند و مفرد باشد یا در
 ست مانند زهر مهره یا شویه آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس کنند
 و غیره ادویه جوشانیده باشند یا بپایا را گذارند بنوعیکه باز آن در آب بود بخور
 ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا در آن بطریق مخصوص بعضی دهند بر و آن
 سرکه که از ترتیب نموده چند بچشم کنند تا همین روغن ماییدن است تریاق در وی
 که خاصیت پا دزد هر دو مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب مساعی با تمرخ چیزی که
 ماییدن چاذب چیز نیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند چند بیدستر جالی
 که رطوبت از میرا از افواه سام عضو بخار شود یا در میاشد حاکم همچون سس و مانند
 جامه چیز نیست که از ایشان با قبول سیلان با و حال آنکه بالفعل مجتبع غیر سیان بود و آن

فحاشی
 فحاشی
 فحاشی

از در طلوعی دارد که برای او برودت کشف مجروح عرض میشود و هرگاه حرارت بدن یا خارجی
 یا داخلی بکشد سیلان می پذیرد و مانند بوم جوارش چیزیت که طعام را به هم کشد
 مائل است که در محقق کرده از راه و بر با معاد از راه جلیل و قبل در شایسته و جمیع شایسته
 و در غیر کرده یا آلوده در بر یا در قبل که در درختان چیزیت که سبب پیوست خود بر سطح جرات
 شک نیست پیدا کند که محفلت از آفات نماید مانند از زروت خضاب چیزیت که موی را
 پاک کند یا رنگ در مینی چیزیت که جوهرش و فن باشد مانند لیوب و در و را که او و
 شک بسیار و در چشم یا بر جراحت پذیرا و ع چیزیت که سبب تیریدگی و عضو و
 با هم می آید و منصفه از عضو دفع کند و آنچه در سخن باشد منع از سخن کند و حضور افوی گردا
 و زارت جاذبه عضوی را تسکین و در جاذب می آید و کند مانند منصفه این ضد جاذبه است
 روق بهندی بپکاری گویند و آیت که در جلیل و قبل آتشی که معمول با تحلیل است ریزند
 آن آت را از راقه و مرقه مانند سیال چیزیت که اجزای او در جاذب پراگنده شود
 هم از آنکه اجزای او از هم منقطع شود و مانند با لعات این ضد جاذبه است معوط سیالی را
 بیکدیگر پیوسته شود و مانند طعام بسته است خواه در مینی خواه در گوش خواه در جلیل و جگر
 و در سکوب آنکه چیزی سائل آنکه اندک از فاصله بریدن ریزند و توقف کنند و باز بریزند
 هم چیزیت که سبب کیفیت مسافه خاصیت خود فساد مزاج کند مانند پیش سنون
 چیزیت که سائیده بردندان مانند یا باشند و مقوی جوهرش باشد شکر و موم آنچه شکست
 میزد سیال که آنرا شافه نیز نامند چیزیت که در از ساخته و بر یا در قبل یا در و گونا
 ریزد یا در آب سائیده در چشم کشد و ضما و آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبع و او است
 و در ویرا جوشانید قاب او استعمال کنند طلال آنچه چیزی رفیق بر عضو نهند یا مانند عاصی

که بسبب شدت قبض خود و ماده زلفت رقیق را که در حیوان مضمومت خارج کند مانند فیله که
 غرغره و چیریت که از قسم لیاات که در دهن حرکت دهند تا معلق زبانه و بیع نکند و بیستند
 چیریت که بسبب بلوت سیلان یا بجا خود ماده و جام تشبیه سطح عضو را بشود مانند
 قیله که آنچه منقل و دراز کرده و در بر یا در قبل یا در گوش یا در ریه یا در حراست و در
 معمولی از خصوص بفرج زن بر حمت قالیض چیریت که بخاری عضو را بکشد
 نماید مانند گل رسی و قاتل چیریت که کیفیت و صورت نوعیه خود و ملاک کند مانند
 که بسبب بلع خود اجزای تابنده جلد از خارج کند یا چون از سطح استخوان برود و مانند
 چیری که در گوش میگردد و سوراخها چکاند کوی یعنی دانه و دانه چیریت که جلد را
 سخت مانند گشت کند چیریت که روکش چیریت که وقت یا شیر حرارت غریزی
 سوزی یا جراخ و زخم شود و اجزای ارضی و فالب و در طبیعت شدید و اما از چیریت
 که بسبب تفرق و فست است که در با وجود این لایح یا مانع خورد شدن اجزا که در
 محل آنچه بر سر کرده و در چشم کشند و آنچه گرم کرده بر عضو مندرجگاه شود و از گاه
 بنزد آن رطب بود مانند آکرات او و به با صفت آب گرم در ممانه گاه و یا در شش
 یا پاچه در آن تر شود بر عضو مندرج یا بسبب و مانند آنکه او و به خشک او و به رطب
 بر عضو مندرج یا پاچه یا بند گرم کرده و بر تنه لافح چیریت که بقوت لغاذه خود و لغاذه
 در نافد کشیده که با لغاذه خود محسوس شد بلکه بجهت محسوس شود و متفرق سازد و حار باشد و
 همچو که در چیریت که رقیق و خوشبو و تشبیه کند و حرکت دهند و به تندرست
 که هرگاه هر دو طرف او کشیده شود و از یکدیگر منقطع و قطع نشود و با وجود این سهل است
 و یا چیریت کشنده لغاذه بود و یا طبع چیریت که از غلظت غلظت و از لغاذه و از

یا لایند لطیف چیز است که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با جزای صفت
تقسیم شوند مانند غافق و این ضد کثیف است **لحم** چیز است که هرگاه
بترک رود شود از او اجزای لزجیه منفصل شوند مانند خماری مایع چیز است که میان
دو رفیق القوام بود چون آب مایع یعنی شور چیز است که در زبان طین گزندگی نفوذ کند
و اما طالع ممبر و چیز است که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مهربی از جهت قوت
اح لطیفه و بخار عصاره غلظت آن سهل گردیده محرک و شود و باعث تکون ماده بنوی
و در مانند لبوب محضف چیز است که تجلیل و لطیف خود را بپای بدن انا بود کند مانند فاد و انیا
مخدر چیز است که بتکثیف برودت خود اجزای خلط را فراهم آورد مانند زیر البنج محلل
بر است که ماده را برآخته تیار کند و جزو اجزای منفصل کند هرگاه تاثیرش در و دایم
سازد از باطل تا بود سازد و مانند یا بونه محلل رطوبت که از کاسه رطوبت نیز گویند چیز است
وامر سحر را تنگ کرده منافع سازد و مانند ناخواه محرق چیز است که بحرارت خود وقت
موجب خلط را باطل تا بود کند و مانند آتشی حار و مانند فریون و این ضد محلل است
لحم چیز است که بحدت خود خلط الذراع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بعد قرحه برساند
نیکو کج محرق چیز است که خون القوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند بحدی که عضله
در دم درنگ جلد را مسخ کند مانند خردل مخدر چیز است که روح حساسه را محرق
منور را برای تاثیر روح انسانی یا عضو عصب را برای تاثیر قوای انسانی غیر قابل
سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت بیوست قوی است
نذا فیمن دوم آنکه بخاصیت بود و پنحو طر خون و برگ عناب که در تخم بر حرق و
بر عظم دار مخشن چیز است که از ماده لزجیه اجزای سطح عضورا

بعد ملاست طبعی مانند ملاست تعبیری یا فاضله بچو ملاست محدوده مختلف الوضع نماید بار و نه
ماز و دوا بچو خردل مدر چیر لیست که طویا را بطون مجاری اول حرکت دهنده از راه بول و دفع
مانند تخم خیارین مدخل چیر لیست که بخیف تکلیف خویش سلطوبتی را که در میان سهر و لب
زخم است از ج کرد و با هم چپا ندانند و سنگ هر معنی تلخ چیز لیست که بسطح ظاهر زبان غم
کند و آزار دشت سازد و با که است بو طبع بر سر هم ندانند صبر مرغی چیر لیست که بجز است
و رطوبت ملتی خود جرم عضو از نرم کند مانند غلجی مرطب چیر لیست که بفرط رطوبت خود او
رطوبت کند مانند غن کا هو مرقق چیر لیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند و مانند آب ملق
چیر لیست که بر رطوبت خود سطح فصلیه تحسیری را تر کرده قابل انزلاق و اخراج نمود و بجز
و خارج کند مانند آلو بخارا و زهره هر غذای که بدون گوشت برای مرض بهتر و مسهل
چیر لیست که کثافت تغیرت بیست خویش تجاری مسام جلد را بند نموده و او را وجب الی غیر
متجسس سازد و مانند سبب چیر لیست که بسبب قنطاریج خود قرم رحم را کشاده چنین را غلج اند چون
شکطراش مسکه چیر لیست که مستی آورده از آنکه نفیم با مانند تراب نباشد همچو گر قنطاریج
که اخلاط و ارواح را از حرکت غلیظی باز دارد و مانند عرق کیو و مسهل چیر لیست که فیضول را از عروق
اعضا بطر اسرار حرکت دهنده خیار شسته می آنچه خمر که طبع بخوش غذا کند مانند حاض صلب
چیر لیست که بفرط بدوت و خشکی تکلیف خود جوهر عضو را در اصل صلب سخت نماید مانند فیول این
مقابل مرغی است مصلح چیر لیست که اصلاح جان کول شرب نماید اهم از آنکه ضرر را دفع نماید
کثیر که اصلاح بود نیست یا متعادل او کند همچو امتزاج تربید با زنجبیل یا حط قوت سازد
امتزاج ادویه باسل یا کسر حرمت نماید مثل امتزاج کثیر با سقمونیا یا بدرقه بهمت رسانیدن قوت
باشد همچو امتزاج درایج با دلت مضر چیر لیست که بدن را ضرر کند ام است که ادر الفضا

احداث مرض کند بطریق چیز نیست که او را برادر یا یحیات جو تائین آید و بنویسد مطهری
 چیز نیست که حدت اخلاصا حاد را سنگ سازد مانند آلودگی را معرق چیز نیست که طویات را بر
 خام دفع کند مانند گری میعطش چیز نیست که بقوت خویش تحریر کند او را دعای بخیر شود کند
 تحریر کند او را طبعش چیز نیست که طبعش را معطش چیز نیست که طبعش را معطش چیز نیست که طبعش را معطش
 هیچ او را لذات باشد مثل محد و کسب یا هوا بود مانند ریه و دل همچو کف معطش چیز نیست که مزاج
 را در طویات اصلی را فاسد کند یا در روح جملاست کار خود نماید مانند نافیاض چیز نیست
 که در طویات معدی را بسبب اعلائی بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند ترید مغری
 ای یا بس است که در طویات رقیقه از جبهه درو باشد که بسبب آن برافزاید سام عضیه جلد است
 که من سیلان هوا کند مانند سنبول میان مخطوط چیز نیست که قوام طویات را غلیظ تر و
 من تر از قوام سابق کند و آن ضعیف است و آن برتر است که است اول آن که بسبب موت
 جفیه اجزای خلط را جامد سازد و مانند غرقم گردد و در آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
 اند نماید چو غلبه سوم آنکه بفرط جوست که در دست اجزای خلط را غلیظ کند همچو گلهای خشک
 است چیز نیست که اجزای خلط را تخریر ریزه ریزه کند مانند سنگ سربهای مفتوح چیز نیست
 که ساده محبسه اخل مجری را که در میان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
 و اسطوخودوس این ضد سدوست است چچ چیز نیست که سپهر و ثخون فضل در ارتعیزی
 بی را در غذا و خلط پائل کند بدی که غذا را غیر خضم و خلط را بشیر نصیج بدارد مانند قشیر
 چ چیز نیست که روح حیوانی را در نفسانی را در بدن ضبط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد
 ندارد و کند مانند غیر مفتشی چیز نیست که ریاح مجبویه را بیاگند کند مانند ناخواه مفرح
 است که طویات ضعیفه را که در اصل اجزای جلد از دست نماند و داده در حاده را بسجای

او بشده و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این خند مل است منقطع چیز است که ماده غلیظه
 متشبهه غنور البطون است که خوردن منقسم نماید اگر غلیظت لزوجیت او باقی باشد عوارض
 و آزار همچو سکه مقوی چیز است که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل نکند که فصول
 قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا یاغی که
 کل منقسم مقوی چیز است که از نشان او باشد که رطوبات را بطرف اعلائی بدن میکشد
 و هر آزار را معدود و این دفع شود مانند آب غیر مطبوع غلب سبز مرکب چیز است
 بحرانه متعبد و روات جوهر خود قلب معده را ضرر رساند و بترک کند مانند بیدارچین که آزار
 نبش الخیم نیز گویند چیز است که بسبب تعدیل مزاج تحقیق خود خون را باعث استسقاء نمودن کیم
 مرناگ ططف چیز است که قوام و موجوده بدن را از قوام سابق رفیق کند مانند روغن
 و این ضد مغلط است لیکن چیز است که ماده و رطوبات که در مبادی حوالی آن است را از او
 بیرون آورد مانند تمندی مجلس چیز است که بر سطح عضو خوش پراگنده شده دفع خشونت
 کند و آن بر دو نوع است یکی که خشونت عضو را زایل سازد و آنرا مجلس حقیقی گویند
 خشونت او را بر بطور پدید که رطوبات لزج را بر غشاء عضو پدید آید آنرا مجلس درسی مانند آنرا
 و این ضد خشونت است خشونت چیز است که هرگاه رطوبت مایه در ماسش نفوذ کند و اثر
 ناپا بر شود مانند آب که منضج چیز است که قوام غلط را تعدیل کرده بر دفع تیار سازد و آن
 می باشد مانند ریاضات یا باد یا آلودگی و مانند نوشته این ضد منجم است منضج چیز است
 فضلیه غلیظه کثیره بر تیره و غالب یا که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
 تسخیل سازد مانند پیاز منفذ چیز است که هرگاه در مجسم طاقی شود و بزودی درون نفوذ کند
 زعفران منوم که آنرا است نیز گویند چیز است که مجاری رومح نفس را منبسط

تشیقہ سحر

منفرد و شقیقہ یعنی در نیمه سر سرام که در دم خار دماغ و جابهای داخلی اوست و اما
 که آن در دم دهنی رود پیشانی است و عصا به و آن در دست که در هر دو این
 بعینها پیشانی عارض شود و گاهی در یک بروید باشد لیکن در سر سرام شقیقہ و
 عصا به قصد سر و ضرر و بود و خبر آورد و گاهی یکپاس سر دارد و اگر باز احتیاج افتد
 نماید بر سر سرام نفع کلی میدهد نیز معمول است چون مرغ دهن را شکم بر سر مرض بگذارد
 بر سر مرض افتد گرم گرم بر سر مرض بندد و قتی که سرد شود و در کنند لایب است
 است اسام سر سرام را دهن حکم کبوتر چپ است لیکن جالد شریف استعمال این هر دو
 بار می نمود و چون قرص شلت را با آب کشنیر سبزی بر پیشانی نهاد و کنند
 نیز نافع است همچنین نازبور و آب تر که در نزد یک بالین مرضی از خواب آرد و
 روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پا می مالند نیز خواب
 ضامن و خنجره است که برای سهریای نافع است استعمال کند و در سر و سر و که علامت آن
 در جبهه و زبان در سر و غلط قاروره باشد و بر غوره بعد از قصد سر و باید کرد اگر در
 تشقیق حاجت دهند سه چهار روز متعجب بار و خورد و ایام دهن سهل از سهل باز
 آید اگر احتیاج به سهل دیگر شود تواند زد و بگذرد میان هر دو نیز از خواب بیدارند و شربت
 و اسهول مسلم کند اگر سهل قی شود باز همان وقت مغز فوس کنند و شربت قمر بندگی و
 مالید و ضامن و شیر و بادام بالا آن ریخته بخورد و اگر سهل عمل نکند از عرقیات دیگر
 شایعات اعانت کند کسی را که در سهل عادت قی باشد پیش از سهل بدو روزی که
 پاک شود و روز سهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج در
 صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن بیداری و نزدیکی و صفرا و انار است

در اسهال

علاج

و گویای قصد مانند علاج در دوسه روی است باز یادنی تیرید و اگر طبع را آداب که صبر و حشمت
 و بران جو شائین با ساین یا آداب برگزینب سوده در مینی چکانند برای خدا که بسبب
 از مردم مانع باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت گرم و دهنده است و در سرد
 و خن خون از مینی قطره قطره و در سرد که بسبب حرکت معده با اصلاح معده کنند و استداد
 با اختصاص این صداع بحسب اختلافات معده با خوردن و آشامیدن و در مینی گرم و در سرد
 و خن که با مینی باشد تخم شبت تخم زرب عسل نمک آب چوشانند و صابونده مکرر می کنند
 و آنکه مصطک روی در کفند آخته بخورد و اگر صغیر آبی با بنجین آب گرم می کنند و بنجین
 از خواب تناول کنند و فی بنجین کردن بعد از آن شربت انار و شربت به بنجین با کلابا بهر
 بدون بر صاع که بسبب خارش آب با مفید بود و لقمه و آن مرضی است که در عضلات
 و چشم حادث گردد و شقی از روج شود و بهادره های چشم که مینی با بنجین نشوند و اگر نوبه
 بدانیک جانب بر آید گفته اند اگر نوبت شماه طول کشد میسر صلاح نباید است علاج آن
 چهار روز بر ماء الحسل الکعبا نماید و اگر مرض بر داشت کند یا هفت روز و یا سه روز بود و
 بن و ارد و روز پنجم شور باز که بر تر و دهنه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
 شج گرم دهد و چون که داده و فضا به شرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و شش روز
 سهل گرم تنقیه کند و سایر امراض بعد از ماء الحسل بجا آب عرق بادیان میدارد و باشند
 و زرد و مهل جلنجین یعنی کلفند عسل در عرق بادیان بالیده و صاف نموده و خمیر بجان را
 نموده بکار برند و یا در مهل روز پنجم و هم در هر یک حسب ایام و حسب شش یا تنقیه کند و طریق
 دن آن نیست که بعد از دوسه مهل فلوس یا زرد سه روز و تنقیع ماده منضج گرم نموده و کمی که حسب اثر روز
 آرام باروشن کا و چوب کرده بورق نقره پیچیده از چاگر طری شب باقیانده همراه آب گرم و

نصفه

و خواب نماید و وقت صبح سهل گرم کردن آن سوا مغز فطوس و دهن بیدار بخیر مالیده و تصانیف
بناشد بنوشند و بجا آب غذا آنچه در سهل گرم میدهند بندهند و روز دم گلشنه عرق بادیا
انجم بجان را نساو کند باز بدستور حب و تبس از آن سجون سیر دوا و الکسک حار و دیگر
ساجین گرم مانند آن بخورد و در دهن و دهون و دیگر دهن های گرم مثل آن بال و دهن
علاج قلیج و آن سترخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه یک
عضو فقلج خنجر شود و مغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
تریل وضعی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب خنجر قوت محرم که و همین است علاج قله و آن
حصب و از جفت بدو از جفت خلاف آن چنانچه عضوی به جانب حرکت نکند و همین است
علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج عرشته و آن علقی بود که در اعضا
حادث شود بسبب خنجر قوت محرم که از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات
محرمات غیر ارادی یا ثبات ارادی که تحریک غیر ارادی منقطع شود و همین است علاج خنجر
و قدر عبارت از نقصان یا بطلان در حسی است و همین است علاج سکتة دانه
نامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حرق حرکت معطل شوند و از
سکوت می آفت که نمیشود نفس را بر سر رخ مبنی صاحب سکتة نهند اگر نمیشود
معلوم کنند که زنده است و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکتة شبیه چیزی بیاید
دید و شود زنده بود و الا میت باید که صاحب سکتة را تا چندا دو ساعت که سه
شد و فن نگنجد و همین است علاج تشنج و آن علقی است عصبی عصبی بیهوشی مبداء غرور
از حرکت انبساطی باز ماند و عضونیز تابع او شود و همین است علاج که از آن تشنج
سکتها بجز بزرگ است همین است علاج صداع بارو یکین در صداع بارو و تبایع موالسل

کما انما صرع و آن سده غیر تامه است که در بطون باغ و بخاری اعصاب حادث شود و روح متشنج
 گردد از نفوذ در هضم کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و دوا
 بآن مرضی است که چنان چندان که چیز با میگرد و سدر روان مقدسه دواست و چنان
 و محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک میگردد و کابوس
 بآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود چندان که چیزی گران برسد آواز او را میشناید
 و نفس او تنگ شود و آواز او را شنود و او نتواند جنبید و بیشتر غس که در مبلغمی باغ است
 بآن خواب مضطرب بود که بدشواری بیدار شود و جمود و آن مرضی است که آدمی ناگاه
 در یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا چنان ایستاده بماند اگر نشسته باشد نشسته بماند
 یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع باریکست و بیدار شود از بر اصداع و دوا
 بکسدر نیز فایده میکند و قرص شکست در آب حنا طلا نمودن صداع باید و رائیه نافع بود چون
 بنفق هندی یعنی ریبه در آب سائیدن دوشه قطره سوط نماید صداع غرض شقیقه را بیدار
 نمود و چون چند بیدار بر سر حنا شیر غس مالیدن شود یا به بیدار نافع بود و مضغ کباب چینی و
 باریک چینی دوج و عاقر قرحا برای فاجح و صرع بسیار نافع است مغز مرغ چون پنجه بخورد خوب
 بکوت ذهن و نافع است نسیمان را خوردن تریاق و شراب و لپوس از نیم گرم تا یک گرم
 ببارای سکت و صرع و فاجح و لقوه بسیار نافع است و تا یک گرم کرده بر سر گذاشتن و گذشتن و نقل
 بپزند بیدار بیا نیدن حبسب سکت بسیار مفید بود و نقل از حب صنوبر بالغا حبیبست نفع
 بکنند بصاحب لقوه و فاجح و نقل کردن و سائیدن چینی نافع ترین است و صاحب لقوه را
 باین چینی است که از مس و فقره و برج ساخته باشند و شراب و سرکه غلیظ ترین
 اشیا است امراض عصبیه را و او جناب از خوردن شب در امراض دماغی

حب

حب

حب

واجب دانند و طلا و مویش بر آخذ و بنفشه بود و اسطوخودوس کشتی تر خشک یک یک مانند کینول
 اطراف کشتی تر آیمخته بدین بر او وار و سدر و کابوس مفید بود و طبیعت با کینول خورده
 برای صرع بسیار نافع است و دوجو و عود و صلیب فائده بلخ میکند و نوشیدن شیر یا جیره یا خمر
 خرگوش با سر که نیز از جیره یا است و کینول سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده یک
 شرب بنفشه هندی سوط آن در آب چغندر نیز نفع دهد و جوزه عود و صلیب بسیار نافع است
 در گموی مصروع انداختن مجرب بسیار است و آذین بنفشه و یاقوت و زمرد در گردن و گوش
 بسیار مفید است آذین بنفشه بر سر و کلاه و جیره یا است اندوه بوشیدن عطر قرمزا و کینول
 آن نیز نافع است و سوط اسخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوشیدن جیره
 و طبیعت نیز نفع میکند و جیره یا خمر و بنفشه است غذا از گوشت بز مرغ و کینول
 مایه بخوریا و آن نیز طیفون است بسوی پی و فساد و متعارفین مرض همیشه بدانند نشوز
 اندوه مند باشد و جیره یا خمر ظاهر اگر از احتراق خون بود و ما پیش همیشه فرحان خندان
 اگر از احتراق صفرا باشد با خون غلیظ بنفشه و جیره یا خمر و اگر از احتراق سودا باشد با
 خون رنک بود و اگر از احتراق بلغم بود با گل سکون بود و علاج آن اگر از احتراق
 اندوه است اندام کند بعد از آن فصد و افشاید و اگر خون مقطوع نباشد در هر حال با
 بنفشه کنند و باید که شتر و سیخ زنند یا ده غلیظ بیرون آید و جیره یا شتر و سیخ
 بود و تیرید صاحب بخوریا از آمله بری شسته بورق نقره پیچیده و پاره شیده
 متشرشیه خرفه سیاه شربت نیلوفر نیم فرغ بنفشه کند و مخرج باره باشد و زرشک شیر
 شربت انار شیرین نیز نافع بود و دروغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو و برتارک سر
 در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تیرید و اگر از کلاب همدل و کافور کند و اگر احتیاج

بنفشه

از مرین و مایع و شدید و محوخته احتراز ضرورت و هرگاه فساد طعام خصوصاً مویست فرمود
 شود قی گمانند و قریبی گفته که نصف درم افیون یا آتش جوهر می کنند جنون ادیک روز
 احوا آنست که اول از قند قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مال جوهر
 مراقی اگر سبب مرض درم حار لاق یا سلاج درم حار باید کرد و گذشتن محجمه شکر بر او
 بود و گفته اند که قصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خربسار نافع بود
 ماده سرد باشد نظولات و ضادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدید و اگر
 نباید کرد و گفته و بکنجین بعضی جوارشها مقوی مدی دل مفید بود و غذا چوبه می خورد
 بینه مانند آن مناسب و عکالت یا نحو کیا مرقی کرک قلق و غلی سینه و توسع و بشا و خاص
 و در در میان بز و شانه باز کام و نزله فصلاتی که از دماغ فرو داید اگر بخیرین آید
 اگر بخلق سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رود چشم و تیزی طبع
 دماغی آید علاج آن بهدانه عذاب پستان تخم خطمی سفید گاو زبان گیلانی و
 حین او دانه نموده شربت بنفشه و فکرو به بداند اگر نزله باز نه آید گویند که تیر اسهال
 خشک است آینه همراه همین جو شانده زیاده کند و طوط و جوب غرغره و کنار و غیره که درین
 نماید و ام عطسه گیر و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نصف از سهیل بار و جوب بنفشه تنقیه کند و درین
 این مثل حب ایارج است در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از سهیل گرم و حب ایارج هم
 و اگر زیاده تیز و باحت باشد اول قصد سرار و غاید و تبرید یکصد و صد اعند که در شد بد و در و غنای
 مانند روغن نیلوفر و کدو و ششاق نماید تا زکافور و صندل بخیر کند و تا زکام زایل نشود
 گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید
 خواب و زخصو بعد از طعام کند و در ابتدا نزله آهسته آهسته از آب که اگر محتبس شود از شکر طبرزد که

زکام نزله

[illegible]

مترکه آن گویان بجانب چشم باشد و تر اید آنست که سوز زاید باطن پاک و زان منبت بر روی چشم
 آنست که آن سوزی را بکنند و شیرین خون فغده یا خون قرا و ستر یا خون قرا و سگ بر روی
 طلا کنند و عصا نود و از بر آن صفت بصر سوزش چشم مجرب و آرزو شده است و کل صدف
 استعمال سازند و اگر دین مرض ازین تدابیر فایده نشود بعد از غصغ تنقیه از سهیل حاکرند و در
 حساب یاریج جب شبیا رخورد قروح چشم اگر در قرحه چک بود اول بار اصل در چشم کشند
 بزاندون چشم چکانند بعد از آن شیان کشند در چشم کشند و در شکم استعمال نمایند و شیان را
 برای جرب چشم و دمه کل چشم مجرب آرزو شده است مانو کوفت و عیته مثل غبار سائین را
 بپاشند و سه سبک از زنا بل یکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب چشم
 باشد و باطن پاک با آن خارش بود و دمه آنست که همیشه چشم از شاک باشد و کل چشم
 بشک پیروی گویند شعیره درم از مانند جرب منبت اجنان جاوٹ میشود و باید که در این
 مرض سوت گل ارسی صبر در آب گاسنی سائیده ضا دمانید بعد از آن خون کبوتر طلا نماند
 ضا کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کل کافور که حرق صین فایده میکند و کل
 فقیله چراغ بر تها بسته نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چپالیه بپاشند و سائید
 در چشم کشند که اسلاق مجرب است و سلاق آنست که جنس غلیظ و سرخ گردد و آنست که
 بریز و بیشتر بعد از هر حادث شود و سیاق ظفره برای ظفره یعنی ناخن فایده میکند
 زیادیت که بر طحمة شروع میشود از گوشه چشم و بر تمام طحمة رسد و علاج خوب که نام
 است اول چکر ناصور از پنبه که پیک کنند و مونگ سائیده بر ناصور بنزد و آخوان
 که در زمین نهایت چهل سوز و دفن کرد و پاشا سائیده در و نماید و آب برگ دورخی خصوصاً
 در ناصور انداختن و نهایت نافع است چکانیدن شیان غرب نیز نافع است بر ناصور

نق چشم

جرب
دمه کل چشم
نق

سلاق
ظفره
نق

نهایت مفید بود و اگر دایم این ترسیر فائده نشود قصد کنند تقصیر از مسهل و حب ایاج
 نمایند طریقه نقطه سرخ در طحیه حادث شود علاج آن در ابتدا طحیه خون مال که بود یا بلط
 و یا گل ارسی در چشم چکانند و از آنها با محلا چکانند مفید بود مگر در که خری خفیف مانند رید چشم
 حادث میشود علاج آن خفیف از علاج رید بود در مدد بود و در طحیه یعنی در مفیدی چشم بل که پره
 بود چشم که از غشای رگهای طحیه و قرینه حادث میشود علاج آن از عاب بهدانه شیر و عنباب شیر
 منقح تر بود شربت نیلوفر بر کند و نماد گل ارسی استعمال نمایند یا در چانه زایل نگردد مدام مال چشم اند
 و پا که که دوائی هندسی است چون آب سائید گرد اگر چشم طلا کنند مفید بود و گوهر برادر چشم
 در مدد و معده بسیار مجرب است و آب شنب نیز مفید بود و شیان بعضی در شیر خشت یا شیر در حل کرده
 که چشم کشیدن نیز نافع است و جب گیر داب کوکسار سائیده گرد اگر چشم طلا کنند و اگر این مدفایه
 نکند قصد سر از جانب مرض گیر و ز لویس که دو گوش در فقر گردن هفت هفت عدد بچکانند
 در روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج منقیه شود نفع ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد منقیه کند
 پس جب طیسله خور و در طریق استعمال این شل حب ایاج است و قصد تریکه ماده مرکب باشد و با مزاج
 مریض گرم نباشد منقیه از حب ایاج هم مضائقه ندارد و در منج عظیم بود که در چشمه شربت چشم
 بند تواند کرد علاج آن مانند علاج رید بود و در سوت و گیر داب کوکسار طلا نمودن بر آن از
 گمانی مفید بود بعد از آن که خشکی معلوم شود و زغال کنند و با خام راب سائیده بیرون ملک
 طلا کنند اگر عسرت نفع مطلوب باشد و نقل زرد چوب داب سائیده طلا نماید و خانه زرد چوب طلا نمودن
 نیز نافع است روزی که کوره علاج آن عاب بهدانه عاب سنبول شیر خشت شربت نیلوفر سناو
 کند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو رویتی چکاند و در طبیب تقویت دماغ باغذیر طبع و
 خون باغذیر از جمل هر سه که پاچه کند و در آب سر غوطه زند و در چشمه چشم کشد برده

کمال

سید

ب

در منج

سید

ب

افزونی گوشت
در گوشتی

رطوبت غلیظه که اندرون جنین تخم شود حی باید که از زروت بانگی سرک طلا نماید و اگر تحلیل نشود
شکن کند و بیرون آورد طریق سوم در امراض گوش اگر درد گوش از گرمی عارض
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن شدت درد و تسکین آن از شمای بارود بود
تبرید یک که در در گذشت باید او را در شیر و خمر یا شیر و حلکده و دیگر موم گوش بچکانند
شیان این در شیر یا شیر و خمر چکانیدن مفید بود و غن کلن مذک که جوشانده دیگر موم گوش
چکانند و ماد الفروج و ماء انجیر در گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اطراف گوش به جند لیس و
کلاب کشیز سبز و کاهو طلا کنند و کتاب پوست خستاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت
اندک انیون در روغن گل حلکده و دیگر موم گوش چکانند و اگر از ورم باشند نیز تبرید مذک و مفید بود
و طلا ای جدا و طلا نماید و طلای نر و آب کشیز سبز یا آب غلب بنفشه نیز مفید بود و اگر از این
تدبیر فایده نشود فصد سر او کنند و اگر حاجت بر او افتد نیز کار بر نهد و اگر احتیاج تحقیق شود
ماده از منجم بار نود و سهیل بار و تحقیق کند و اگر در تحلیل نشود و در دنیا و در و پست
کندی باید که عاب علیه تخم گمان تخم مرو و شیر و خمر یا شیر و دیگر موم گوش چکانند تا منجم ببارد
منجم شود پس فیتله بنفشه ساخته بصل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن از زروت
ساییده برفیق که بصل سرشته باشند یا شیده و در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرد
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود و عصاره آنستین با سرکه در گوش چکانند
آب برگ شفا گونی نیز مفید بود و هرگاه بیزالت بیرون کند و او را قاتل گرم که در جند
در در گذشت در بنجانی نیز مفید بود و همین است تدبیر سولام که در گوش بود و اگر آب و گوشت
رو میاید که کف دست را بر سوراخ گوش نهاد و بر یک پایتاده بر جستن شروع کند و یا قد
پنه را بر سر حوای پیچیده گرم کرده در گوش بگذارد و تا جذب کند و اگر در گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلبان میگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب و روغن باد
 تخم نیز درین باب مجرب است و روغن زرد که در گوش انداختن مسکن صد است و همچنین قطره
 از شیر زقوم در گوش چکانیدن و در اساکن یکند و چنین آب یکدرین مجرب است بگزیند که در گوش
 و قدری از شکر آن نمک سائیده بر آن پاشند و نیم بر آن کنند و فشرده آب نرا بگزیند و در گوش چکانند
 بهجت گرانگی گوش در آن تخمیر رسیده است و اگر در ویب هم سرد باشد غلبه شکر و فلفل
 اکلیل الملک بپزند و آب کشیند و سبزه سائیده میگرم نموده گرداگرد گوش خماد نماید و همین ادویه در سر
 کلاه و شانه بجا آن بگذرد و غنهای مذکور در گوش چکاند و چنین برگ نیب مسکن و در گوش است
 و باد سرد و آب سرد که گوش سرد و در ویب یکند علاج آن نیز همین است و همین است علاج و در گوش
 که سبب علاج باشد گوش اگر همین منید بود چون بازواریک سائیده در شراب کنه است و بهجت بچکانند
 و طبع من که از گوش سایل شود قطع کند و اگر بهجتیه حاجت شود فصیح ماده از منضج حار نموده سهل
 حار تنقیه کند پس از آن جب ایارج جب شبیار خور و شخصی که نقصان یا بطلان در سماعت او عارض
 شود و نیز علاج همین است روغنهای مذکور و روغن زرد و لوی تخم در گوش چکاند و تخمیر و خردل بپزند
 و فیلکه ساخته در گوش نمزد و قطره موسیای بار و روغن گل بگرانی گوش مافع بود و وی
 و طبعین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید
 و اگر آب شبت بگیرد و چون فسنشین یا سرکه جوش داده صاف نموده میگرم در گوش چکانند
 و غایت گوش با برود اگر گوش با آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطراف لغات و تخمیر جات
 کند و سموات و مروتات مقویات دماغ بکاربرد و طریق چهارم در امراض بینی
 اگر خون از بینی آید تبرید یک در صد گذشت باید داد و گل امینی یا سرکه بر سر خماد کنند و اگر از خشک
 و آب سائیده بر باغ خماد کنند نیز فایده نماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

نخاوند التعلیم

نخاوند التعلیم

چکانیدن خون آمن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجربست کافور قدری در آب افشرد
 و کین خمر نموده در بینی بچکاند و حال سحر را نبندد و اگر قدری انبوس اضافی کرد و در
 اتوی خواب بر بویچین ششم شتر سوخته در بینی ویدن در حال رمان را نبندد و اگر در
 فائده نشود فصد سر و کند و حجه بر دوش شکم سحر را که در روز بحران واقع شود قطع
 کند و اگر فیکه ضعف ظاهر شود ششم بطلان یا نقصان قوت ششم باشد سقوط شکستمال
 کند شخصی بطلان ششم خارش که بدیدار وجود یک تنقیه و باغ مکرر کند و هیچ فائده نشود روزی
 عطسه آمد و بغم غلیظه دفعه از راه بینی برآمد صحت یافت و سر که سحر شامد و شش کرد و پیش
 آمد و کباب نیز احتمال نماید و اگر ازین تریب فائده نشود بعد از نفع از سوسل خارج ایا
 تنقیه کند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین برود و موجب این ضگرد و از ابواسمیر الف
 گویند علاج فصد سر و کند و بر بویچانده و تبریک در گذشت بدیدار بعد از آن طبعی
 بسهل بار و نموده و تنقیه کند و فیکه زاج در بینی نهند و ضماد حب اسطوخودس بر بینی
 ببال آن مرمز نگارند و ضماد سی کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر ازین تریب فائده نشود
 کنند قروح الف اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد رجحانست پس سر و تنقیه مرمز سفید است
 کند و اگر خشک باشد موم روغن روغن فیکه روغن و باله و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و
 بر روغن گل روغن سیر حوط که عطاس را نافع بود و همچنین بوسیدن قراح نیز نفع دهد و چو
 بعد از تنقیه صندل کلاب کافور و روغن گل ابویخار شش بینی را سرد کنند و در شخصی که بوی
 دریافت کند و بویک نه چند سید سر مام در بینی او بچکاند و چکانیدن بول خربسار زعفران
 و نفع سعد مفید بود و اگر بدین تریب فائده نشود تنقیه بغم از سوسل حب ایا بچکاند و شخصی که
 ریابد بوی بد شکستمال بچکاند اگر فائده نشود تنقیه فیکه محرق نماید طریق پنجم در راه

شم

بویخار

قروح

ترواق

[illegible]

تاریخ و جغرافیہ

五

سیلان از جانب انجمن

—

دوم زبان
بطلان ذوق

منقذ

مشکلات زبان

ورم لب
قشر زرد
بواسیر غت

بسهل باره نماید و جب کافور و صندل و زعفران و زرد درم زبان را که از ماده گرم باشد علاج آن باشد
چونش درم که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد شل علاج خوش درم که از سردی باشد بعلی
و همچنین است علاج استرخا و نقل زبان بطمان فحوق گاه باشد که حس ذوق بطل گردد و علاج
آن تنقیه از سهل گرم کند بعد از آن حب الایح و حب شبیا و خور و پیغمضه عاقر قرحا بجا بردارد اگر
گرمی باشد پیغمضه ریاسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه معطر از سهل
کند و اگر شیرین یافت شود این لالت بر طلبه خون است و یا بر طعم شیرین اگر غلبه خون باشد
نفسد کند و تنقیه معطر نماید و اگر غلبه بغم باشد از سهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز سهل حار باید کرد و هر دو پیغمضه که برای بطمان ذوق مفید است مسکب
احتیاج از آن پیغمضه نماید و ضفدع غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و زرد
باشد تبرید یک درم گذشت باید داد و فصد سر و نماید و زرد کوبیاند و تنقیه بسهل باره کند و اگر
سفید و سخت باشد بعد از تنقیه بسهل حار عمل آرد و ادویه که مانند زرد کانی و زنجار
وز کاه و رم با سرکه بپایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر مینماید کوبیده و بنجانی پیغمضه
از این تدبیر بهتر نشود و خوش کند و ماده اش بجز آن علاج خشکی زبان مانند علاج خوش
سرخ باشد و پیغمضه سورب عمل آرد و کفی که خیار و قش قطع آن ظاهر میشود و از برای تر قیلن زبان
بود و سورب و کثیر او ببلند درم گیند و در آب عاب بر آورد و پیغمضه کند و علاج ورم لب
نیز شل علاج خوش درم سرخ باشد و خاک و گار بکار بر دق قروح و تبور شفت علاج آن نیز شل
علاج خوش درم است و درم پیغمضه و بواسیر شفت و آن آنست که لب زیرین سفت
شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند قوت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب شتر گردد و با
که نفسد سر و و چهارم کند و سهلی که در مالینو لیا گذشته بر پیغمضه همین محض متبلان شد بود

در و دندان
در و دندان

پس ایند بعد از آن مضامین استمال کنانیدم صحت یافتد علاج تر قیدن لب
لی علاج تر قیدن زبان با و پوتی تنگ ضمیمه بران نهض طریق ششم در امر ارض انسان
لثه در دندان اگر شدت باشد و از ملاقات چیزهای سوسوگین یا بیهوده که در رید
شدت باید داد و قصد سرارد و چهار رک کند و باز لو بچپاند و ضمضه عدسی کند و اگر در دقت
شدت یا کافور یا با سر و گلاب مغزج نموده بگرم مضضه نماید و چون بخورد و بر دندان
الد متون زرد برای درد و تحکام دندان مجرب است از مود دست و بعد از دفع از موهل بود
تیه کند و اگر در شدت بدینا شد و از ملاقات چیزهای گرم لکین یا بدلیل السهل ششیر نکند و پیر
و زبان کیلانی یا نهیل نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بدینا و همین ادویه
نشانید و مضضه کند و حلیت و سیر بریان نموده بر دندان نهد و بر شش بخورد و بر دندان
لثه اگر حاجت تنقیه شود بعد از دفع از موهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر در دساکن نشود
تورم باشد از زنجبیل نماید و با بنیه را در شیر یا تخم زیتون نرم نموده بر دندان نهند و آچری
نفع بخوری بر آن نهند تا قطع شود لیکن احتیاط کنند که اگر این دو ادویه دندانها را زرد
دور نشود تورم باشد قلع نماید پس بعد از صورت علاج و درم نشه نمایند اگر سبب گرم باشد و دندان را
سیر گرم کند تا تخم تر بجزری ببرد و که گرم بیرون آید و مضضه با رنگ سببهای بدستمال انسان
سبب طبیعت رقیقه بود که لثه است که قلا آن لثه مسترخ باشد و لعاب از دهن جاری بود
نماید دندان سخی دندان سردی در میان علاج آن مضضه عاقر قرحا و سنون نیله تپو تپه سبب
بعد از دفع از موهل حار تنقیه کند و اگر سبب گرم حار لثه بود و علامت آن شدت در دندان
نشان باشد علاج درم نشه کند و مضضه عاقر قرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است سبب
لثه اگر سبب بی نقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد با لثه و سنون پوست مغیلان

در و دندان
در و دندان

بازگشت
استخوان

تیمنگدن

فردندان

نارس دندان

بازگشت دندان

فردنی

نیز مجربست تا اگر بسبب نقصان گوشت شده و ماکل آن باشد باید که قصد سرور و چهارگانه کردن
 بعد از وضع تنقیه سپهری را و نمایند و سنون که رسد استعمال کنند تا ماکل و نفست استخوان اگر بسبب
 رویت غفنه باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید و علاتش آنست که دندان را غر شوند و رنگ آن
 متغیر گردد و میباید که تنقیه از سپهری و حب ایارج نماید و متضمنه سنون از مقویات دندان کنند
 بسبب بیوست باشد اندر اشر بر طبع بخورند و عابا بفعول سفیده تخم مرغ و شیر خرد و غیره
 با هم سیاه نیز در دندان بماند و متضمنه کنند تخم رنگ دندان اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه
 بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از سهولات جمادات که مخرج سودا و صفرا باشد
 تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد باید در قیق شیر و عسل و خطمی با سرکه بود از آن که متضمنه
 از آب تنب اشلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد و خون کل با سرکه فستق
 و فیتون باشد و معطکه رومی باید در سفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فایده میکند
 دندان حسبی بود و شید بسفال که در بیخ دندان منجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد و بیاض
 و آن بسبب بخارات معده بود و علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کند و سنون را
 بر دندان بال و سوساک نماید و آنچه مستحکم باشد با سن از دندان جدا کند خاشاک دندان را
 علاج آن تنقیه معده بود و بر پیر از شکر و قند و سوساک نماید و متضمنه از گلاب سرکه و سکنجبین میباشد
 آب فاستق از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیز را گرم شود و سخت نتواند کرد و علاج
 آن تنقیه از سپهری و حب ایارج بود و سنون حب النار بر دندان بماند و از زردی و بیضی غریبه
 و از اطحال بر میان گرفته و از غصص بریان گرفته با سرکه تمکیر کنند و خرس اگر گندی دندان
 بسبب خوردن اشیا و مضایقه باشد علاج آن نمک و عسل بماند از آن از شایا که
 بر دندان بماند و یا خرفه و مغز بادام مغز نار حیل را بکوبند و بماند و متضمنه از شیر تازه

و اگر بسبب بلغم حاصل یا سوراخ بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تقیه معده از قی و مسهل
 کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را در لک نمایند و درم شش اکثر درم آن حار باشد علاتش درد
 و ضربان بود و گاه باشد که بسبب طوبت بلغمی بود و علامات آن سفیدی رنگ و مروت طبع بود
 علاج آن مثل علاج جوش دهن است همچنین باشد علاج قروح شش و اگر شش متعفن باشد فلفل
 مالند پس از آن گلشنار و رمانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصو مانند علاج
 شش متعفن باشد و اگر بنشیند در رغن یا چوبستانند و صوف بر طرف میل بسته در رغن غنچه و بنفشه و گلاب
 برآوردند و اگر خون از شش آید سنون پاری چای سفید است طبع برین مضمحل و در رغن
 طلق و لهما و مری خنای درم لوزین و عضلات مری و حنجره پاک با قلع متعفن و بنفشه
 تبرید یک درم گذشت بکار برد و فصد سر او کنند و بعد از آن هفت هفت زلوس هر دو روز
 دیان گردن بچسباند و روز دوم یک بار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق
 سیان شانه نیز سفید است و اگر جبهه از ریش در آب کشنیر سبز یا آب عنب و ثعلب سبز یا بن
 بر کوه طلا کند برای خنای در دو گلو مجرب است و همچنین تنزی خنای تنها یا با جود دارد
 آب کشنیر سبز سفید بود و غرغره از لعاب اسفول آب کشنیر سبز و او را درام حار طلق
 سفید است و غرغره منفرطوس آب کشنیر از برای خنای بسیار مفع است و در انتها منفرطوس در
 شکر و کمالی آن دور کرده باشد تا المیده صاف نموده غرغره نمایند و در خنای سخت خنای
 برین شکم شگافه گرم گرم بر گلو بنهند و بنفشه که برین نموده بر آتش گرم کرده و بر
 بنهند و سنگ لشت را محاذی یا در دهن منخوق دارند تا بهای دهن سنگ لشت بموضع
 حاق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت مردم خنای تحلیل میکند و استادم مردم در خنای
 هفت بهین ندر میریزد و در هر گاه ماده جمع شود و مردم سترخی گردد و در رنگ آن زرد شود

چند

چند

چند

نوشاد و رنگ سائیده در روغن کنجد گرم آمیخته و غرغره کند و بیکه جگر شود و غرغره از روغن زرد
 و آب گرم یا از آب لعل باغ است اگر سنج شود یا دیگر از انگشت یا با آب و سنج گردانند و اگر
 حاجت تنقیه شود بعد از نفع مسهل با روغنیه کنند و بهتر است که بعضی مسهل خشنه کنند و در
 بلغمی بعد از نفع از مسهل گرم و خشنه گرم تنقیه کند و غسل و آب گشته از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و
 ورم سودا که بسیار اندک بعد از اتمام ورم حار می باشد بعد از فصد و حجامت سابق
 و تطیب موده از منضج نموده تنقیه سودا و مسهل و خشنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر در
 مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه که از دهنش بر آید امید زنده گانی
 نباشد و داشت و اشرب در خنده و غرغره مخوف میباشد که میگرم میباشد اگر ماده کثیر باشد غرغره
 از تنقیه مناسب بود و نهادن شام بلا شربط بر موخر کردن معین بر نفس و بلع باشد و ملازمت
 را از گل میگردان که آتش رسیده رخ شده با و یک فلفل سیاه سائیده است و ملازمت را با و
 و غرغره کناریک بر نذر اند و گل سرشوی را بستر که سائیده بر تارک سر خنادر سازند و گاه با و
 آن خلط حار با عطش سرخی و سوزش تشنگی با علاج آن مثل علاج خشک دهن است که از
 حار باشد باید کرد و علاج ورم لسان نیز مانند علاج خشک دهن است و بجه ورم حار بود که
 طوفین حلقه عارض شود و عطش آنست که از خارج سرخی باز گوش ناگوش ظاهر شود و باغ
 بلع دوا و اگر در و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و جو حلق را نیز همین علاج بود و
 یا غیر آن که در دهن تعلق گرفته باشد سر که و کثرت که انگور را با هم آمیخته که غرغره کند و اگر گل سیاه
 نهند و دهن غلیل را بدان بپزند زهر حاکه باشد و بگل میل میکنند و بیرون آید و اگر فلفل
 در دهن هم همین عمل دارد و یا سیرنج را نهند و در آفتاب بنشانند تا گرمی نهند و کسب قطعه
 یا کوزه آب سرد بر لب نهادن که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید به زنجیر

دیم

نوم

مگر در برفی بیرون آرند اگر زلود و صده افتد فوراً می کنند مالاسهل دهند و قهوه خانمانند
 که در این متعلق باشد اگر بحسب این نیز از بند بزرگترند اگر بی فطر و نیاید آب بنوشند و قهوه بزرگ
 فوده کنند و شیخ یا صوف را بخیه بسته بطن نمایند و قهوه متعلق را بخانه آب و بخور و این
 باشد شخصی را که از کند خفه کرده باشد می باید که کند را از حلقش و اکسند پس اگر گفاز در این برآید
 بیدار نگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرار و کند و برغن بنفشه و آب نیگرم غرغره نماید و هر دو با
 الود باشد و کند و خفه نماید بجهت اصوات که تنگی آواز اگر سبب شد با علامت گفتی شده و
 رسیب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات عاده حادث گردد و علاج آن شیر تخم خیارین شیر
 قم خرفه یا شیر تخم که در عرقیات بر آورده باشد بر بنفشه و شربت نیلوفر تناول کنند و اگر سبب سردی
 بخورده باشد چنانچه در سرما حادث شود اصل السوس متشرب نمیکوفت با دیان گاد زبان پر سیاوشان
 ات سفید و عرقیات بچوشانند و صاف نموده بخورند و اگر سبب سردی حنجره حادث شود
 مل حنجره بود و خشونت دور و دندان نمیشاید شیخ با دیان اصل السوس متشرب نمیکوفت با دیان
 پیادشان نبات سفید و آب چوشانند و صاف نموده بخورند و غسل در آن نیمه غرغره کنند
 اگر سبب سردی حنجره باشد خشونت دور و دندان باشد اکثر این از غبار دور و حادث شود و لاجرم
 در آن لاجب اجول و عرقیات بر آورده باشد بر بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر سبب کثرت صیاح
 است شود علاج آن نیز مثل سود المزاج حار کنند و غرغره از مسکه و شکر نبات و آذر و بنفشه
 غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیمه شربت خورند و بجهت اصوات که سبب خوردن سینه و
 مشکل چراغ با بان پیچیده بخور و قهوه می آرد و گوار میکشد اگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد
 سبب غلیظه تنقیه کند عسر السبلع و دانست که با کول و مشروب به شوری غرغره و این غرغره
 چ نیز نمیشاید و رام حری اگر حار باشد تب و تنگی شدید و در در میان هر دو شان

نصف

نصف

نصف

نصف

نفث الدم

ادام فی صدر
و یتم فی الفم

نفث انصباب

بود و اگر بار داشت ثقل در میان کفین باشد علاج آن مانند علاج درم حار و بار و چنانچه
 خواهد آمد مگر اخضره و طلیق این مرض در میان کفین کنند نفث الدم تم بهر که در درم مذکور
 باشد ریش پوستانج انجا ولایتی و شیر و خر و سیاه و بازنگ تاول کنند و اگر بند نشود
 با سلیق کنند و قرص که با و قرص گلزار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند
 و غذا در جمیع امراض حد آتش جو و کچری مونگ مناسب است طریق ششم در امراض
 صدر و آلات تنفس ضیق نفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ شود و اگر در
 ماده این مرض گاه باشد که در ریه سبب سردی مزاج ریه تولید شود و گاه باشد که از مواد غنی
 و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تعدد در و غ و صداع بود
 ضیق و فتنه حادث شود و بیاید که ابر ششم خام سبوس گندم گاه و زبان گیلانی گل گاه و ز
 زوفا اصل السوس مقرر نموده نبات سفید و آب چوشانیده و صفا نموده بدین و لعوقات
 که تسهیل اخراج بلغم و غلیظ مواد رقیقه نماید همراه چوشانده مذکور باید داد و اگر ماده مضبوط
 قصد مفت اندام یا با سلیق کنند و ضج ماده از منضج بار و نموده از سهل بار و به تنقیه پردا
 لعوق نزله بعید است لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات درین مرض به
 از مشروبات اند و روغن موس و روغن زکرس و مانند آن که معین نفث مواد باشد بمان
 لعوق گاه و زبان مجرب است و صفوف برگه که نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود
 نفث تنقیه از سهل گرم و حب ابرج کنند و قی ابراز سهل مفید بود و اگر ضیق سبب بخار از
 قلب باشد علاج خفکان کند و اگر سبب بیاخ و انحره و غضا و نفس شد شیر تخم کوشه
 و کلنجد خوراند و تنقیه سهل گرم کنند و اگر سبب ریم ریم یا ورم عضو جوار و با علاج
 آن عضو کنند نفس انصباب چون عارض شود بدون است کردن کردن کشیدن

بما فوق نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضیق باشد معال یعنی سرفه و آن حرکتی است از سینه
در ریه که بسبب آن طبیعت از ریه دیگر اعضای قریبه را وایت را دفع میکند و اسباب آن مانند
اسباب ضیق نفس است علاج آن مانند علاج ضیق نفس بود و جب کل ایست برای اکثر نسام
سرفه مجرب است خوردن زریاق کبیر برای معال باید و مفید بود و معال که بسبب آب باشد علاج
ز که کند و سبب درت علاج آن زیاد و باید کرد که در اکثر منتقل بسبب میشود و قوی تر که نیز مفید بود
و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در تجمیع صورت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بمسبب غلبه خلط تنقیه کننده و اگر معال بسبب ذات العجب ذات الریه و ریه و کبد و صدر و قفسه
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات العجب ریه می بود که در عضلات داخله یا در غشای مستطین
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرفین یا در طرف بیا ریه این را ذات العجب خاص
گویند و اگر در حجاب خارج مجرای اضلاع و در عضلات خارج حادث شود از ذات العجب غیر خاص
گویند علامت آن تب و ادم و درد ناخوش زیر اضلاع و معال و بغض فشاری بود و علاج آن
تا در سیدوم فصد سابق از جانب مخالف کنند و عتاب سپستان بیدار و تخم خطمی سفید در آب
جوش داده و صفا نموده شیر و تخم کاهو متشربت بنفشه خاکشی و انگور و بنجر و زرد و موم سفید و
روغن گل بر آتش گذاشته بر جا در و بالند و بنفشه بالای آن بنزد بعد از آن قیر و طی
عنب الثعلب بکا بریزد اگر حاجت تنقیه شود و روز سهیل بسبب بار و تنقیه کند و درین امر ارض حقنه
بتر از سهیل بود و آب سرد بنایر خورد گفته اند که ما ذات العجب چون در چهار وجه بکار نیل شود
جمع شده ریه می گردد و بعد از آن عجب اگر در چیل روز منفع نشود اکثر افعال آن نبفت باشد
و بنجر بسبب میشود و شوهر و می گرم بود و در حجابی که بر اضلاع خلف است و صفا این مرض حرکت
نمواند که در هیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب حاجز و باشد ذات الریه و ریه گرم بود

علاج عجب

علاج عجب

ذات الصدر

ذات الوض

س

در ریه علامت آن تب ایمن و سعال و ضیق النفس و در وقت صدر و ریه ضیق است و بود ذات الصدرا
 و در مگر م بود در حجابیکه فاسم صدر است نصفین جانب قص علامت آن تب ایمن و ضیق و در ریه
 فم معد و تا بترقه در و خاص یافت کند و نظیر بالا در زیر توان گذرد و بر پشت و پهلو خواب توان
 کرد ذات العرض و می باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود
 علامت آن آنست که مریض در دو در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب پشت باز نتوان
 کرد و علاج این امراض مانند علاج ذات السجین است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضربه
 و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شصه ضربه بیاید و کسل قرص باشد که در ریه حجاب
 گردد و سبب نزله حار و ذات السجین ذات الریه سعال خرس و نفث الدم که از ریه با علامت آن
 تب سعال نفثه بود و در فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساست در آب نمی نشیند
 و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
 تخفیف عوارض لعوقات خوردن و قرص سرطان همراه شیر خرد و یا زنیان و یا بز و هند و سرطان
 را پاپیاد و در کف و شکم شگافه بآب نمک شسته همراه اش جو و هند و شیخ بوعلی فرموده که سلول
 کلفت تاز به بسیار دهند حتی که نان خوش هم همین با نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
 که غری السمک را در آب گرم حل کنند و نباتات شیرین کرده بخورند و پنبه تازه بلی نمک در آب
 مناسب و در غذا شور با آذوقه زرد و جوهر مرغ و پارچه کنند و علاج نفث مده غلیظه که بر دل است
 باشد از اصل السوس منشر بکوفته و در سیاه و شان و مانند آن که در ریه گرم که شسته در آب بپوشاند
 و بدم و در عن با بونه و مانند آن ابر سینه مالده و همین است علاج مده که سبب بلیه و صد مخزن شود
 طریق نهم در امراض قلب حکمت مضطر به که بدل عارض گردد و خفقان گویند علاج
 باید که قصد یا سلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن قصد صافن نمایند و آنکه مریض شسته

درام فی قلب
خفقان

بوق نفوذ پیچیده همراه شیر خورده سیاه شیر کت شیر خشک شیر و زرشک کیت شمشیر و آوای
 بنجامه در کلاب عرق کیوژ عرق گاو زبان عرق مندل سفید از هر یک تسکین بر آورده شربت
 انار شیرین و دود که تخم فرخ خشک پنجاه شده و خلک کرده تناول نمایند و خمیر مندل بقدر شمشیر همراه
 تبریز مذکور عرض آید بر لبی خورد و قرص کافور یا تبریز دادن نیز مفید بود و مندل در آب کشین
 سبز ساییده بر سینه منما کنند و نوشیدن کلاب عرق کیوژ و عرق مندل در امراض قلب
 بسیار فایده میکند و سبب می داند بخورد و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرق و سبب
 نبود اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران و قهوه
 کافور مخلوط نموده و دوز آنرا که طبیعت قبض شود و نیز باید که ادویه مسهله ادویه قلبیه
 بار باشد تا اثر انار را بدل سازند و هم تقویت دل نمایند و اگر شریف را تلخ شریف میزنند
 اگر مردم منطوی را در خفان تقویت دل مرق احتمال میفرمودند و گاهی نصف شکر
 و نصف گاو زبان را عرق کشیده ای امراض مذکوره میدادند و گاهی تنها و گاهی همراه
 ادویه و معاجین قلبیه و چون گاو زبان در تنه بریان نموده پوست باریک دور نموده و بسته آنرا
 چهار کرده زیر آسمان شب دشته صبل قدری کلاب قنبر آهسته بخورند برای خفان تقویت
 دل مجرب بود از سودست و در خفان سوداوی که علامت آن فکر و دشت و خوابهای بی
 باشد و در اسهال سفید بود و در گرسختگی بی یوم و در غن سوسن و زین بر سینه منما کنند و اگر
 تنگی حاطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در بالینویا گذشت بکار بندد و آنچه در بالینویا مفید
 بود و آن نیز نافع آید پس از آن با آب کین شیر بز و ما و انهار و در هر گاه از شکر است معده با اسهال
 بکشد و سکنجبین کنند و جوار شمای بارده و حاره بحسب حاجت بخورد و بقیه معده بحسب غلبه
 و اگر بیش از آن عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر تسبب اکثر صوم و استفراغ و زنی البرم

طریق
مالا کین

در ریاضت باشد اغذیه جید الکومس تناول کنند و میل سایش و غم و استقامت بنده طریق مسکن
و ادن ما و بکین نیست بگیر شیر بزجان سرخ رنگ و ظرف قلمی دار انداخته بر آتش و در
جوش دهد و در کمال جوش سرکه اندازد و از جوب آنچیر که چارپاره کرده باشد حرکت و بتناوب
کبود بر آید و شربت نیلو فر را داخل نموده بخورد و از غبخت توله شروع کند و ناسته روز بهین قدر
دارد و بعد از آن یک یک توله دو دو توله هر روز زیاده کند تا یک نیم طول ساند و در روز هشتم
و دهم و دیگر ایام سهل سفوف میداده باشد بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و ادن
چهل روز یا زیاده و کم موقوف بر ساطیب است همچنین از یک نیم طول کم و زیاده و ادن
اختیار طبیب و در آشنای خود و ادن بکین بر سبب از لبنیات و غلظات و علویات و محو ضات
شدیده و از بقولات لانه و اندام اخر از جمیع حرکات متعصب اجتناب دارد و در صورت
کثرت ماده مغز فلووس و بکین شیر شست همراه ما و بکین در ایام مذکوره نیز افزوده میشود
بعد از آن سنون لاجورد و سنده غذا آتش جو یا شور یا یا خشک یا نان برده یا شور و بکین
ترکیب ادن شیر بزما و انخیار و ما و القع لیکن سفوف و سهل مغز فلووس در این میان
غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه حساسه معطل شوند علاج به بستن اطراف آن
مالیدن آن بوییدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روز نهد و موی سر بزور کند
شاخها و پاشویه بکار برند و چون انفاق شود علاج خفقا کنند زیرا که هر دو در سبب
و اگر بسبب دیو باشد تسکین در کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات یا علاج
چنانچہ می آید مضطرب قلب گاه مارض شود و مریض چنان دریافت کند که دل او می تپد
بعد از آن غشی ضعیفی افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد و علاج آن تنفرغ هوا
و تقویت قلب از مفرج حار و تریاق که غیر نیکه قشر قلب مضنی است که انسان چنان دریا

غشی

مضطرب

نفس مزبور

میگویند که سبب را میخراشد علاج آن تنقیه صفرا به مهسل یا رو کنند و مخرج بار و مانند آن است
 اما نیز گفته اند که سبب ریزش قند قلب چنان دریافت میشود که قلب از سینه بیرون می رود
 علاج آن بعد از تنقیه بلیق مثل علاج قشر قلب بود احتواء و طوبت بر قلب
 حاصل را چنان دریافت میشود که دل او در آب شادری میکند علاج آن بعد از نفع از
 مهسل گرم حب ایاچ تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گل سرخ و مانند آن از ضد حار و دل
 اما اگر کنند و در بعضی به البغض آوردن نافع است و در او المسک حار مفید بود و طریق در قسم
 در امراض پستان او را می پستان از غلاط اربعه و ربع وایت میباشد لیکن در اکثر
 مردم دسوی بود علاج آن در او رام گفته شود و چون بعد از قصد و در او سنبول
 برنجین آب بنیزند و بر نهند از برای درم دسوی پستان سودمند بود و گاهی سبب ایجاد
 شیر در پستان درم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و در دو سختی و ارتفاع پستان معلوم میشود
 چنانکه که با رچه بکلاف سرگرد کرده بر پستان نهند و آرد وجود با قلا و مناث آب کشنیر سبز
 آب خرنه سبز و زردی تخم مرغ ضا و کنند وقت انتها و سکون درد محلات ضا و سازند و اگر
 در مخرج گرد و منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پنجه به بندند لفع ماده می نماید
 بر روی تخم گمان استعمال نماید که ماده را لفع میدهد و بعد از لفع منفر گرداند و چون غشوا از
 پاک شود و هم مدینه سبب تخم شیر خورده حادث شود و غیر از درم علاج آن بایست
 اول بوی استعمال نماید و حرام مغز در شراب بنیزند و ضا کنند شیر بخور و تحلیل کنند اگر درم سبب
 پستان حادث شود ماس دهانه میوز گرفته در آب شسته ضا و کنند و صفا و طین قیو یا و طلا
 از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا فیون و نان با سرکه ضا و کنند همین عمل کند و طلا
 که حکم کنند پستان و بزرگ سازند پستان خور و است وقت حاجت بکار برند

حب
 احتواء و طوبت

در امراض پستان او را می پستان

در امراض معدیه و جراحه جفا
تثاوب قطعی

بینه

و نماد شحوم برای بزرگ کردن پستان خود نافع است طریق یا زود بهم در امراض معدیه
وجع معده اگر در معده بسبب درمست علایمش گفته شود اگر بسبب ریح عارض شود
علامت آن تند و شیر اسید و قراقر و جفا باشد باید که شیر ختم کثوت شیر و بایان گفته
و به جوارش کوفی و مانند آن نیز مفید بود و نماد که در تحلیل ریح معده در درمستی آن و نشسته
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جفا و تثاوب و تمطی و جفا فحش
که از راد و بن منفع شود و تثاوب دهن ده باشد و تمطی آن باشد که همه اعضا
کشیده شود و اگر در معده بسبب فساد غذا است باید که آب نمک کرکری کز مویان
مکفند و سکنجبین مجزوع نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب بخنی و در و همین است علاج قراقر و
و گلاب و این امراض فائده عظیم دارد و همیشه آن باشد که طعام در معده مضمر نشود و
گرد و آنچه لطیف و صافی بود و بقی منفع گردد و آنچه غلیظ بود و یسهال اگر از این قراقر و
پاشود ساسکی بچاشد زبرد سفید چون خواشید و سه ماشه در گلفنداخته همراه عرق با
و در باروغن بیدار خمر بقدر یکتوله در عرق با دیان حل کرده بخورد و آنرا کی نیگرم نمود و نماد
ماز سبوس گندم نمک کشید کردن نیز فائده دارد و همچنین کشید کردن به برگ شبت منا
بود و هرگاه صاحب بینه را که اندک تی شده غشی پدید آید در دندان برهم نشیند پس باید که
با شویه و شموات مناسب بکار برود و نار جیل در پاک و عود و صلیب و ارغیش بقدر نیم نیم
در گلاب سائیده در حلق چکاند فائده بلخ مینماید و همچنین تریاق فائق و پتیا که سسما
فرنگ است چون بقدر یکماش در گلاب سائیده و بهر نیز فائده میکند و اگر شریف در الیفه
می نویسند که راقم در عینه دور و شکم بقدر و داشته و کم و زیاد و ازان در گلاب سائیده
استمال نموده نفع کلی بخشیده و در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام

روند همه باقی کردند قی بنده نیستند بر اعضای بعضی اثر کموت و تیرگی ظاهر شده بود
ای دیگر همراه نمود و در ایام بعد از آنکه سبب را در گلاب سائیده با دوا منقعه استعمال نمود
به کلی بخشید و در آن قریب برای هفت روز بعد از آن سبب که دای مذکور در آن تیار
است مفید است و نیز از آن سبب سائیده طحال را که قی عارض میشود اگر بخوراند
دارد و در این امراض هرگاه بعد از نفع بقیه حاجت آید مسهل حار تیره کننده را که در هفت
استمیل نصف شود و سن فرج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از آنکه از شربت
بنجین و دیگر مسهلات کند و اگر در معدیه خلط حار مزاج باشد شیره آلو بخارا شیرین
تریات برآورده بنجین شربت زعفران و خلط و در بعد از نفع از مسهل بار بنجین
از دوا گلاب را اگر نموده پارچه بان ترک کرد و نمید کند او را م معده اگر در دم حار باشد
بست آن تب و تشنگی و قی و التهاب معده و در آن خصوصاً و قی که نم کند و در دم حار
لح فصد با سلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت
کاشی و خلط و در خورد اگر حرارت زیاده باشد و آن تبرید هم مفید است و در روغن قلیل غذا
باید انداخته بارود که در سر ساق گذشت باید و او اگر حاجت تنقیه شود بعد از نفع از مسهل بار
تنقیه کند و مسهل قوی درین مناسب نبود و در ضربه و طبله و مشروبات این عرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند و گفته اند که هرگاه ادویه محله در عضو شریف
استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو گردد
و این برای درم مندل گسرخ رسوت کرد و در گلاب آب عنب الثعلب برآید
غیر سبب سائیده بر معده ضما و کند و بعد از سه روز آرد و خلطی در زرد و با گلاب آب کاسنی نیز
در آن خلطی بزرگ حله زرد و آرد و سبب لطیف مانند آن ضما و کند و بعد از تنقیه بر روز پنجم

اورا معده

۲- اگر تب و تشنگی و قی و التهاب معده و در آن خصوصاً و قی که نم کند و در دم حار
بست آن تب و تشنگی و قی و التهاب معده و در آن خصوصاً و قی که نم کند و در دم حار
لح فصد با سلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت
کاشی و خلط و در خورد اگر حرارت زیاده باشد و آن تبرید هم مفید است و در روغن قلیل غذا
باید انداخته بارود که در سر ساق گذشت باید و او اگر حاجت تنقیه شود بعد از نفع از مسهل بار
تنقیه کند و مسهل قوی درین مناسب نبود و در ضربه و طبله و مشروبات این عرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند و گفته اند که هرگاه ادویه محله در عضو شریف
استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو گردد
و این برای درم مندل گسرخ رسوت کرد و در گلاب آب عنب الثعلب برآید
غیر سبب سائیده بر معده ضما و کند و بعد از سه روز آرد و خلطی در زرد و با گلاب آب کاسنی نیز
در آن خلطی بزرگ حله زرد و آرد و سبب لطیف مانند آن ضما و کند و بعد از تنقیه بر روز پنجم

آب کاسنی سبز مرق و آب غنیمت غلب سبز مرق که عبارت از ماء الهند باو الطیب و البیاض
الطیب است و طریقی ساختن هر دو در قرا با دین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
و خاکی خورد و در مرق خاشاک بنجین استعمال نماید که دو اگر در مرق تحلیل نشود و اراده کند که
جمع کرد و در تیپ در و شدت کند آنوقت بزرگ تخم خنجر مر و هر یک رمی بکوبند با شیر
تا نفع یا بد علامت نفع است که تیپ در و ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب بیکرم خورد
و شکم از دست بفتار دتا و در مرق فخر شود و علامت آن بر آمدن سده و خون با سهوا
دنی بود از زمان ماء الحسل یا ماء السکرو یا آتش چوبند پس هر گاه که شکم از مد و پاک شود و
مدینه مانند دم الاخوین کند گل از منی گلزار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد
بعد از نفع از سهل حار خفه کند پس از آن تریاق اربعه تریاق مشهور و لطیف خورد
با نبات و یا گل قند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مرق و آب غنیمت غلب سبز مرق و یا
آب بادین سبز مرق با گل قند نافع بود و الکیدن روغن گل با سرکه فائده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بیدارنجیر و ضماد زعفران بر آ او را مصلوب و دیگر دمنه و سیرک
سودای بسیار نافع است و غذا آب بخینی مناسب بود و اگر گسلی غلبه کند چند دانه موز
یا اندک کچری مونگ بخورد و در مرق عضلات معده را نیز همین علاج است شهور
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سنگ آهن یا کولات بود و هر چند خورد سیر نکرد
سبب آن سودا مزاج بار بود که فم معده را کثیف گرداند و علاج میباید که جوارشها
گرم مانند جوارش مصطک و جوارش کونی و جوارش عود خورد و متصطکی انیسون و زرد و ناخن
خاییدن نافع بود و ضماد و قرضل بکار برد و اگر بلغم حاض باشد که در معده جمع شود علامت
ترش و هر چه چشاید و علاج آن بعد از آنی و تنفیه از مسهل گرم و حب ایاری مانند علاج سودا

وام غلبه
شهرت کلبی

در وقت و شراب جلوه وقت نما خوردن بسیار نافع بود و از آشامی لقمه و مایه و فیضه احتراز
 نماید اگر سبب زیادتی انقباض سوراخ معده باشد علامت آن این است که بعد از خوردن
 و خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و جثه و ترش بود علاج آن فصد با سلیق نمایند و فیه سوا
 بطوریکه در الیخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر سبب جات بود
 فاعل اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر سبب تخلخل بدن یا استفرغ کثیر یا جمع طویل باشد
 غلیظ غلیظه مانند هر سببه کله یا چیر گوشت گاو و در روزی اندک اندک بچند دفعه خورد و در آب
 بجای سوزش شہوت بقری و آن گرنگی اعضا بود یا سیری معده و این مرض بیشتر
 در زنان شدید کسی را که در سرمای سخت سرد سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری
 و عدم اشتها بود و حیانا غشی نیز افتد و سبب آن برودت معده باشد که نفهم معده چنان
 شود علاج آن در حالت غشی علاج غش نشود و در حالت افاقه نان و کباب آب تر نموده بخورد
 و لو سیرم انقباض تناول نماید و تبرید سوراخ مزاج باید کرد که شہوت کلی گذشت سپر از دو کباب
 نفهم غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شہوت کلی که سبب نفهم بود باید کرد و ضماد گلشن شہوت
 شہوت کلی ضعیف معده یا حرارت جمع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و نفس طبیعت
 در وقت گرنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیر و زرد شک و کباب
 یا کیور و آرد شربت انار شیرین و کنبین و اخلاطه بخورد هر گاه گرسنه شود بماند
 بخورد و غذا نان که در آب نماریت کرده باشند تناول کنند فساد شہوت علاج شہوت
 شہوت و کج و مانند آن مانند علاج شہوت کلی که سبب آن نفهم حاصل شد باید کرد
 بدن استخوان چوب مرغ بریان مفید بود عطش مفرط اگر سبب اجتماع خلط و معده
 سرد و تشنگی است که سبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب بخورد

نخاعان

نخاعان

علاج شہوت

ساکن شود و ذائقه و بین ممکن ترش باشد و این عطش کاویت نیند علاج آن از آب
 و نمک قوی کنند و بنجین غسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطعات بلغم تناول نمایند و از غذای
 مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نفع از مسهل حار تنقیه کنند و اگر سبب حار است معده بود و یا خنجر
 میباشد و سبب سرد است به تناول چیز گرم شیرین و تیز بود علاج مانند شیر و خرد شیر و غیره
 کدوی شیرین لعاب سفید و بنجین خورد و اگر سبب حار است صد در و یک قلب باشد و علاقه او است
 که همای سرد زیاده از آب سرد و تسکین بخشد بخلاف عطش معده که از آب سرد زیاده تسکین
 علاج خمیر و صندل همراه شیر و خرد و عرقیات برآورده شربت نیلوفر و انار و بخور زرد و یا
 و صندل نیلوفر و بید و صندل و رگلاب بید و برین دودل فضا و کنند و گاهی سبب غذای غلیظ
 از جحاث شود و چنانچه از خوردن مایه تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطعات
 مانند بنجین آب بیکرم بنوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برون بخورند و شیر
 زرد شک بنجین شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادی مسهل حادث شود مویق
 نان خشک آب انار یا آب غوره تر نموده بخورند و در بین برغن کنند قوی حرکتی باشد که از
 حادث شود بر دفع چیزی که در و یا شود و ماده آن در جوف معده باشد و تشنگی باشد از
 بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد عقیان تقاضای معده
 برای دفع بی حرکت در حالیکه معلوم موی باشد حادث شود و اگر سبب این امراض
 یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی و بین تشنگی بود علاج آن از نمک آب بیکرم
 تخم ترب و غسل سفید کردن قوی کنند و بعد از آن معشکی پوست ترنجهر یک یک
 آمیخته تناول نمایند و فضا و عودا استعمال کنند و جوارش کمونی و دواء المسک خورند و اگر
 باشد از شیای بلغم کند و اگر سبب منفرد بود علامت آن تلخی و بین تشنگی و تشنگی زبان قوی منفر

تشنگی

علاج آن از آب نیم گرم و کیمین کمرتی کند و سماق و زرشک استین و کیمین شربت آنرا که سیخه بخورد
و ضماد طباشیر استعمال کند و بعد از قیض از سه لیل یا روزه بکشد و قی که سبب انقباض باد و اگر جگر طحال ملتهب
باشد علاقتش آنست که این ارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انقباض با ماده دیگر بر معده ساکن شوند
علاج آن تنفیذ تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که سبب فساد غذا بود و علاج آن
و بخت و جع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود اگر سبب قروح و زبور معده بود اول
با لعل و بار بسکود و بعد از آن علاج نفث الدم نمایند گاه باشد که خون از عضو می رسد و سبب
میشود و سبب مرضی آن میخورد و علا آن غشی و عرق سرد و لرزد بود و علاج آن تخم شبت بود و نیز
در آج شائین و صانوده کیمین و خلک و ده خورند و کمرتی فرمایند پس از آن پیرمایه حیوانات
خصوصاً پیرمایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده میخورد و فواق یعنی بکلی اگر سبب
آن مثل سبب بود علاج قی کنند و اگر سبب المزاج بار و معده یا سبب ریاح معده یا جگر است
اگر خوردند عطسه آوردن و غصه کردن برگرگشتن و تشنگی صبر نمودن خبر هر یک که دفعه پیش مرخص
بهرای فواق مفید بود و اگر سبب حرارت اشیا و نیز در حقیقه عارض شود از خوردن اشیا بارده
و ابل میشود و اگر بعد از استفراغیات کثیره یا بعد از حییات حاده یا و این بدترین فواق بود و علاج
آن شیر در ضمن باد ارم مانند آن خورد و اگر سبب روم جگر باشد علاج درم جگر کنند نقصان
شهرت یعنی کمی اشتها اگر سبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
و صفراوی بود و اگر سبب المزاج حار یا ماده باشد علا آن چاشنی خالی و تشنگی و کس است
از اغذیه حاده یا و اگر سرد المزاج بار و بلا ماده باشد علا آن ضعف هضم و جشام و محض و طبعین طبیعت بود
علاج آن سردا و تنفیذ مانند نقصان شهرت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش
مصطلک و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند و دوی

نوش

نوش

در غرضی در تقویت معده بفاست قوی الاثر است و همچنین حکم دوی تفاحی است و آرد و بر
 مستعمل در تقویت معده باید که بر شیره دارند اگر نقصان شهوت بسبب عدم تغذیه است و اگر معده
 باشد علامتش آنست که اگر رنگی نه بود لیکن هرگاه طعام خوردیم گم گردد و بچیزهای ترش و قابض اشتها
 شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مساک طحال است بچین بزرگ کنند و قوی و در این
 با سرکه خورد و قوی از معده تخم ترب و درین قسم فائده عظیم میکند و باقی علاج آن بطلحال بود که
 بسبب استلا و بدن از اخلاط بود و تقطیل غذا کنند و کثرت حرکت دریا نمایند و اگر سبب جگر است
 باشد علاج استسقا کنند ضعف و هضم عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود و علامت آن
 نقل ندرد و در زمان دراز و درختای طعام دریافت کند سوء هضم عبارت از آنست که
 بخوبی هضم نشود بلکه تغییر بکفایت و به گردد و علامت آن بدیوی جثام و دراز و غشیان و حرقت
 معده بود و هضم عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگردد و علامت این
 در ضعیف باشد علاج نقصان شهوت که بسبب المزاج ماکو و غیر مادی باشد باید کرد و اگر بسبب این ماکو
 فساد غذا باشد علاج آن تفتیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از غذا
 حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریقل صغیر و جوارشهای حاده و دوی قوی نقل در دنیا
 بی نظیر است که کدک سبب دوا مذکور انقلاب معده و دوا آنست که هر چه خورد و با بعد از
 معایقی کند و فرق در میان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی برمی آید متغیر
 مانند بران باشد علاج آن بخوف طین بر وزن گاو چرب کرده همراه لعاب ببدان لعاب زبانه
 و در عقیق آرد و در شربت بنفشه چرخم داخل کرده بخورد و با علاج این مانند علاج سحج است که قوی
 هرگاه عارض شود مرض غلین و بیقرار بود و با و غشیان نیز باشد و کثرت داده این مرض حادث
 علاج آن است بچین آب بیکرم کرنی کنند و قوی طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و بچین

ضعف هضم
سوء هضم

نقص

التهاب معده

کرب و قیاس

و ضا د پوست که دو احتمال نماید و بعد از توضیح از سهیل با رتبه تقیه سازد و اگر مار و یا سدا ناب یا گرم نمک
 بگردانی کند و بعد از توضیح از سهیل حار تقیه نماید و بعد از آن جوارشها معاد و یکنجین عسل تناول کند
 در دروغن بصلکه باله اختلاج معده و فقیکه اختلاج و در فم معده یا خیزه و ملا معده یا خفغان و غشی
 بزود اگر سبب بادیه یا ریه که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منقب گردد و یا بسبب خلط لاداع میباشد
 علاج آن اول فقیه یا بر که در خلط بادیه است یا از خلط کما بعد از آن مانند کرب معده علاج کنند اگر سبب آن
 سردی است آن خنک کنند بعد از آن میدان اقل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
 ای غلیظ خام یا علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت بهضم غذا حادث شود و در فم معده
 ملین یا بر علاج آن تخم ترب عسل نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بپزند
 و از سهیل حار تقیه کنند و مقویات معده بخورند و گاهی سبب انقباض اسود از طحال یا نفخ معده میباشد
 آن در صحنه حادث شود و بخوردن غذا ساکن نگردد و علاج آن قصد سلیم از دست چپ کنند
 یا در بیاض طماری همانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده خنک کنند و تخمیر آرد جو بکند از آن ترشتر
 در دروغن حل نموده بعد از کیشباز یک اوقیه یا یک پل از آن بنوشند از برای آنها با فطر معده
 لی فی صفراوی و سهال صفراوی سبب است وجع الفواد و در فم معده باشد چون
 نگرده شدت درد و غشی شدید و بر اطراف بود و اگر سبب حار است با علامت آن تشنگی
 این جشار و خانی بود علاج آن شیر و زرشک گلاب قنقار و زبان برآورد و یکنجین و شرب لیمو
 و بخورد و دروغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر سبب انقباض صفرا میباشد چنانچه وقت
 نادر و کما شد و اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلمخی درین
 علاج آن فصد سلیم کنند و نیز بر زردی و سوزش و تندی و نارادانه و غوره بخورند و ضما د سماق
 و دروغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر گریخت و یکنجین آب نیلگرم و سهیل با رتبه تقیه نماید و

علاج سبب

در فم معده

علاج صفراوی

در درمواد بار و قوی جوارش کرم بخورند و بعد از رفع از سهل خارج نمیکند و باید غلظت
 کلاب شد بدین معنی است از قرض فلش کرسفون ساخته همراه شیر بز صبح و شام بخورند و زیاده
 مفید است و خوردن قرض سبب دوا قرض سبب است بطریق دوازدهم در امراض
 جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ اسهال شبیه بفساد گوشت در در قرض
 آخرین از جانب این بود و اکثر سبب برودت در طوبت میباشد علاج آن مثل علاج سینه
 سده جگر سبب اخلاط غلیظه از جگر باشد علامت آن قرض جگر بدون در و نپ بود اگر
 متغیر باشد از طرب بود علاج آن بعد از رفع از سهل حقیقه میکنند اگر حرارت و تشنگی باشد
 آب کاسنی سبز مرق با شربت دینار و گنجبین خورند از غلظت مانده فسلطین در بر و نپ
 کاسنی سبز فساد کنند و اگر اسهال بود احتیاس از قوا البضات کنند و آب کاسنی
 با زرد شک و رب بپاشد بت آن مناسب بود و علاج سده و اساریا نیز همین است اگر فساد
 محدد جگر باشد بول اندک رفیق بود علاج آن مدات مانند تخم کرفس فیصلان بادیان و جگر
 با گنجبین زردی و شربت دینار و هر چه شراب حلوا در این مرض مشت دارد و اگر حرارت
 باشد شیر تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کوشا و مانند آن با گنجبین بخورد و قرض زردی
 با آب کاسنی سبز مرق و گنجبین زردی تناول نماید و قرض زردی نیز مفید بود نفخه جگر علاج
 مثل علاج نفخه معده بود و جمیع انده و حاشیه مجله مفید بود و شراب حشیر نمک بر بنهار خورند
 نافع است و اورام جگر اکثر آن حار باشد علامت آن تشنگی سوزش و درد جگر و قرض
 علاج آن اولاً فصد و اسلین یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر در دم
 جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قشیش طبیعت بود علاج آن مانند
 علاج درم معده بود و اگر درم جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و هفت

ام فوج
 ضعف جگر

سده جگر

نفخه جگر

اورام جگر

بول جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس و دو درم محسوس شود در علاج آن اودیه مردم
 بکار برد و مانند علاج سده جگر عدلی علاج کنند و آب انارین با چوبین برای مردم جگر بسیار سود
 چه گاه جمع گردد و تا نیمه آن نیز در مردم معده گفته شد و در مردم جگر گذاردند که طبیعت قبض شود و افراط
 اسهال مملکت و آباید که اودیه را و عدله بر جگر استعمال میکنند با اودیه مطلقه منقحه یا ربنا تا مادام که
 شدن بدو چوبین اودیه بملکه استعمال نمایند با اودیه قابضه عطریه یا ربنا تا قوت عضو تحلیل نشود و با
 لبه بالعدله تیرید جگر نه نمایند زیرا که سحر با سست خواهد شد و نه در چنین جگر که سحر ببول خواهد گردید
 این قوانین در اخذ اشهر بطون و ادوارد و طبیعت و قویا را در مردم جگر استعمال نمایند که در بعضی استند از
 تخم کاسنی اسندل زرد و آرد جو جنب ثعلب آب کشنی سبز و آب غنیمت ثعلب سبز و عن کل قدری سحر
 سائید و فدا کنند و در وقت نزاید اکلیل الملک و فستقین زعفران زیاده نمایند و در وقت اتمام اسندل
 سوزن کنند و در وقت انحطاط فستقین زعفران عود مانند آن گفته نمایند اکثر اطباء این زمانه
 این قوانین نظر ندارند بلامائل علاج میکنند و در بعضی مایه لاک بسیار زنجبانه شعله را از اعز و
 شایع جهان آب و در مردم جگر شایع است که خود را در مردم و کایگان زمانه سیاحت تامل در حال مرض نمود
 به لحاظی که از لوازم آخرین است شغول شود بعد از دو سه حال مرض تغییر گوید و الله شریف که از سحر
 اعلام میدهند روش بطریق حیات و تشریف بر و ندیدند که سحر را بر کیه کلان نهاده و سرگوشه است
 و شغول میکند چون از خود اطمینان ستفاد حال نمودند معلوم شد که از سه روز جنب همین طور شسته
 بسیار سبب تنگی نفس طاق خواب نیدارد و الله مخفوف فرمودند که اینجا تا فقط تبیب میباشد سبب این
 خواهد بود چون آنرا بر سر است که در بطون جگر ملاحظه کردند و در مردم جگر معلوم شد که در مردم چون صله
 داشت هر چه سبب گفت که این جگر طبیعت است بعد از آنکه هر چند مردمان خانه بعضی هستند که جنایاتشان
 است کنند بول که در چون خانه خود تشریف آرد و فرمود که در حلقه فلان شخص از علاج بسیار غلطی واقع شد حال احاطت

در چند روز نه پاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چپا ساله در دم جگر مبتلا شد
 نزد حقیر آوردند و الحوائش در یافتیم که در مجذب جگر ورم است علاجش از مدرات نمودیم بعد
 چندی مدرات را شب آب کاسنی سبز مرق تر نموده صبح بالید صاف نمود و در تربت
 و سکنجبین و اخگر و دادم و گاهی قرص زرد شک به هم آمیختیم کسب صاف نمودیم و خوردیم و گاهی که در دم
 خوف انتشار نماید سهل سبک دادم چندان فائده نکرد و باز مدرات مدتی بماند آن گاه نزد
 از ماده حرارت زایل شد و سوکوم سر آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلشنه و شربت دینا که نیم
 و گاهی هم از شیر تخم کتوت و مانند آن از مدرات قلیله اکثره میدادیم و تربت ازین در میبرد
 و تا حال موجود است مقتضای این حکایت محض فائده اندام است حصا و جگر شک که در جگر
 میشود و آتش آنست که همیشه کند و در دوش و نخس در جگر معلوم شود و بیرون ورم و علامت آن
 هرگاه فصد کنند در خون رنگ می آید علاج آن می باید که بار و بار در که نزد از مدرات به
 آرند چنانچه در حصا و گرد و شانه می آید سودا و تشنیه مقدوره است با شد علامت آن حیف معلوم
 است تا بعد استسقا سبب آن سودا بود باشد که در فعل اعضا متضرر شود و به تشنیه
 و سردی مزاج آن باشد آن سه قسم است اول تشنیه و علامت آن تشنیه است و در دم
 زرقی و علامت آن ثقل و بزرگی سنگ در زشتگی پوست آن تشنیه شل شک به آب بود و در دم
 بر آن ننهد از پلو به پلو شوند آنان با و از آب آید سودا طبعی علامت آن بزرگی تشنیه که آن تشنیه
 نباشد و بر آید ناف بود و در جگر است بر شکم بر نهند آید و طبعی با علاج تشنیه غذا کنند و تشنیه
 بر آب تخم نمائند اگر متواند اندکی کچوری گوناگون خورد و بجای آب عرق غلب آب گین با
 اندک اندک نوشند و بیدار شود و مانند آن هم از شیر تخم کتوت و شربت دینا که نیم
 و شربت بزوری خورد و شیر شتر با نبات و یا هم از شربت بزوری و شربت دینا که نیم

حصا و جگر

سودا تشنیه
 تشنیه

و پیدا شود و مانند آن چهار شیر شتر زاده میشود و شیر شتر از چهاردهم شروع کنند و شتر در هفتمین قدر
 اکتفا نمایند و بعد از شتر روز یک یک را هم بخوراند تا بیک مصلی نهایت بدو طل رسانند و او را چون چهل روز
 کرد با دو نفوس بر کاه بپایست و بول شتر نیز در طل و سپیدند و هرگاه که شیر شتر شروع کرد و شود و غذا
 که باید کرد تا آنکه گوشت غذا و گوشت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود و ادن شیر چار نیست و تنیکه
 شیر و شید و شود و چهار نقره خوردند و آلد شریف سفوف غافق تالیف جدا جدا بعد از معده هم هر او شیر
 استعمال میفرمودند و در ششی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نفع است و گفته اند که
 گوشت اوش صحرا را خشک کرد و بکوبند و در دو درم بپزند و مسقا الحمی مفید بود و تمام این طبیب
 استعمال کنند و اگر استسقا حار است باشد قرص زرشک و کلک کلک بخورد و هرگاه آب کاسنی سبز مروق
 آب عنب اشلب سبز مروق یا شربت بزدی یا پنجه بن بزدی باید داد و واجب است که عنب اشلب
 بسیار باشد و ترکیب ادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب اشلب مروق مانند شیر
 شتر است مگر سهل فلوک بطوریکه در ماه اکبرین بیدارند و درین هم بیدارند اگر در استسقا اسهال هم
 آب مانگ سبز مروق یا شربت بزدی یا پنجه بن بزدی بود و ترکیب باختر و ادن و قدر شربت آن
 اند عنب اشلب سبز است و اگر در این امراض حاجت تنقیه شود بعد از منضج از سهل گرم تنقیه
 بعد از ادن از آن ملامت مذکوره بکار برند و در استسقا طبعی که با حرارت می باشد و در زنی که ماوه
 این حار باشد تنقیه از ادویه قلیل الحار را کنند بعد از آن قرص زرشک و کلک کلک با آب کاسنی
 و یا چنانچه گذشت استعمال نمایند و بزرگ در طبعی مفید بود و در زنی بعضی شکم را از زنی
 می کنند و این عمل خطرناک بود و عورتی را استسقا از زنی عارض شده شدت بسیار نمود
 بسیار کلان شده بود و زنی قریب بنات منفر گشته و طبیعت بسیار بقدر چندا نارسایی بود
 و نای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسیده آن من بخود می خورد و خوردن نامریب تر از فراوانی که ذکر آن نفوس است پس
 به شد و جد از بقیش در آب غلبه تلخ نمون از برای تهیج و استسقا نافع بود و ریاضت محله
 و سوار شدن بر کشتی که شستن در آب غلبه تلخیدن و در یک خود را در آن دفن نمودن و سفر
 کردن بطرف کوه و آبغلبه استسقا بسیار نافع است ضمناً کردن به بیشک و سرگین گاو و دوبرق و
 سرکه از برای هر قسم استسقا نافع بود و در استسقا بعضی شکم بهتر از اسهال بود و ضمناً هر چه که در
 است فایده در استسقا که آب خورند باید که تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا شام و صبح
 صحت میباید تا نیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان درو باشد و معمول است و بود
 اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند اگر نان خشک است سازند بهتر بود اگر تر
 بجای غذا و آب است نافع بود و بکنج و بچون و نمک و تخم شیرست در معده گاه و گاه همراه شیره میسوزانند و در جگر
 تنفیه بهتر است و قرض در شکم مانند آن و بهر در اقرص و ماز و یون مدبر و مثال آن باید در
 بطبله بعد از تنفیه تحلیل راجع گوشتند و از بادیان و سداب مانند آن شیان سازند و معمول کنند
 و هر دو یکیک باشد باید که بسیار بار یک بسیار اند اگر تیر و حق است نقد بود اگر در عین با و برین طبله سازند
 و شستن و حمام با آب و خوردن و خوردن و عرق می آید و هر عرق که آید در آب بچیند و بطریق انداختن است
 در بعضی در از بچسب و بر یک گرم او در پودند و چون می شود دیگر از آن زمان که بداشت کنند و اگر در
 در عین باشد همان را در عین نمایند و همین تاثیر دارد و پشت به آب غلبه تلخستن و باب چشمها
 گرم باب در یکا شوریدن شستن و نمک اگر چند روز در آب دارند بجای آب در یکا شوریدن
 بجای آب آب طبعی بر کبر که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سوم حصه بماند
 بر بعضی داده باشند بسیار نافع بود بطریق سیر و هم در مرض مراره و یرقان صف
 مرضی بود که چشم تمام بدن در آن زرد شود و علاج آن قرض در شکم آب کامنی سیر

در مرض مراره و یرقان صف

و آب غلب سبز مرق و شربت برود و سکنجبین بزود دهند و میوه صفرا فایند و گوشت شوش محراب
 را چون خشک کرده با یک بکوبند و بخورد نافع بود و گفته اند که خرطین را خشک کنند و ساییده
 به پنهانی احوال صحت یا بد و خوردن ماهی و دیدن آن با نخا صحت فائده میکند بگر خا نفع گفته
 در آب شب تر کرده صبح آن آب بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسبیح
 بهاره چند و میسند زردی چشم را و اگر سبوس بخورد چار و ام شب در آب تر کرده صبح زلا
 آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان و نفع میکند طریق چهارم
 در اراض طحال و اورام طحال اکثر طحال را در مصلب عارض میشد و اگر ورم حاد باشد در
 اندک مدت مصلب بگردد و علاج فصد یا سلیق و یا اسلیم از دست چپ کنند و بعد از فصد تنقیه سودا
 نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مرق و آب غلب سبز مرق یا سکنجبین شربت بزردی
 مفید بود و اما سکنجبین نیز نافع است قرص کبیر یا تریاق کبیر یا شیر شتر فائده عظیم دارد و اخیر کسر
 و فصل با کسر کوب یا کسل یا کسر درم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون در شیر
 هر صبح سه گف از بول خود بخورد و در رست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق پیاز غسل
 و طحال در چهل دیک و زرد ورم آن را دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست که ورم و درم
 سکنجبین خرم خرقه یا خا بست تحلیل ورم طحال میکند عرق کند یک بقدر کسرخ نهایت چهار سرخ
 و با آب آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپر زرد یا دلی استهالی نظیر است و دو کاس نکار با
 لغایت ورم طحال نافع است و همچنین نوشاد و نمیدرم با ب ترب بنوشند و کج و تر با وی الون
 که گرم کرده بر سپر نهادند آب نوشیدن طعام خوردن در ظرف چوب هیچ گز بسیار
 فائده میکند و خوردن و ناسن سکنجبین هم بسیار نافع است و تفریق در حمام نیز مفید بود و صفاد
 و آب انگو و آرد جو استمال سازند و گاهی ورم مصلب طحال جمع شود و متفجیر گردد علاقی است که

که دروشد بدو نخس در طحال بود و خورد و در بول آید بدو بود و با که در دود اسهال نیز سیر و ن
 علاج آن تخم کثوت و بادیان و تخم کاسنی و تخم حیارین و مانند آن از ددرات با شیر شیر و شیر
 تناول کنند با ما و اصل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
 طحال سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرقی در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
 ضعف ست زیرا که معما اکمن بر جگر استعمال او دیر جاره مثل سرکه سندر و نیست و گاه باشد که در
 طحال سنگ متولد شود و علامت آن در دو نخس در طحال پدید آید در یک در فصد و بول و خون
 بود سیر و ن آید و خطلی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گده و مثانه کنند و آب
 با سرکه بنفشه بود و یرقان اسود و تغیر رنگ بدن بسیار باشد علاج آن بعد از فصد اسهال
 از دست چپ آب کاسنی سبز مرق و آب غنیمت بنفشه و آب کبکبین زردی و شربت وینا
 خرد و نشسته سودا کند و آب کبکبین استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعل آورد و اگر بسبب ضعف
 آن باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و که در دست چپ بود و اگر ضعف آن بسبب
 طوبت و برودت باشد علاج آن شیر و تخم کثوت شیر و انیسون از هر یک سه ماشه همراه کنند و
 شربت زردی خورد و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه همین و استعمال
 کنند و نافع است استعمال کند طریق یا نر و هم در امراض اسهال و اسهال یا از متناولات
 بسیار و یا از عضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذاست که بغیر از اشتها و یا زیاد
 اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستماله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب
 لزج مفرق باشد و یا بسبب غبای کریمه لطعم باشد و یا بسبب غذای نفخ بود یا بسبب اسهال
 بسیار اسهال خاشیده شود و علاج آن علاج صحیح کند و تدبیر یک در تخم گذشت بکار
 از روضه خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و اسهال نماید اما آنچه از عضا

نفخه طحال
سده طحال

یرقان اسود

در امراض اسهال

باشد از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات از آن
بعده و سایر بزرگ علائمش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد
مزاج و دماغ بود علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و وضع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب بکنند تا اگر آن عضو معده باشد آن اسهال را
خواب و خلطه گویند و علائمش آنست که گاهی اسهال ناپایده گاهی کم و گاهی مکرر باشد و فاسد باشد
علاج جوارش معطلی و جوارش عود و مانند آن همراه شیر و بادیان و شیر و زیره سیاه و شیر
و انجلی در عرفیات برآورده و رب به شیرین یا رنگین اخل کرده بخورد و بخندد که برای نفی منفیت
بر شکم نماید و مانند آن بعد از روغن معطلی هم مفید بود و اگر از این تدبیر فائده نشود و غشیان و کثرت
صاب و این نیز باشد قی نماید و بعد از نفی از سوسل جاز تنقیه کنند و گاهی سبب انصباب صفرا و معده باشد
و این بعد از حتما صفراوی و بعد از تناول آشپا حاره میباشد و اسهال صفراوی و التهاب و
حشش باشد و صفت بر آن روغن معطل نیز بود علاج اول بعد از نفی صفرا و سوسل با روغن بادیان
و زیت اورد کر کنند بعد از آن قرص طباشیر قلیض دهند و صندل زرد و در گلاب با یکدیگر جگر
و اوراد نماید و کنند و گاهی سبب انصباب سودا یا بر فم معده علامت آن گرنگی بود و در وقت
معه و در زخمی است که بخوردن طعام با روغن ساکن شود و علاج آن فصد بلیق کنند و اسهال
نیزه از او به حاره قلیضه بکشد طحال کنند و خرقد گرم کنند و آنرا دانه نماید و پیش از انصباب سوسل
شکر و بادام در روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی سبب شیر و قرحه باشد که در معده حادث شود
و آن در همین شیرات باشد و بعد از تناول طعام در معده در دایه و قوی و دراز صدید می
باشد و علاج آن قرص طباشیر قلیض خورند و چار تخم را بریان کنند و روغن بادام چربیده بخورند
و سبب جگر و معده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلطه بود که آنرا اسهال دور می

نیزه

اسهال دور می

گویند و آنست که فضول و غصوی جمع شود و بدور معین دفع گردد اگر کثیر در میان دفع شود
 سبب آن منفرد بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود اگر روز چهارم دفع شود سبب آن بلغم
 و اگر در معین شبانه و در همیشه در وقت احتباس زیاد گردد سبب آن خون باشد و رنگ بارز
 نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن غلبه خلط تنقیه کنند و عضو کیه در آن با دو جمع میشود
 آن کنند و او آهندی که سیمی به دهن یا چاک است مفید است پوست سنگدان مرغ و نقل
 بکینون که گفته و بخیه بخورد همین سالن سه روز برای ضرب مجرب آزموده است اگر مرض تحمل ندارد
 خوراک یکروزه سه روز بدهند تا نه روز استحال نمایند اگر اسهال از جگر باشد عسل او
 سیلوس صغیر بخوبی میشود و ضرر فعل معده نمی باشد بخلاف معده و اکثر اسهال معده در
 میباشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال صغیر بود و آن را ذوسنطاریا کبدی
 بگویند و علامت آن تقدم استلا و احتباس غنی که پیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با
 که علامت صحیح است بنا علاج چند روز غذا نخورد تا و فنی که مرض ضعیف نگردد و بنده کند
 و قصد بلیق بار یک نشاند و خون اندک اندک بگیرد و دست و پستان و خستین را بپزند
 از آن علاج نفث الدم میکنند و غذا و کیه برای اسهال صغیری گذشت بر جگر استحال کنند
 صغیری و صدید بود علامت آنست که اسهال متواتر نبود و صغیرا بر او مختلط شود و چون
 نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاد شود و علاج باید که حبس نکنند و کسین جگر از او بیاید
 بسیار فایض نباشند یا بدو شل شیر و صندل شیر و عناب شیر و خشکاش با کنجیر
 انار خورند و اما عسل که تسبیب جگر باشد و دردی که سبب آن با و می که سبب انجا
 باشد علاج آنها گفته شد و اگر از راه معده و علامت آنست که خلطی که منفع شود مختلط با بارز بود
 اگر با صبح باشد علامت او آنست که تشنگی پیچیدگی و دردمعده بود و سحر آنست که اختلاط

ذو سنطاریا کبدی

حریفه که با معاریز و معارضه نشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که بر اسما میزند و صفرا
 قرصه در چهار روز میگذرد و علامتش آنست که صفرا غلط یا بایز و خراطا معاریز و غلط معاریز
 است که آنست که در اسما غلط یا بایز و غلط معاریز است که در روز نوبت بود و خراطا معاریز یا بایز
 و غلط نباشد و اگر در اسما و فاق بود و در شدید و حال نوبت باشد و خراطا معاریز آید
 علاج اگر دانه در اسما و غلط باشد متعیه صفرا از حقنه بار و مناسب و اگر در اسما و فاق باشد از
 اصل بار و بهتر بود و اگر قوت قوی باشد قصد باسلیق نمودن نزد حقنیز مضایقه دارد و در صورتیکه
 به نسیب شد یا محده باشد و آن نخی رات بهم سفید بود و بعد از متعیه قنویت اسما از قرص طباشیر
 بعضی و شربت انار کند و آنرا سبب تلخ نماید و هر چه مقوی معده باشد مقوی اسما نیز بود و بحسب خلیج
 انما استعمال کنند و فاقا استعمال کنند و خوردن و دونه آهن تاب نیز مفید بود پس هرگاه
 از انصباب یا نسیب علاج سحج از بز و بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغویه
 در حیرند که خواهد شد یا بیکر و اگر او انصباب بلغم بود و بلغم در یکماه قرصه میکند علامت آن
 در بیاخ و فرا فرد در دماغ باشد و با خراطا معاریز خارج شود و این قسم اکثر بعد از نزول
 شد علاج آن استقراغ بلغم کند و شربت انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چار تخم و بنفوت
 یا نماید و اگر از انصباب و یا باشد علامت آن خروج سودا با خراطا معاریز بود و این فاعل
 علاج آن استقراغ سودا و شربت انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از آن بنفوت
 یا دویه لعابیه غریبه یا نسیب لعاب به دانه و لعاب ریشه خلمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
 سبب انجموضات نماید و اگر از فضل یا پس باشد علامت آن قضی طبعیت بر از خشک بود و علاج
 علاج قویج سدی کند و اگر با سحج نباشد آنرا از لوق الا معا گویند اگر سبب آن رطوبت
 یا که به سبب آن فضل بهماکت نکند علامت آن خروج رطوبت بود و با فضل قلیل المضم و معدود

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از سسمل و روغن چرب کنند بعد از آن وقت دو قرص
قابضه خورند و صفون مقبلا تا نیز نافع است تریق الاسما یا السبب به و در حبه پاکه در اسما عا شیه
شود و چون ابد در سدر و منفع گردد و علامت آنست که با فضل غیر منضم صدیدی رقیق باشد
و وقتی که طعام از معدو با سمار و در و در محسوس و علاج آن فصد کنند و چار تخم بروغن بادام
چرب بنموده بخورند و او دویه شغریه مانند ضمیع عربی نشاسته و کثیر ابرمان کرده و همراه لعاب
به دانه و لعاب رشیه خلمی در کلاب عربیات بر آرد و چار تخم بروغن بادام چرب کرد و بخورند
و غذا سوپ شغریه و تخم بادام سول کنند و یا سبب انصباب صفرا باشد که سبب
لذیع دی آنچه در اسماست نفع گردد و علاج آن فی نما یه و تنقیه صفرا از پیلز و رو شست و در
کنند اما پاکه بالای آن آب سرد بخورند تا اعانت بر سهال کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض
و مانند آن بخورند و غنی که سبب فتح عروق احما آید علامت او آنست که با آن سسمل اسهال
کبدی و بلو اسیر و سحج نباشد علاج آن فصد یا سلیق کنند و بعد از آن قابضات بادام
شغریه خورند و مده که در اسما بعد الفجا و درم آید یا الحسل و فصد آب خورند و اگر گرمی باشد شتر
مناسب بود بعد از آن دویه مرط که در نفث الدم مذکور است بخورند و شیر آهن تاب بخورند
و اسهالیکه از جمیع بدن بود یا از دویان اعضا باشد علامت آن التهاب شقی و بلو
و اختلاف الوان بر از و دوست آن بود و در معدو و جگر و حاجج آفت نباشد و این قسم
نیچق علاج پذیر نیست و اگر سبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز
انوان بر این باشد لیکن مرخص بعد از سهال در خود خفت راحت یا بد پس می باید که از
را بنزد کنند و اسهال بحرانی که در روز بحرانی می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بنزد کرد
ست و خوردن آب همچنین آب گوشت بصا جان اسهال ضرر دارد پس اگر

اندک آب آهین تاب عرق بازنگ عرق غلبه بدسور با کبریا دراج با صفا که
 با بقیه بخورند قشری گفته که نمیرکند اگر از آب بشوید خشک نموده بریان کند و یکقال با شربست
 یا نافع بود و نموم نافع است از برای کسی که اسهال دارد و حمام و ملک قتی و دوازده روز از
 اسهال اسهال است و گذشتن شاخها قریب چهارست بر شکم و بعضی از مجربات بود علی سبب
 و ای که از برای جمیع الزاع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیو خرفه سیاه بریان عرق
 در دکان عرق گاز زبان بر آورده شربت سبب ترش شربت صندل و یا شربت
 در ش بازنگ خشک و بخورده و اگر خون منصف باشد بخورده و در وقت بادام چرب کرده و منصف
 بخورده و خمدان زرد و استمال نماید غذا آتش جو از جو بریان بخورده و هرگاه حرارت کم شود و آب
 بدهد اگر ماده بارد با قرص عود بخورده و اساق بخورده و چهار چون بریان کرده بخورده
 یا اسهال است خصوص اینون در قطع آن مجرب است از سوره است زحیر که آنرا نمیش گویند و آن
 است از اسرار مستقیم از برای دفع فضل و دفع غیش و مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با
 ن مخلط بود سبب حر و سبب آن مفید بود یا بنم ماک که با ساریز و علا است هر واحد
 چ هر واحد بود یا سوزش مقعد علاج آن انخابدانه بخارشیه خطمی در عرق یا بر آورده شربت
 عجم و خشک و بخورده و سفوف طین و عن باد که گویا روغن بادام چرب کرده بقدر نه باشد همراه
 می کند و بخورده و تخم بجمان شربت اسفون خست از سه باشد تا نیم نوله صبح و شام با ب سر بخورده
 می خیر و حج مفید محمول است و بود و سفیدی تخم غر و عن بادام و یا روغن گل آمیخته
 ناف طلا کردن مفید بود و اگر از این تدبیر فائده نشود علاج حج صفر اوی و طبعی کند و اگر
 نافع است از تخم فلوس و عن باد که چرب کرده فرو برد و بر نیاید باید که ریش خطمی بقدر یک نوله
 با لعاب بر آورده و منقر فلوس در آن مالیده و صاف نموده و روغن بادام بالای آن بچسبند

مفصل

قولیه

بخورد و همان روز شفا میشود و حقه کردن ازین دو آئینب بود و گاهی از برای دفع سحر
 چنانکه بقدر نه باشد و گلاب عرق عنب الثعلب شده و شربت بنفشه و خاکگرد و سید هند و آب گرم
 خوردن نیز تنفع میدهد و گاهی بسبب رمح و حار و استقیم باشد علاج قولنج در می کنند و دو سه روز
 غذا نخورد و اگر بسبب سردی باشد که بقدر سردی کل زردی تخم مرغ در روغن بابونه نیکو کرده و بالند
 بر سر خشت گرم نشیند معص آن درد مایل بود و آنرا مرد و گونید بسبب آن اگر ریخ غلیظ باشد
 قراقر و تلخ بود و بیاید که شیر و بادیان شیر و زبر سیاه و شرب و تخم کنوت در عرقیات بر آرد و گوشت
 در آن مالد و صاف نموده تناول کند و شکم را بر روغن بابونه مالد و اگر حاجت تسخیر شود و بعد از آن
 از سهیل حار بنفشه کند و اگر بسبب صفراوی یا بلغم مایع باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و
 بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تسخیر از سهیل حار و از ششای گرم خورد و اگر
 باشد علاج قولنج سردی کنند و اگر بسبب گرم امعاء باشد علامت آن احساس کت گرم
 در حالت گرسنگی و سیلان احباب هین بر هم سائیدن دندان در خواب و گاهی نروج آن
 در بر از می باید که چند روز شیر و نبات خوردند و بعد از آن دو آب رنگ تناول کنند تا گرمی
 و بیرون آیند و قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج بزر شود و بان وجع عظیم بود و در وقت
 این مرض درد کرده آنست که در درگاه بر جایگاه گوده بود و مایل بطرف قطن باشد
 و در قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بهریر آید و فرو تر شد
 و از جا خود تپا در میزند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بیدارنجیر بکشد
 و گلاب بخورد و یا ساقی بنجاشه ترب سفید بخورد خراشیده سه باشد و در گلفند آینه حله گلاب
 عرق عنب الثعلب شد و در جلی سهل و مانند آن نیز مفید بود و خصوصاً و فیکله و قولنج شش
 و خوردن مصطکه رمی با بکر نمز نافع بود و تر یاق ار بعد و تر یاق کبیر نیز مفید بود و در وقت

علاج قوی بود و لاحقاً نهند و بعد آن از سهیل که تمهید نمایند بر دست علاج قولنج ریجی مگر آنکه زیان
 نده و سهیل که در قولنج ریجی استعمال شود کاسه ریاح باشد و بر ششای برای شکم و دشت و نافع بود و کمید
 بر آن ضرر میکند مگر در نیکه طبیعت باشد و بعد از آن دال معن یکدور روز غذا نهند بلکه تمهید از تخم
 نیند آب در خورند و بهین علاج قولنج که بسبب اعتباس فضل یا این باشد و خروس یا چنگ که را بجا
 نده شود پس از آن فنج کنند و هر ایزند و بمصلح خوشبو ساخته نباشند بسیار مفید بود و او که
 بصیت بقولنج فایده میکند از آنجمله شوره یا بهر دو گوشت آن خرطین خشک بر از سفید گرگ
 اصل خصوصاً استخوانی که در بر از او یافته میشود حتی تعلیق آن بر آن جانب و نافع بود و بهین
 بدن جرم بخار گرگ اگر بسبب چیدگی معالایز دال آن بکلیس افشیش حادث شود و آن بعد از
 به حادث شود علاج آن ده درم زیت ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از علی
 مثل مالند و اگر بسبب دم باشد علامت آن تب و ضربان و نقل بود و این قولنج آهسته آهسته
 شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از سهیل یا در تمهید سازند و حقه نمایند و با چوب و غن گلاب
 بنهند و بر موضع دم نهند و در غن بنفشه و بابونه میگرده مالند و ایلانوس قسمی از قولنج
 نقل از دهن بیرون می آید علاج آن به علاج قولنج سدی بود و شراب صرف گرم کنند
 آنکه بیانشان در طریق شانزد و چهارم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در انوا
 قوع حادث شود علامت او آنست که در مقعد و در نقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
 بواسیر غیر مختلط یا بر از باشد و خروج آن بعد از برز یا قبل آن اقبطرات شود علاج آن
 نصف طاری شود بنده کنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و موت
 به بااست چکه لطف نموده بخورند برای اسهال خن بواسیر نافع بود و دقت کشتی با
 درن با این خضر و خضر از بر قطع خون بواسیر داغ کردن مفصل تر قوه برای ریاح بواسیر

سکای

امراض

مقعد

بواسیر

از مجربات مستحب مندرک برای بواسیر غلی مجربست و خاصیت آنجاست که باو
قبض خون قبیض طبیعت میکند و اگر سهوا بواسیر ازیت و دهمی باید که بعد قصد باسلیق نه
مصارف و یا قصد باسلیق یا حجامت مابین و کین نمایند و او به مفتحه مانند سرکین کبوتر
و مراره گا و در آب پیاز بماند بهتر است که بعد قصد باسلیق ز لوبچا بماند و زوت بر
سائیده ضما و کنند و همچنین بنگ ادر آب سائیده بر بندند و شیر گا و جوشاده بخار آن بگریزند
روغن زرد و روغن سیاه بمرهم سفید آب کا فوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باشد تنقیه نمود
و ماء الجبن کنند و بعد از آن اطراف لعل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و فصل ط
و کبد کنند و اگر تندی بر نگردد فائده کند بهتر است که قطع کنند و اگر بر داشت قطع نباشد و
مانند دیکت دیگر نهند بعد از آن مرهم کوبان شتر استعمال کنند و یا برگ کرب در آب بجوشانند
و روغن زرد بپزند و استعمال کنند و گفته اند که تمام سهوا را بیک نقطه بکشند و اگر بعد از قطع
از دوا ای تیر بواسیر متفرج باشد مدلات استعمال کنند و تخم زرنیج و یا پوست مار و مقل و همچنین
و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کنند سهمای بواسیر بکشند و روغن سفید باید که از مجام
کنند و یا سونج و نظرون سائیده و مراره زگا و مخلوط نموده ضما و کنند تا سهوا بیرون آ
آنوقت دوا ای سم الفار بر آن نهند سیح بواسیر و آن ریح خلط بود که در تریکا و دوا ای
ر کرد دیگر و علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالینو کیا گذشت تجویش کونی دوا
با دران خورد و حب مقل و اطراف لعل صغیر نیز نافع بود تا حصول مقصد که قرص خشبه طرف
مباشند و از آن حدیدی آید اگر غائر نباشد باید که آنرا بپشتارند تا آنچه درو باشد بیرون آ
علاج آن بجلج ناصور چشم کنند و او را م مقصد اکثر خار باشد علاج آن نص
و بعد از نصج از مسهل بار و تنقیه نمایند و مرهم سفید آب بمانند یا سفید تخم مرغ و روغن زرد

ریح بواسیر

نما مقصد

اورا مقصد

از اینها سبب خوب بسیارند و ساینده آنرا بر قند ضار نماید و اگر فرس کردن در مردم و غلبه نهند
 و چون علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد و قبل از نفع باید شگافت تا ماضی نگردد و مردم
 سینه بکافور و سیسماق مقعد هم نفع میکند و مردم که بآن شیر خایان نافع است و باید که
 طبع از مردم دارند و از آب سرد و حوصات و اشیای قاطبه احتراز کنند استرخا و مقعد علامت
 آن خروج بزر و ریاح بی اراده با علاج آن بعد از نفع از سهل عارضه کنند و معاینه چاره
 بخور مقعد از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و زرد گس ببالند و سنبلیطی قطره و هر چند
 بماند آن از دویه قابضه گرم آب بچوشانند و عسل را در آن بنشانند و خارش مقعد اگر بسبب
 وین باشد با علاج آن مذکور شد و اگر مقعد بواسیر باشد با علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب
 عظام و مری و یا بوقی باشد تقیه کنند و حیات مابین رگین نمایند و سر که در روغن گل ابقعه باشد
 و روغن بقیه و در مراض کلیه نشانه نیرال کلیه یعنی لاغری کرده یا سیب و المزاج گرم باشد
 سیب کثرت جماع و یا سیب یا دق استغفار نافع شود علامت آن سینه بولی کثرت
 آن در پشت و لاغری بدن کمی شهوت باه باشد علامت آن ترک سبب کنند
 و بول اندوق و ستر چلو زده و بادام باطل معجون سازند و بخورند و بر لبه و کله با چربی لبط
 و خوردن مقید بود و هرگاه حرارت با از لبوب بارده مانند ششاش و مغز که دو پنجه دانه
 حیات نماید ضعف کرده علامت آن بول مانند غسال گشت باشد و در پشت
 شهوت باه بود و اگر سیب آن باشد علامت گشته شد و اگر سیب و المزاج باشد تبیل مزاج نماید
 که بوی باشد نشانه کنند و اگر سیب سفر عارض شود علاج آن خود را از تعب باز دارد و بعد
 آن تقویت کرده از لبوب کوره نماید و دویه قابضه برگزیده ضار کند و مالیدن روغن گل
 که بر سینه بود شیر کوه سفند و شیر شتر و تقویت کرده معیدیل است غذا شیرین و کله با چیه با

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

وجع کلیه

پیه کرده برینا سبب و همچنین است علاج ضعف کرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت
 و یا بسبب عارض که دو خوردن می خورد و درین باب بیافع است وجع کلیه اگر در دو بسبب
 رواج باشد علاج است آن تعدد با نقل و انتقال می رود باید که شیر و بادیان شیر و انیسون
 شیر و تخم کثوت مانند آن اندک است که شدیداً حرارت نباشد یا کفند شیرت برود یا شیر
 بخورد و روغن کل روغن بونیه مالده اگر گل میوه و کبند و دیگر دوات در آب جوشانیده صاف
 نموده بطول کنند و نقل آن بر بند و در زائل کنند کلیه از نمک بسوس گندم در یک کاذران آب
 مفید بود چون خنجر آتش را بر جگر و بر بند و روغن میشود و خا و زنده تخم مرغ استعمال
 و اگر بسبب یک باشد علامت آن آنست که در دو گرانی در پشت پدید آید و همچون دوا
 در زنجاره هرگاه قاروره تمام شب او طرف مفید معجم کنند اندر من بول ریگ سرخ و زرد
 گردد علاج آن حجر البیوس سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک یکا شصت صمغ آلو سائیده یا
 سائیده بقدر نیم نیم باشد همراه تخم خیارین شیر و تخم خربوزه شیر و خارخسک شربت آلو یا لوانه
 بخورد و سحوف حجر البیوس و همچون آن آبکار برود و خوردن مولای باخی صیت نفع حصاة
 و بهر هواری که نبات مشهور است چون اورا شماش در آب خیسانیده یا بنجا بخورد و روغن
 و یک عدد در شمش تاب که بر آن دور کرده باشند خشک کنند و باد و از و انتقال آب جلین
 سه روز استوار بنوشند از برای اخراج سنگ و احسان بول مجرب است اند و خوردن
 نیز برای سنگ کرده و شانه فایده میکند و بطول گل میوه و مال کنند و نقل آن بر بند و اگر آب
 نشود قی غایب نفع از قصد سهل کند و با آدویه مفتحه حصاة می باید که صمغ آلو و آن
 و همچنین آدویه مقوی عضو مانند سلیمه و سنبل الطیب اگر در شدید با آدویه که باخی صیت
 باشد مانند تخم کرفس و تخم شنبلیله یا آدویه که بسبب یکسکین نمایند باید داد و همیشه آبریزن با

ای در اندر نیاب عیب است و اگر بسبب گرمی و اکثر آن گرم بود علاج آن قصد بایست
 جانب گرم کند و لعاب بخیول اعصاب اندر شیر و عسل بنمیزد آن شربت بنفشه بخورد و قند
 نهال کند و بایست در غن گل روشن بنفشه با موم بنفشه بود و اگر حاجت تنفیه بود بعد از
 این با روغن تنفیه کند و آب کاسنی سبز مرق و آب عنب الثعلب بنمزد و قند بود و اگر ماده
 بخیول کند باید که گرم گمان و تخم خنجر حلیه نبات و آن کج شامه و صاف شود بخورد و چون بود و بر
 آن کج ساینده صفا و نماید و در آب جوشانیده بطول سازد و با قند یا بدو بعد از الفنج گیر
 بیاورد که سینه و صفاد و فروزه بکار برد و آنجور دوا حاصل پذیرد تا نه باشد و صفا کند نیز
 در گرمی نماید که منقرض شود و ده از راه بول برون آید تخم خیارین تخم خربوزه خیارک
 بنفشه بخورد و شش شیر خرمی و عصاره از ده پاک میکند بعد از آن سفوف طحیه چهار ش
 بخورد و اگر بسبب گرگندگی علل آن گفته شد و اگر بسبب قروح گرگندگی با علل آن در
 در خروج خون بدو متن بولان شد علاج آن قصد فی کنند و قرص که با و قرص گلستان
 کج و مانند آن با دوی خرمی مانند نشاسته کثیر صمغ عربی آمیخته و با بخیول نکند و بعد از
 بایست شربت بزرگ و دیگر درات خورد و جرب کرده که عبارت از الفنج شرب کرده بود
 تا آن حرف بول خروج قشور سرخ باشد و در دود حکه و دغده و شمس در موضع
 علاج آن فی نماید قصد بایست از جانب حق کنند و بعد از الفنج بنفشه با روغن تنفیه
 در آن نبرد و طبیب علاج کند و بادق الزهر ساینده با گل امینی آمیخته همراه درات
 طبیب آن چنان باشد که همیشه مریض نشسته بماند و چون آن خبر دهد و آنکس نانی بی قنبر
 علاج آن قرص کافور و قرص طبیب و قرص گلستان و قرص طباشیر با میرات و الفنج
 در عودا بخار نشود و از آب سرد که در آن آب نازک شود و با روغن کافور

جایگاه

جایگاه

آلو بخارا نیز فائده می نماید در دفع جفرا ت ترش که غلیظ باشد خصوصا که از شیر گوسفند خج بهشتند
 درین سر کرده خوردن انفع اشیاست تخم و مندل نماید و آب سرد غوطه زدن بکبریکه
 سر شود و در بنیاب مفید بود قشری گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شب روز در سر که خیسایند
 درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بول گس هجوم می نماید و مورچه باوران
 می برند در وقت گلوی خشک انرم سائید با شکر تری آیمته هزار دو کف دست هر روز
 قروح مثانه علامت آن درد شانه و عسر البول و سوزش زمین آن و خوردن
 مده و قشور مانند سیوس بود علاج آن بطیاج قروح کرده کنند و زرد جو ب آله بکوبند و قروح
 بپزند مفید بود و چکانیدن تیان بهیض با شیر شتر و زروق سندله و ریخا مفید بود و اگر جرب
 باشد چکانیدن مارا اصل یا ماء السکر و نوشیدن آن بسیار فائده میکند و از اغذیه حلیفه و
 اجنباب کنند جرب مثانه که علامت آن درد شدید باخارش و سوزش زمین بول
 رسوب تنالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب کرده بود و خوردن بوجک
 گرفتن از عاب و عاب اسبغون شیر خرد و زرد گوسفند و روغن بادام مفید بود و جج
 علاج درد شانه مثل علاج درو کرده کنند اگر بسبب حصا باشد علامت حصا شانه
 نقل شانه باشد و باخارش در بیج قضیب و در بول که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستر
 میباشد و صا این مرض پیوسته دست بر زیر باله و بول بد شواری بیرون آید هرگاه
 شود باز اتفاقا بول بود و علاج آن باشد حصا کلیه بود و چکانیدن روغن عترت خوردن چنان
 مشرد و لیطوس در بیجا مفید بود و اگر سنگ شانه ازین تدبیر بیرون نآید باید که شش کند
 آرند و این عمل در سن ده سالگی میباید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که اکثر
 در دست و شش و بوشیدن مجزئه با که دران میخامی آهن باشد تقیت حصا میکند و

نیشانه

جرب شانه

وجج شانه

حصا شانه

میشود و درم نشانه اکثر آن حار باشد علامت آن در و شدید و آتفلخ عانه
 و جباس بول و بر از تب گرم و نه بر آن باشد علاج آن نیز مثل علاج درم کرده بود اگر
 بودی متعده در امراض نشانه می باید که قوی با و از اشیاء بارده فالجده ضا و نمایند و آن
 از و کنند و قیر و طی کاخی ضا و کنند و بعد از چند روز ضا و سسم کنند و نوشیدن شیر شکر از برای
 عدم شانه بلطیر است چو درم درم نشانه گاهی خون که از جگر و با کرده در شانه میریزد و بخورد و در
 ای سبب به با سطر که بزرگ از شانه نشن میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب
 نشی بود و طاف و عرق سرد بود و علاج آن سکجین عین غصلی با خاکستر حوب انجیر بپزند و بهر صفات
 نوز و جلیل الملك با بونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضا و کنند و در آن نشینند و پیرا چنگ
 مایل بجکاشند و علاج حصاه کرده کنند و اگر ازین فائده نشود شق کنند و خون منجر را برین
 راز کج نشانه که علامت آن تند و بلا نقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای گرم خوشبو کنند
 از بوس کنند و نمک کمید نمایند و از او به حاره لظول سازند احتباس بول و عسران اگر
 ببب درم یا حصات یا سبب غلیظ باشد علاج آن در و در شانه مذکور شد و اگر سبب انجا چون
 شد علاج آن در و درم نشانه گذشت و اگر سبب خلطی لرج باشد که در مجاری بول حاد
 است آن تقدم راحت خوردن طعم غلیظه و قتل عانه بود و علاج آن مدرات قویه مثل انیسون
 کم کرس و قو تخم سلم صحرانی را در آب جشانیده و صاف کرده و شربت بزروری داخل نموده
 در و درم یا او به را در آب بجوشانند و در آن نشینند و او همان حاره مانند روغن شبت بمالد
 یا جلیل چکاند و اگر سبب خلط صفاوی باشد که بر شانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
 بود و علاج آن با علاج حرقت بول که سبب حرقت و بوقیت بول باشد نماید و اگر احتباس
 سبب جس فصد یا سبب اطعین یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از او به حاره و او به

وینچه

وینچه

وینچه

احتباس بول
عسران

مرخیه نطول کنند و نشانه را از دست غمر نمایند و بر وزن طبعان و وزن کلان مانند آن باشند و خوراک
چون تر بقد یک باشد یا برگ بان از برای رفع حبس بول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی و
خودل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و نیمه بخوراند بول بستر را بکشد و نیز شوره قلمی و نمک
ترید و جو که با بقدر دو دو باشد کوفته و نیمه با لسی شیر گاو خوردن در صباب فائده عظیم دهد و در قی
نیل در آب سائید و همچنین تخم قرطم و کسب صغرات سائیده بر خانه ضحاک کردن مفید بود و در شلغ
از عفران در سوراخ قضیب نهان و همچنین پیش نهاده در سوراخ ذکر داشتن با نجاسیت موجب آرد
بول است و دهن شوره کافور و حلیل و طلا کردن آن بر نان نیز فائده میکند و اگر کوبیده را بکشد
و خون آن را بر زبانه چکاند و شکم آنرا سگافته گرم گرم بر زبانه بندد قوت مانند را بجرکت می آید و ک
گوش گامیش بر نان مالیدن خوراک بول را بکشد و شیان نمک طبرزد و نیز آرد بول میکند
بول حالتی باشد میان احتباس استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن احتیاج
بول گفته شد و اگر بسبب اخلاط وارد باشد علامات آن زردی سوزش بول علامت اخلاط صغیر آید
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب قیست بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج باشد
استرخای حفا آن باشد علاج آن به علاج سلس البول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاینه
باید خورد حرقت بول اگر سوزش بول بسببیت بود قیست بول باشد علامت آن حرارت
مزاج در گلبنی فاروره و عدم خروج مده و تصور بود علاج آن بنا بر ذوق البزور همراه با آب
در عقیات بر آرد و در شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از آشاماکه و حامضه حراره احتراز کند
و چکباری از شیان اینها کافور و شیر زبانه شیر یا شیر خمر بگیرد و شکر نیلوفر و صندل
آرد مفسر آب تر کنند صبح آنرا بالمیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و در وقت
تدری دو میان تنه شق کنند و شب قلمی بطوری نهند که آب از آن در ظرف باید آنرا بگیرند و

تطهیر بول

قیست بول

حاجت برسد اگر سوزش بول از قرض باشد قصد باطریق کنند و شیر و تخم خیارین شیر و جگر
 شیر و تخم خیزه در عرقیات بر آید و شربت بر روی داخل نموده بخورد و بعد از چندی کفر طری
 در پاک شود و هر آید که در آنجا شربت قرض کنند یا قرض کمر با و یا قرض شب مانند آن که اندک
 زهر کند باید و اد چون یکدم پوست بپوشد و خال را ریزه ریزه کرده در آب شربت کند صبح آنکه
 بالید و صانود و بپوشد بجهت حرقت بول سوزاک مکرر و تجربه رسید است و قرض کاکج
 نیز بسیار نافع است چون گیر و یکدم دال تخم و پوست یکدم شب یک نیمه با و آب تر نموده
 صبح بطور بنک سائید و بپوشد و وقت تشنگی سی شیر گاؤ بخورد و رسته و در صحت پیشه و نفع
 هم گفته هر آید که بر بزرگ و بپوشد نیز مفید است و عروق نند و چوبه و زرناله قرض که بحرب و آرمه
 و چون کثیر صمغ عربی بقدر دو دو مائه شربت آب تر کرده صبح مالید و صانود و یا سائید
 و بپوشد از برای حرقت مائه و سوزاک مفید بود و برگ نورد سسته گیر و پوست گلو و پوست سلا حیت
 هم از برای قرض سوزاک نافع بود و در وقت یعنی بچکاری شب یک یا از برای قرض جدید و قرض مفید
 و در وقت لطف است و مال نیز مفید بود اگر تدبیر نکرده بعد از قصد باطریق و سهل کنند نافع خواهد بود
 و در آنجا که سوزش بول نیز فائده میکند و اگر حرقت بول بسبب بکلیه مائه باشد
 علاج آن گفته شد سلس بول او است که بول بی اراده بیرون آید اگر بسبب بی
 مائه مائه علامت آن مضیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن که در مصطلکی از هر یک که
 یک سائید و بکلیه مائه لطف صغیر است و مال کنند و بپوشد و در دیگر ادویه فائده میکند و
 که خوردن نیز نافع بود و مشک و جذبه ستر بارغن یا بونود و عن تر گش است آن آسوخیه
 چنان فماد کند و معجون کک کک علاج نیز مفید بود و گاهی بسبب حارث باشد و عکلا آن گرمی
 غریج در گشینی قاروره بود علاج آن بعلال و یا پیش کنند و در حقیقت حار بول کردن نیز

بول الدم

موجبین بول بول و فراش بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بول بول نفسیه است
 نمایند و بجا سبک بفتح نام و چون بکسوست یک عدد را بار یک سینه بخورد و بالای آن
 بر او منسل سفید شب و آب تر نموده صبح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
 موجب از سوره است همچنین چهار دانه زمل را در آب سائیده در جرات آینه در پیاله چینی بپزد
 در شب گذاشته هر روز تا یک هفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول از رطوبت
 و غریبت باز نماند و صفاه این بناید بود و نیز امراض گروه منحل ببول غلیظ که در آن سوسله
 باشد بگرد و بسیار است که از بسن جسمانی در درگاه شدید پیدا میشود و حتی در اکثر امراض گرد
 سود دارد و آشامیدن آنی که از چشمه آهن برآید مفوی شانه است همچنین آب بن نام غلظت
 اشیا برای شانه استعمال محصولات است و در شامی غذا آب خوردن مایع حدوث سنگ شانه
 و عیس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورت آفت مجاری بول بود و طریق پیچیده
 در امراض اعضا و تناسل نقصان باده اگر بسبب ستر خانی قضا به سوزی عصبان باشد
 باشد علامت آن کثرت رفت مینی و سولت خروج آن بغیر از امتزاج بود پس اگر قضا به در آمد
 کو چنگ و لا غرست نباشد علاج آن بول بول فاج کشف و همچون لبوب کبیر و خلا سفه و مانند آن خوا
 و اطلبه یا سیه باله و اشیا عطوه بود و اگر متخلص شود و لا غر باشد طالع پذیر نبود و اگر ستر خانی
 ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن وقت مینی گفته شود و جرب او و به اطلبه و معاجین و غیره
 استعمال نماید و اگر جوبه مستدی را نیم باشد بایرک قبول بخورد و از برای تقویت باده و دیگر امراض
 سفید بود و اگر تشنه طماک و عن مستدی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد و درین مدت جماع نکند
 قدرت خدا باشد هر نماید و اگر نقصان باده بطلب مینی باشد علامت آن قلت خروج مینی بود و
 یا بسبب ضعف بدن مینی غذا بود و علاج آن غذا و جرب باشد که شامی نریز و مرغین و مار حیل

در امراض اعضای تناسل نقصان باده

طحال را نشانه و باد را مسموم و مانند آن در دوزی میضه نیز شربت خورد و اگر در دوزن نیز نافع
 جز که جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب دوت آلات منی باشد علامت آن
 دوزنی و عسر خروج آن استقاع از اشیاء حاره بود و علاج آن معااین گرم مقوی با مین
 بسبب کثیر در خنبلین برود و دوا و البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
 غلظت منی باعث انزال بود و از مبررات نفخ یا بد علاج آن از مبررات کنند و بسبب
 است آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و استقاع از اشیاء مرطبه بود و علاج آن از مبررات
 دوا و اگر بختین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
 سیه مانند زیره و داجینی کنند و اگر لطف صغیر و مجنون برود و مانند آن نافع بود و اگر بسبب دوت
 است با دین اکثر بود و بسبب برودت پیوست حرارت پیوست علاج آن مرکب از علاج
 حرارت کنند و حرارت رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان با بسبب سکون منی فقدان
 آن بود چنانچه سنگی افیونی را می باشد علامت آن کثرت منی وجود و غلظت آن با علاج
 منی رقیق بود و مجنون برود و دیگر معا جیس و دوا و اسک و سفوف عنبر خورند و رغن عاقر قرحا
 و آل کنند و اگر نقصان با بسبب ک جماع واقع شود و علاج آن اغذیه با هیشل شیرین و کدو
 در دوزنی تخم مرغ و کدو و هر سیه بخورد و نشیندن حکایات که شمل بر رغبت جماع باشد و لطف
 با خورنات هیچ آینهی بود و در تقویت باه فائده غذا از یاده تر از دوا بود و از تخم کدو
 آب کثرت استفرغات و مجففات منی و محلات ریح و حواض مخدرات و تبرید
 از کدو و اگر بسبب امور و همیه با از دوزن و لطف الحیل کنند و اگر بسبب قلیق باشد
 نقصان کنند و اگر بسبب دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب جگر یا معده و یا
 باشد تقویت هر را کنند و اگر قلیق ریح باشد علامت آن مستساغ و غنار و قلیق

و کثرت منی باشد علاج آن ادویه اغذیه با هر چه خورند و نمائند یا زود خورد گذرد و اگر در بان
و پسند گوشت بره مرغابی و کبوتر و خجیر و شیر و چون شیر بیش را نیم گرم کنند و خرقة را در آن
بریزند و چون خشک شود با برغن کیند و ذکر فرزند و اگر غسل برنجیل بر قضیب با
با هر که مجامعت کند موجب دوستی گردد و کباب یا عسلت در دهن گیرند و آب آن بر قضیب
موجب لذت شود و فعل و برنجیل با سمنو یا با سمنو ذکر طلا کنند همین عمل غایب و مرد که
بهر بیوهی گویند در ریغن ماده گاوی بریان کنند چنانچه بگذارد پس از آن بر قضیب با
مجامعت کنند هر دو شاق یکدیگر شود و لذت آن که در فریادین کورست استعمال نمایند
مرد و دل زن پیدا میکنند و طلای منزل نیز همین فعل میکند و عت از زوال اگر بسیار
قوت ماسکه بوا سطر و دوت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و
علامت حرارت نباشد علاج آن بنفشه یا نم از تنی و سمل کنند و خانه و حصیه ابر و غن قسط
رگس مانند آن بماند و نفوفا و غیره استعمال نمایند اگر بیب حیات باشد علامت آن
ملذذ منی بود و در حالت خروج علاج آن از بر حیات کنند و اگر بیب ضعف و غنای
در حالت نقصان باشد علاج آن گشته شد و در ور منی و منی و و دمی منی از
منهم چایم پیدا میشود و فائده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و منی رطوبی است
در ابتدای شهوت جلدی میشود و بسبب تلین منی بسبب تلین منی خارج گردد و مجرای
مجرای منی است و دمی منی باشد از جبهه قبل از بول در مجرای او جاری میشود و مجرای او
مجرای منی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن یا علل آن کثرت خروج منی در حالت
در وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کند و تقیل غذا نمایند و دمای مقل منی
و ادویه که مقل شیر اند تقیل منی بهم نمایند و اگر بسبب منی بود و علا آن

قن بول زردی رنگ سنی باشد علاج آن شیا باده رطبه مانند بیلو قزو غش و عذاب بخورد
 و ای بار در مقل سنی باشد مانند گنار تخم کاهو خرفه اسفند تخم کاسنی پنجه کشند خشک
 هفت تخم فینکشت تناول کنند و اگر سبب استرخا و عیبه می و سردی مزاج آن و
 ناسکه باشد علامت آن رفتن می و خروج آن بغیر از نفوذ بود و علاج آن دوا می حار قلیل
 مانند پودینه و سدر و گنار تخم سداب شه دانه و کون و شونیز و مجون کوفی بخورد و اگر سبب
 آن کرده باشد علاج آن تقویت کرده کنند و در ورمی که در وقت تصور جماع و یا سبب
 در آنجا یا لذتیه شیا علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از ماسکین اطلیه نماید
 است حمل ماسکین مثل اسباب ورمی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن با پر سر
 رفت بنزد و بر پشت خواب بکنند و برگ بید نیلوفر مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
 و در عذوبه و او آنست که در وقت جماع بر از کند و سبب آن استرخا عصاب و تحلیل روح
 و عیان علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار جماع و از عذولت بسیار از آن با علاج آن
 است خلا جماع نمایند و تا بر از کنند جماع مشغول نشوند و گل امینی و مصطکی و کندر و گنار و
 و آن هر بیهوش تر است از شیرین آمیخته بخورد و از همین او و یه شیای ساخته بردارند و
 است باغ و دل نمایند و از مخصیتین اگر سرخی رنگ و دلالتاب با علامت
 آن علاج آن فصد با سلیق از جانب سرم گیرند بعد از آن فصد صاف و میسج قطن نماید
 و این کو نیز مفید بود و تبریز از جانب بهمانه و شیر و عذاب شیو تخم کاهو شتر و شربت
 کند و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد از نفض از مسهل بار و تمقیه نماید و اگر در جنب الشب کل امینی
 و مندل مفید در آب کشیده سبب ساینده ضحاک کند و یا رجه بگل آب سر که و لغا اسفند کینه
 و بعد از ابتدا آورد و بخورد و اگر با قلا یا میر و بعد از آن آبونه کلیل الملک صبر و یا شند

در روغن گل و زنده تخم مرغ آغشته نماد نماید و چون گل گشود اجوشانیده بر خصیه بندد و از برای دفع
 درم و تسکین الم در سرخای خصیه بدل است و تطول از آب آن نیز در بناب مجرب است
 و ضما کردن صبر در شراب بنجته باشند نیز ناف بود و نماد و بینه سنگ است از برای برطرف
 خصیه مجرب است و از سود است و منزهید بنجیر در شیر گاو بنجته ضما کردن نیز مجرب است و کشان گاو
 که بر پشت ابهام است از دست مخالف درم و تخمین سودا خ فراخ کردن در گوش از جانب
 مخالف درم و اگر درم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و دوا کردن آن
 قریب بندد دست از طرف ابهام از جانب افق درم نیز از مجرب است اگر درم سودا او باشد
 از انحراف و شخم و صمغ و در شراب حل نموده ضما و کند و اگر حاجت تنقیه شود و حسب خطا بعد از
 تنقیه کند و در خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه و علاج آن
 تبرید خوردن آب کدوی سبز و آب کشنیر سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب است و مانند آن
 از مبررات ضما و کند و اگر در سردید باشد انیون هم اضافه کنند و اگر از بیروت باشد علامت
 آن قلت سودا و علاج آن اصل السوس متشر نکوفته بسیارشان مانند آن در آب جوشانیده
 کل کنند و آن مالیده ضما نمود و بخورد چربی بطور مرغ و روغن خرد و روغن بابونه و مانند آن
 بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تعدد باثقل بود علاج آن بابونه و کل
 و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده تطول کند و چند سیرستر را در روغن چینی آغشته
 کند و تطولی که برای درد کرده ریجی گذشته این نیز مفید بود و در ریاح سوداوی متشر
 سودا و ما و کین مفید بود و اگر سبب ضرب یا سقطه باشد فصد کنند در او غبار بفرمانند
 و بنفشه و کدو استمال کنند و تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود و بزرگ
 بلکه فریب شود و چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا او به سر و زده مانند جگر

در خصیتین

تعظیم خصیتین

و است شش و حاکم سنگ بنشین حاکم اسرب حاکم سنگ گریا باب کشنیر سبز طلا کنند
 و در به که مانع بزرگ شدن پستان است در بنجایز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج
 بر نودار تقاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بیوی عانه بالا رود و طولی که
 در و گرد و ریکی گذشته باید کرد و دروغن با بونه دروغن سوسن با لدر و از اودی گرم کنند
 طبیعت حلیه فرین نهاد کند و الی صفن و صلاست آن گاهی رگهای کیسه کشنیر
 سطر نوزد اگر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی با و درم صفت
 بود استر خای صفن گاهی کیسه سیب اریث رطوبت هوا مسترخ و در از میشود علاج
 آن اودی باره و قابضه مانند مار و اس و گل سرخ و عدس گلزار و جفت بلوط و کدو
 و آب بچوشانند و صاف نموده لظول کنند و نقل آنرا بیدند و همین اودی را در آب بپوش
 و میایند نهاد کنند قروح ذکر خمیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار مانند آن
 و مرهم سفید بود و صبر و مرداخ و قلیماهی مغسول با شرب جاما و کنند و اگر فرجه کنه باشد
 بقوات قویه مانند و قاف کنند و کاغذ سوخته و مرصا و سازند و یا سائیده در در نمایند و اگر ارم
 را باشد فلذین با لند لیدان اودی مرهم را استعمال کنند و اگر قرحه غل قضیب با علاج
 و مرقت بول گفته شد حکم قضیب علاج آن فصد کنند و بر آریه حجامت نمایند و قضیه سودا کنند
 از یامینا سائیده باروغن گل و سرگرد آب کشنیر سبز آمیخته نهاد سازند و قضیب با گرم
 بپزند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند و ارم قضیب علاج آن مثل علاج ارم خصیتین بپزند و اگر آنگه پیش
 و من قضیب مناسب نبود اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب یک نیدن مضائقه ندارد و آنچه
 خصوص قضیب است در درم حار عدس گلزار و ق گل پوست انار و آب بچوشانند
 و بپزند دروغن گل آمیخته نهاد سازند و در درم باید آورد و حطمی آتشی خرمادر و غن با بونه

ار تقاع خصیتین

در صفت
صلاست آن

استر خای صفن

قروح ذکر خمیه

حکم قضیب

ارم قضیب

انقباض شقاق
قضیب
سند بنجر با قضیب

نمان

انقباض

در امراض زنان و در رحم

در سرکه آبلیمو نماد نماید علاج تا لیل قضیب مانند علاج سایر ابلست شقاق قضیب علاج
آن به علاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر لیبش به علامت آن سوزش
بول و غیر خروج آن بود علاج آن قصد بلیق کنند و لحاب با سبغول و شیر و زرد به زرد به زرد
خورند و شبان بهین شیر و زرد دروغن کل در حلیل چکانند و اگر لیب غلیظ باشد با عس خروج
بول بلا حرقت در دلو بود و خلط غلیظ در بول بیرون آید علاج مدرات حار نماید با وایان
و انیسون کثوت و تخم خرپوزه با شربت بزوری خورد و دادویه ملطفه مانند با بونه صحر کلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند و طول کنند و روغن با بونه و روغن سوسن را در حلیل چکانند
گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بند کشا و گویند علاج آن سفوف
چمال و دهلک باب بخورند و اگر فنیذ گویچی در سوراخ قضیب یک لخته بدارند بسیار مفید
اعوجاج قضیب یعنی کشیدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن
در گس و چلی بطور چلی مرغ و مخ ساق گاو با هم مزوج نموده بمالند و از دست راست
و از چپا بر بندند که نابالغ نشود طریق نوزدهم در امراض زنان رحم
رحم اگر باتپ و ضربان باشد با سبغ بلیق کنند و قصد صافن نمایند و تبرید و تجمیع
آنچه در سر سام گذشت باید کرد و جمول جد و اراستمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر
برای درم صلب هم میرسد و اگر درم تحلیل نشود و اراوه کند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بودی باید که از لحاب حلیه و تخم گمان خفته کنند و در آب گرم بنشانند تا نفع یابد
منفجر گردد و بعد آن از ماء لعل خفته کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم ارمه پاک شود و اگر
بمرهم مدله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت خفته بخون آلوده گردد و باید دانست که شقاق
پس علاج آن از مرهم شحم کنند و مرهم سفید آب کافوری نیز نافع است جوارش کوبا

در جوانی عارضه نفخ رحم را سفید بود علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
 یک تا یک گند یک ساله سوزم سوده باشی گاوهر روز نایکفته بخورد حصص مغز باز دارد و مغز خطیا
 احتباس طمث کند و محاجم بانا زیر پستان نهادن پستان را از چیزی بستن بر قیاب بسیار
 است تا مکه منشر بادیان از هر یک یک نوله شب آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
 سفید کینوله اضافه نموده بخورد و احتباس طمث مجرب از سوده است و حمل باز و ربط از
 فرغ زن باز دارد و اگر سیلان طوطی بسبب فصلاتی بود که بدن زن جمع شده باشد علاج این
 حب غلبه غلط تنقیه کند پس از آن فرز جبهه و خننه استعمال نمایند و غلبه غلط چنان دریانت میکند
 که غلبه نور دارند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام غلط
 است و اگر سیلان مینی باشد علاج آن مفصلاً در دردمنی مردان گفته شد و فرقی در طوطی
 نمی آید که دردمنی سفیدی رنگ غلط توام و عدم عفونت بود چون پوست امتحان شود
 بسیارشان قند سیاه کند در آب جوشانیده صاف نموده و بنده برای احتباس نفاس
 تازه میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج به فصد و حجامت هر دو
 میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محبس شود عطالت
 آن لاعرضی بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که چیدم لکیموس
 بعد بخورد و خود را در عیش و عشرت مشغول دارد و قروح و شبور رحم علاج آن فصد بلعق
 بعد از انقضای از سهل بارد تنقیه کند و در امراض رحم فرز جبهه و خننه بهتر از مسهل بود
 تا هم یمنه چنگ مانند آن در آب انزودن آفتاب به چوشانند و در لپشه را در آن
 شانند و کند از زیت دم الاغ وین جوز السرو و مانند آن آب باز رنگ شسته و آن را
 دارند اگر رحم در فقر رحم باشد از همین ادویه خننه کند و قرص کبریا و مانند آن بخورد و اگر

در جوانی

در جوانی

از قرصه مدبره بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماد اسکرو یا ماد العسل حقه کنند هر سه سطل
 باروغن گل حمل نماید و آنجا که ماه حاده یا حقه کردن از آن ششون سبب و دوازده شمای باروغن
 مانند حب آس و گلن و درک مانج ساینج باروغن گل فرزند یا حقه کنند اگر با قرصه مدبره
 افیون زعفران با شیر دختر استمال نماید حکم جسم و او آنست که هر چند بازن
 مجامعت کرده شود سیر نکرد علاج بعد از قصد و تنقیه سودا و طلیه باریده و روغنهای
 باله و فرزند بنفع مفید بود بواسیر رحم چون فم رحم برکشاید چیزی بلند یا کسکه متعده
 شود و از کس نیز دریافت میشود و آنرا نبطیت مانند دردی خون سپاه رنگ می بر آید
 علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و غذا و قلیا مناد کنند و باید که روغن زرد و روغن
 نیز فایده میکند کثرت اسقاط و او آنست که زن بپستن شود لیکن نگه تواند داشت اگر
 عوارض خارجی مثل حرکات عینیه و غضب بود باید که از آن احتراز کنند و آنچه بدنی بود که
 بسبب طوبت رحم میباشد علاج آن عادت آتی کند و بعد از نفع تنقیه از سبب گرم و
 ایارج نماید و او اسکطار و معاین گرم بخورد و از روغن های حاره حقه کنند
 بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا همچنین نمیرسد یا مگر در علل
 در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حاصله یا که از غذای او چیزی زیاده نماند
 بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا عظم نمایند و هر گاه روغن و شکر و شوربای چوب جرج فرج
 خورند و اگر بسبب یاج غلیظ باشد علامت آن فراخ و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارز
 کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بر روغن سوسن و زیتون چرب نمایند و حقه کنند و شکم
 نارجیل تناول فرمایند و بعد از نفع تنقیه از سبب گرم سازند و اگر اسقاط شودنی باید که گره بان
 پنج و فلوس مهر هفت عدد پوست اخروط و دود و کپاس از هر یک توله پوست اناس یک

حکمه رحم

بواسیر رحم

کثرت اسقاط

در آمار آب بچوستانند هرگاه سوخته لب و دهان نموده آب گند را بجای آب خنک نوشانند
 در روز چهارم کشتی در آب جوشانیده آب آنرا بدم و دال آنرا که باقیمانده است وقت شام
 روز پنجم نان موطنه بقدر یک دوام بخورد و در دو شب آب عرق اویان و عرق
 باغلب یا عرق گاو زبان بدو بدو بعد از چند روز زمان گندم با دال موطنه خورد و بر روز
 نهم اندک اندک روغن زرد شمع غایده را بخیل روزی بهیز از همه چیز داد و از شیمی
 در دو حرکت متعبد نیز بهیز و آب استخراق رحم بصبح مانده درین کف نمی آید و حساب
 این مرض چون بهوش آید آنچه برود و شود بیان میکند بخلایف مصرع علاج آن
 بقوت مداف آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از دود و دار و چیزها
 بخلایف بیدستر و سپریاز بویانند و عنبر و مشک و عطر را بر روغن چلبلی یا بنیز و فرج در رحم
 بعد از نضح تنقیه مبسوط عارضه ایارج کند و از قبول ثواب و طعمه بارده احتراز نماید و اگر
 آب اجتناس طشت باشد تدبیر یک در اجتناس طشت نفاس گذشته بکار برد و فرج در رحم
 این بابونه یا لاد و اگر لبس عدم مجامعت یا مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج
 تا پنج بود و زنی را که استمن شود عطر گویند و اگر بیثواری استمن شود عسر انجیل گویند
 و اگر لبس بر دوت و طوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضح تنقیه از سهیل عارضه
 ایارج کند و تریاق فاروق و حاجین و جوارشات گرم بخورد و فرج زعفران استعمال
 حیانت جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کند و بهترین شکل
 هست که مرد با کازن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع
 بدن پستان کج را ن سوزن سرخ را از دهن فرج و دهان آن مشغول شود پس گاه هست چنان
 غیر شود و در از دراز کشد و بجز بکشد آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که بعد از

اختناق رحم

عقر عسکری

جماع انگلی زن بجهان هست بماند زانهای خود را بهم فشارد و علامات سنی که مولد باشد
 آنست که سفید و لاج و مریاق باشد و گس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یا همین باشد
 و علامات جبل آنست که بعد از جماع سنی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج دروز
 کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربیه اطباء آنست که
 بر دارد اگر بوی طعم سیر از دهان ببرد و دلیل البتن بود و زنی که به پسر آستین شود
 رنگ سریش نیک بود و پنهان است بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ
 و آدویه که معین حمل است از آنجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع
 زن در دهنم بخندد آن نیز درین باب مجرب است در بدو آستن جمیع بنیر یا نیمه یا پیر یا به هر دو
 بعد از طهر معین بر حمل است و تخمین فرزند از مثل شک و سبیل الطیب خصیه الشلب و دغن
 و دغن بان روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب فقر زیادتی فرمهی زن باشد فص
 استفرغ کنند و آنرا اگر سینه دارند دریاکنند و اطریفل صغیر پاک مغول جوازش که
 آینه بخورند جماع برایت راکع نمایند و اگر سبب قصور آلات باشد باید که با مرد جماع
 بطرف رانها و خارج فرج نمایند و سوسن بود و طلاهای علق قیض یا قیض از بزرگ
 اگر قیض آبچینی درشت باشد بعد از آن نفرت رومی با روغن یا سیمین طلا کنند
 و باشد که سنی مردوزن با خاصیت سبب باشد و امتحان آنچنان کنند که مردی را با
 آن از غلبه هر که در آب بایستد نقصان در آن است و یا بول هر دو را گرفته برنج درخ
 و کاه و مانند آن بر آنرا نهد هر بول که خشک کند و در آن قصور است و گفته اند که
 گندم و صفت آنه جو و صفت آنه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مردوزن آن بول کنند
 که از غلبه هر یک که بر دیا و از آن قصور نیست و گفته اند که بر قیض با روغن آلو

در حال حمل است و همچنین بر دستن قلعیل بعد از جماع و فرزند صاحب سر کبریا و سر کبریا
باشد اگر سر کبریا قبل خشک کند و باشد بخور اندیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
در مضیقات و طغذات و معطرات و مضیقات فرج بواسطه الفت طریفین که باعث خلوق
ناتسل است و حمل مضیق استمال سازند و گردانه در اسخان فرج عیبت و قطع سنج را
در بعد یک پاس ننگر مثل ناکره شود و سیر بهوئی در روغن گاویران کند چنداگر بگذرد
روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کند هر دو شاق یکدیگر شوند و طمائی خایه گریه بسیار
در سینه استمال کند و اگر گوشت مموله خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد
بسیار نفع شود و از بیماریها گرم علتی است که مشابهت چهل دارد و آنرا رجا گویند و
پایان کند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پادها مانند صاحب سوراخ
سخت گشت و شاد و سوزان و فراق بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
بسیار بعد از سه ماه و در آخر بعد از چهار ماه بود و علل آن بعد از تضعیف از مسهل خارج ایا ج
شد و معاینه گرم کاسه ریا استمال نمایند و ترایق از بعد امد رات مفید بود و طریق
در مرض صفاق و تریب و مرق فتن آن باشد که بسبب اشتقاق صفاق
عاجزین که بالای انشین در کج ران است جسمی نفوذ کند و کینند انشین فرو آید و آنرا
نید و باشد که آن جسم در عانه متبیس شود و آنرا فتن الاریمه گویند و اکثر آن
احوال ناف بشکافند و پوست شکم سالم باشد و یا شرب در روده انداخته بر آید و
راق لطن گویند و اگر جسم نافدا معایا شرب باشد علاج آن آنچه نازل
نا از از دست رو کنند بعد از آن ضا و فایض مسدود و قشار کنند و ضا
بترین علاج آنست که اول از دست رو کنند بعد آن کره آهنین که طریق شستن

رجا

در امر اخر از ب عیبت

فتق الاریمه

فتق رجا

آن آشکاران میدانند به بند و اگر با قدری باد باشد علامت آن قرار قبول و چون دست
بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن اینست جوارش کوفتی کنند و آنچه محلل ریاخ یا استعمال
در روغن بابونه قسط و غثت مانند از چیزهای بادی اجتناب نمایند اگر رطوبت مایه نازک
شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر ترش و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و بایکم
سندل استعمال نمایند چون عود کند باز چنین کنند طریق بست و یکم در امر اصل است
و ما تمیصل بها اگر زوال فقرات نیست جانب قدام باشد آنرا تقصع گویند
و اگر جانب خلف بود آنرا حدیه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء گویند
و سبب آن اگر در دم جاری باشد که در عضلات فقرات حادث شود و بسبب غنط فقرات
کنند علامت آن وجع شدید و نقل نیست و تب حاده و عظم نبض بود و علاج آن نفس
بالمیق کنند و بعد از نصف از سهیل باره تنقیه کنند و در سهیل دوم یا سوم ناک می و سورنجان
نیز اضافه کنند و ضمده بطنه مانند لعاب حلیم که آن تخم خطمی و پیچرخ و پیچیده و مغز ساق
ضماد کنند و روغن گل مانند آن بگیرم کرده بماند و اگر بسبب ریاخ غلیظ باشد آنرا با
افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از دروشت شود و تب باشد علاج آن بعد از
نصف از سهیل چار که در آن بلبلجات هر یک شمشاد و سورنجان و جع ماشه بوزیدان سهیل
نیز اضافه کرده با تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
ایاچ است و فقرات را بر روغن قسط و روغن خروع بماند و بر موضع تقصع محجم بماند و
اگر بسبب رطوبت لغه رقیقه باشد علاج فایح کنند و اگر بسبب صبریه و قسط باشد تنقه کنند و در
بموضع آن کنند بعد از آن با دویمه قاضیه مانند قسط سنبل الطیب مرسلین سهیل
یا خل خمر ضا کنند و دروشت اگر بسبب سردی مزاج و یا سردی طبع باشد علامت

دره
در روغن
تقصع
عده التواء

ریاح افرسه

دروشت

این تدریج حادث شود و سبب یا ضمت لکین یا بد علاج آن علاج ریح افروخته کنند
 ای که داده باشد نقطه اندین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر سبب تعب و کثرت
 علاج آن او بان حاره باشد و ترک سبب کند و اگر سبب مشارکت کرده باشد علاج آن
 شود اگر سبب استلای رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
 این علامت خون در دو ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطر
 شد علاج آن فصد یا سلیق کنند و بعد از فصد از تنقیه بمسهل باز کنند و در خاصره یعنی تنیگاه
 آیهاب آن مثل اسباب و پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریگی بود علاج آن بلعاج در پشت
 سه طریق است دوم در دوا و اول الفیصل در دوا و مفصل و تقرس و ثانی
 اولی بود که عرق ساق و قدم فرایخ شود علامت آن نگمای سطر گرد اگر ساق
 تمام شود علاج آن فصد یا سلیق کنند و بعد از آن فصد عروق متمایز میدارند و پشت
 بیشترند تا خون بر تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل دوا و بکین کنند و ترک ریاضت نمایند
 و فصد بکرده سودا احقر از سازند و اول الفیصل آنست که ساق و قدم مانند بای فیل بزرگ شود
 علاج آن مانند علاج دوا بود و بعد از تنقیه و ریخا فصد مابض و حجامت ساق پا و چپانیدن
 بسیار مفید بود و ساق را تا نواز عصابه مستحکم نمایند و اگر سبب خلط بلغمی باشد علامت آن
 ساق باشد بجزارت و کموت علاج آن بعد از فصد از مسهل گرم حسب ریخا تنقیه کنند و در
 تنی کنند و فیصل غذا نماید از غصیه غلیظه و بقول دوا که بارده احقر از کند و کند ریخا بکین
 الیشیمیم باشد سائیل در اطراف فیصل صغیر آسمخته بخورد و ملا صبر ملا کند و حج مفصل
 بود که مفصل است با حادث شود و اگر در مخصوص کعب آنست که چپ صفا
 نشد زبانه آن تقرس گویند و داده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از صفرا یا

در خاصره
 در دوا و اول الفیصل
 و غیره دوا

دوا و اول الفیصل

حج الفیصل

تقرس

از خون صفت و خون صفراوی نیز حادث شود و از صفرا صفت بسیار کم باشد
 و سوی باشد علامت آن سرخی و عظم ورم شدت ضربان با علاج آن اول
 از جانب سرد کند و اگر در سرد و جانب سرد باشد از سرد و جانب فصد نمایند بعد از آن
 و بعد از فصد از فصد از مصل بارو که در آن طبعی و سور بخان با تنقیه کنند و طعمای سرد و طعم
 صندلین و درق گل سپاری چهارمیه یا مینا آقا قیاد مانند آن از ادویه را در دهانه
 کشنیر سبز آینه خنک کنند و اگر در و شدید باشد افیون زعفران میوه رخ شکر آن
 اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلول مانند خطمی و منقبضه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل
 یا بونه را افزایند و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه ضماد
 سفید نثار و علاج ورم صفراوی که علامت آن شدت در و التهاب بسیار باشد علاج
 نمایند و اگر درین قسم تریه و تسکین زیاد باید نمود و از ادویه با معده که در آن قبض نباشد
 کدو و کاه و کافور یا سرکه و آب کشنیر سبز شسته ضماد کنند و در اینجا احتیاج ادویه کلان نیست
 ضماد و سبغول بر او دم حار مفصل از مجربات است و چون سور بخان که خصوصیت
 بمفصل دارد داخل کردن آن در مصل اضمه و اوجاع مفصل حار و بارو است و اگر
 مرکب از ملغم و صفرا با علامت آن سفیدی رنگ و قلت التهاب در و در غایت ورم
 مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت در و در و خشکی و سیاهی موضع و ضماد
 بود علاج آن سور بخان شیرین سائیده مصطکی سائیده بوزیدان
 هر یک یکجا شده در گل کنند آینه خنک همراه شیر و بادیان شیر و تخم خیارین شیر و خار خشک
 تخم خرپوزه و عرقیات بر او در و صاف نموده شربت بزوری و اخگر
 سور بخان همراه نبردند و کور بسیار فائده میکند و چون عنبه نیز درین باب است و از

جنبه مانند اکل الملک با بون و شبت و طعمی صبر لقا حلیه و تخم کتان ضماد نما و دروغن
 و طعم دروغن حبابا لند و صبا که سورجان تلخ و بیخ فی بوجود و خطای دران انداخته
 و ضماد صابون نیز نافع است اگر آلوده کشیده باشد میاید که بعد از تصفیه از منفع مرکب
 و منسل مرکب بحسب غلبه خلط تنفیه کند و اگر مفصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند کرد
 تنفیه موضع را بر دروغن کج و پیوسته و مرغ و لحاظ بنزدک لند و در باه یا کفاز نند و مادر
 یا کجی بچو شاند و دران نشیند نافع بود و علاج در و ورک که در وی بود در سرین عرق
 دی بود از مفصل و یک است که از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
 به علاج و حج مفصل بود اگر از این تدبیر فایده نشود غسل بلا در طلا کنند و چمن بشیر ز قوم
 بیدستر باشد بشیر ضماد سازند که تا آبله افتد مواد از ان جاری گردد و می باید که مندل
 نشیند اگر از این هم نشود دماغ زنند رفیق دوم در تدبیر امراضی که غنچه بعضو
 دران غلبه بر طریق است طریق اول در حیات اگر تب همیشه نماند و هر روز شدت
 بالزده سر ما آید و شدید نباشد از آنرا لشفه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود و خل
 یا اگر هر روز آید بالزده و سر ما با آنرا مو غلبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن
 این عروق مانند دماغ و معد و جگر و معاد و ماسا لیا و صدر و مانند آن علامت تعفن
 دماغ آنست که مریض از درد بسیار شکوه کند و اگر با تب فی و در و معد و باشد
 تعفن ماده در معد است اگر با سهال باشد علامت تعفن آن در احشاء و معد و ماسا لیا
 یا در کربا علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سهال باشد و صدر و علی بن القیاس حق
 فی تشنگی بسیار و خض سیرج بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب روز که بست و چهار
 منفر کرده اند شش ساعت خفزه میکنند و اگر مو غلبه باشد شش ساعت زانو را مگر دو

عرق انسا

در حیات

شفه

مو غلبه

غلبه
شده

و داخل نهمان اخذ می باشد آن هشت باشد اگر تب یک روز میان آید یا لرزه و سر باده
 آنرا غلبه دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تب یک
 و در میان شدت کند و بی لرزه و سر آید یا لرزه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر تب
 داخل عروق قریب قلب متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غلبه می باشد
 باشد تب می باشد و باشد که در غلبه کب شوند و مانند تب یعنی هر روز می آید لهذا گفته اند
 که اعتماد کلی بر نوبت حیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض مهمی باید که شد
 بر حرات ماده و ضعف آن برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تب من و یا فصول
 و عادت ندیدیم مقدم بر دلالت میکند درین تب طخی دهن فی اسهال صفرا و دق و
 و سهرت بول می باشد مگر آنکه صفرا متوجه مباح بود آنوقت قاروره سفید و رقیق
 و این مندر بسام بود و طبعی که منفع برسان شود و زمانه اخذ غلبه باشد آن از چهار
 تا دوازده ساعت می باشد و چون ازین زیاد ماند علامت ترکیب است و اگر
 از صفرا و بلغم می باشد اگر صفرا و بلغم علیحد علیحد متعفن شوند شطرا غلبه حادث
 و اگر یکی متعفن شود و غلبه غیر خالصه شطرا غلبه لاصی آن با که مرکب از صفرا
 لازمه بلغمی دایره بود و شطرا غلبه یک روز یا ده می آید و یک و دو گفته اند اگر در علاج غلبه
 خطا نشود در هشت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بجران غلبه لازمه
 هفت و نیم یا غلبه غیر خالصه شش یا طول میکشد و بول در خالصه رقیق می باشد و در غیر خالصه
 و وقتی که در سرد روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که
 در روز هفتم خواهد شد و وقتی که در سرد روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد
 آنست که در روز نهم یا یازدهم بجران خواهد شد و اگر تب همیشه ماند و سرخی رود

غلبه
شده

شقاق رنگ با دسرخ و غلط قارور بود و عکاسو نو خوش است و آن تب موسوی بود که از غلیظ خون
 نشاء گردد و اگر این عوارضات نبشت باشد علامت مطبقة است و این تب موسوی
 بعضی عوارضات گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود و چنانچه متیکه در او رام
 باشد و بجز این تب موسوی در روز پنجم واقع شود و اگر روز چهارم آید و با نفخ و
 زردی و علامت ربع و ایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد و خارج عروق و
 روز نهم آید و یکروزه آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و آن
 ربعی با نفخ و عرق نباشد علامت ربع و ایره است و این بسیار نادر بود و ماده این
 سودا بود که متعفن گردد و داخل عروق و زمان فوت این تب است و چهار ساعت بود
 و ریاضی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
 بسیار و لوس برخلاف آن باشد و حمی غشی پی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
 و حمی لیلی پی باشد که شب آید و بروز را کند و حمی نهاری پی باشد که بروز
 را کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد و
 است آن مختلف باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بر روح شود و اکثر در یک روز نیم
 شد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم بماند این تب ملائم میشود و در غیر
 بسیار تغییر نیابد علاج آن از اسباب موجب نماید چنانچه در حمی ورمی و در
 حمی از الیه هر واحد کنند و مسخرات بارود دهند و تبرید قلب از الیه غم نمایند و همچنین
 در حمی سهری و حمی جوئی و عطشی و یکنی نیز از الیه هر واحد نمایند و اگر از این بیرون
 علاج تب لیلی کند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شراب یا آنرا اسهول نمایند
 و در تب حرارت نمایند و در زکامی و نسلی علاج نزله زکام کنند و تب و ق

مطبقة

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

ربع و ایره

که حرارت در آن متعلق با عضفای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست و ابتدا مشابیه بنده باشد
اما اگر طبعی نباشد وقت موت و ترخیص از دیار حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طبعی
ملین قرص کافور یا تبرید یا اما انجیارد اما القح و پودر و صندل و ریکه حبه عصفه با تب و در
مکسب شود و معده ملین ضعیف نباشد و آن قرص مذکور با شیر بز و شیر خر
و شیر دشت بسیار است و اگر سرفه هم باشد خمش خمش مانند آن که در نزد گذشت
با قرص کافور سیخته باید و اگر با حبه قح حبه حبه بود و همان فن کنند و در علاج پیش
بهر نوع تبرید و طبعی نایند و بعضی ادویه سبزه مثل کافور باعث تخفیف میشود و همچنین
بعضی ادویه طبعی مثل شراب سبزه تخفیف پس باید که شراب با آب محض نموده وقت
مفهم غذا دهند و همچنین کافور و ادویه طبعی مخلوط نموده بخور دهند و درین تب از مرغیان
معدله احتراز کنند و ادویه طبعی را با آب بجوشانند و در آن شب بنهند پس هرگاه
شوند در وضعی که وقام ملین غرق نمایند و عن مذکور در گوش و بینی چکانند و شور
گوشت بز و پاچه هند و کلمه طعام ایشان که اندازند و زردی بنشیند و نمیشد بحال
ایشان مناسب بود و از آشپزهای باید و ماکه و حریر و عصاره و گرسلی و تشنگی و غم اضرار کند
و در ساکن بارود و سبب شمال و کسار آنها ساکن سازند و تب معفادی لازم و خصم
محرقة محتاج تبرید زیاد و بسیار بعد آن تب موسمی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سودا و و بگوشت یا قرص
باید که اول از علل ماده آن دریافت کنند و بعد آن بحسب اعتیاج تبرید و تسکین کنند اگر تب
معفادی محرقة باشد علاج آن شیر و تخم کاه و قشر شیر و مغز تخم کاه و شیرین در غرض
بر آورده شربت نیلوفر کسی داخل کرده بخورند و اگر فوت ضعیف باشد و یا با تب
خفغان بود عرق کیوژده عرق بهر شک و گلاب و عرق گاو زبان بقدر سه روز

ها کنند و مندل سفید را در گلاب سیده پارچه را بان تر نموده بر سگ و دل نهند از برای
 در اضطراب و خفتان بسیار مفید بود و اگر صداع و سرگیجه بسیار باشد و اگر عصبانیت
 باشد و اگر سعالش با لعاب همراه باشد و اگر در دگر گلو یا شیرو عیان یا داخل گردد
 و عود نماید در نیم شیر و تخم خیارین را اصفافه سازد و اگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که در این پنجم
 و یک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیاد است یا شیرو خرفه نیز داخل نمایند و روز هفتم شیر
 تخم خیارین دور کنند و در آن شیر تخم کاسنی بعد هضم مناسب بود و اگر حاجت باشد نوبت
 شربت نیز از لعاب بگذارد که در عرقیات بر آورده باشد شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکس
 و فکرو یا یک در و در شش نوبت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و اسهال و حریم کمال شدت
 به شحال میفرمودند و از برای خشکی زبان و منده از لعاب بزر قنطاریه مفید بود و نیز اسهول
 بار چوبه در آب اندازند و بر هر دو لب اندازد برای خشکی آنها مفید است و بتسویه مایع
 مانند دادن شیر و آلو بخارا و شیر و زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت فی با تخم
 مثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق منقطع گردد و در شب مسهل
 مع اشرب غیر حاضنه احوال استحاله بصفر او دارند و شربت نیلوفر یا الحاصبت سخیل نمیشود
 و یک نوبت شدید باشد احتیاج منفض می شود و در روز هشتم و نهم و دوازدهم از سسل
 و نیشه کنند و بعد از پنج روز فرصت طیار شیر ملین یا آب کاسنی سبز مرق باید داد و بعد آن علاج
 مرکب باید برداخت و اگر تب طبعی باشد باید که تا بروز چهارم تب بر خفیف و نه در جوان
 لبط است و روز پنجم ادویه قلیل الحار و از منفض گرم گرفته شب در آب گرم تر کند و صبح
 آن نمود شربت بنفشه و خاکس را داخل نموده بدهند و بعد از نصف بروز مسهل از سسل
 گرم که از آن ادویه شدید الحار و در کرده باشند تخفیه کنند و در مسهل دوم با سوم داخل نموده

در وقت بود و خوردن بعد زوال حیات آنکس است اگر ازین تمیز بر تپ نرود
 طباشیرین یا قرص شک آب کاسنی سبز مرق و شربت بزوری و خاکسی بنجور و
 صندل و کور بامداد اندازد الیایس که آنرا چکیده کاسنی میگویند شربت بزوری نیز نافه بود
 و بنجین هر دو مخرج نمود و یا شربت در دو بنجین با تخم طائفه و نیز نافه بود و غذایین
 و یکدیگر را ازل شود و موقوف نباید کرد و قرص طباشیرین و قرص زرشک قرص گل شربت
 که آنکس از آنها در فریادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی بکتور
 حیات مناسب روز اول پنجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
 و در روز دوازدهم شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفت دوم هر روز یک جوش گند
 و بنجین و مرکب بسیار مفید بود و در آنکه در حیات مرکبه فرسته کثیر النفع است بگیرند
 سبز نهدام یا یکدم آنرا از کار و پارچه پارچه نموده در ظرف گلیین اغلاخته آب خالص آن
 در بر آسمان گذارد و صبح اندکی افشرد و آب زلال آنرا با شرب مناسب بکار برد و گاهی بطور
 زرشک قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی است این بر آورده قرص سخته
 یا در دو آبیکه بار با تخم بد آمده بگیرد دست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر روز
 ساخته یک ماشه دتپ که با سر مادر زده شدیدی آید بدینند و زاول بطن میشود اگر
 با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده و به نفع بین میکنند و علاج تپ موسی
 است اندام یا با سلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
 در وقت تپ عرق آرد و نیز مفید بود و تدبیر معرقه است که فی تازه و تر را
 بسیار اندر میان هر کفی بای مریض طلا کنند و بطن مساوی پارچه گرم دارند و عرق بسیار
 در آب گرم زیر شست و شستن نیز عرق می آرد و پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را تشنگ کرده باشند و خود را از بار چرب پوشیده دارند و صلاح تب سودا و
 بحسب خلطها مانند علاج المانی یا یک دو درین تب بسیار بر سینه می کنند و در تب ریح لازم
 در هر حال نفعد بلغم یا مسافرن حبیب بود و در تب سوداوی بعد از چهار روز که داده نشد
 متغییه کنند و درین تب اکثر ضرر طحال و تغییر در حال کبد می باشد و این تب یک سال می ماند
 تدریجی و دناست و تا دو و از ده سال طول میکشد و در روز نوبت این تب غذا ندهند
 نوبت غذا نماند غذا مسحا و هند لیکن مایل بر طبیعت شد و تب بیع مانند المانی و یار و
 بسیار کمی آنکه سبب آن سودا طبعی یا دوم آنکه سبب آن احتراق حاطی از خلطها باشد و
 قسم دوم شکر شبیه به علاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در المانی
 و علاج لیغور یا و انیا لوس و لیغور یا می مثل علاج تب بلغمی بود و علاج حمی غشی
 غش علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تب بلغمی نمایند و علاج تب بای اجماع تب
 و چیز کا خوشبو بپزند و او را مسک با مویخ بارد و خوردند با تعفن است که در هر اعاذه
 علامت تب بای کرب و او از نفس و تشنگی و خشکی و این غشی و عرق و بر از بد بود
 غلب غیر خالصه و شطرا غلب مرکب از علاج تب بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
 باشد رعایت آن زیاده کنند و بن است طریق علاج حمی مختلط بلغم و سودا
 و رهم غلط و انتفاخ بود که سبب انصباب داده در عضو ظاهر شود و آن ماده آلا
 فلعنموئی گویند و اگر صفر باشد حمزه و اگر مرکب باشد و خون غالب بود و
 مقدم می آید و فلعنموئی حمزه گویند و اگر صفر غالب بود حمزه فلعنموئی گویند و
 آن بلغم باشد و مخالط عضو بود و زخو گویند و چون متمیز بود سلحه گویند و اگر سودا باشد
 داخل عضو و موم بود سرطان گویند و چون موم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو

وبا

طریق دوم در آید

خبر

هر دو صفت گویند و چون ظاهر شود و اگر در دم نیت باشد تمام بود
 نفاذی و چون خاص بود قبلیه مایه و اگر سرج باشد و مختلط است و اولییم بود
 گویند و چون مجتمع و سلب بود نفخه گویند شور و آرام صغیر باشد و درم بعضی از جهات
 باشد مانند شری موی و بعضی صفراوی چون غلبه آتشک و بعضی مبینی مانند
 لایخی و بعضی سودا و مانند عرق ملنی و جرب و ثللول و بعضی لای مانند لفظا
 لایخی چون نفاخات فله غمونی علامت آن تمدد و ضربان و تب و سرخی
 است علاج قصد کند و زوچسپا نند و تبریز لعاب بیدانه و شیر و عنب و عرقیات
 مدبریت نیلوفر خاکسی اخگر و بخورند و قلیل غذا نمایند و بعد از نفع به سهل باز بخورند
 آن چه مانند آن از اشیا بارور نمایند و سه روز اول از ادعای مانند صندلین و
 لایسی و گسرخ و عنب الثعلب آب کشنیر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بنفشه
 و در هر روز در نیاب مضید بود و اگر ماهه از دفع اعضای رئیس بود و در معاین کعبیات
 آن زیر بغل و بن راست جمع آید و ادعای مناسب نبود بلکه مرخیات محله مانند
 دهن گل با محملات استعمال نماید قصد کند و زوچسپا نند و همچنین اگر در و شدید باشد
 با ادعای رطاب و خضی را زیر بغل مردم شد از شدت درد میگردد است آرد و جو خوراک
 بنی با هم نمیده و کسانیدم مردم منجر شده نفع یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر
 برخیزد مانند زیر کسان با بونه اکلیل الملک آرد و جو خطمی بار ادعای بیامیزد و در زمانه
 بات مسادی بار ادعای کنند و در زمانه انحطاط اقتصاد بر محملات صرف کنند و هرگاه
 نشود جمع گردد علامت آن شدت درد و تب بود و آنوقت منضیات مانند
 طبله و نجیر و شیر و زباد و کندر و علامت نفع سکون درد و تب بود و چون است بر آن

نهند فرود و آن را از ادویه منقر و یا تاجین منقر گردانند و هرگاه که منقر شود و ماده یکی منقر
 گردد و مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز در نیاب مجرب است و علامت آن سرخ شدن
 و براتی باشد و پاشنگی التهاب بود و علاج سوا فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن درین
 کنند و فلغمونی بچیف باید و نمایند و قرح ضما کنند و علاج فلغمونی حمر و جمود فلغمونی مرکب از علاج
 و صفراوی نمایند و مرهم خود آن مرهم سفید بود و بآن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نه
 فرود و ساعتی چنان غایب ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل حار و جیابا رج تنقیه کنند
 نظرون با سر کرد آب ساید و ضما نمایند و ضما و شربت ضما کنند و سلعۀ علاج آن مانند علاج دره
 بود و مرهم گین و و مرهم دخیلیون مانند آن بود و بطله سفید بود اگر فرسین باشد و و به جا
 غلیظیون نهند و یا آنرا شق کرد و بنامه بیژن کنند و مرهم باطله و مرهم دخیلیون و همین
 بکار بر بند سرطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قائل بود و علاج آن فصد کنند و در
 و بعد از نضج تنقیه سودا به سهل و آهسته بکنند و طلا کنند و حکا که سنگ آسایا استعمال کنند تا درم مال
 شدن ند و بعد از آن طلای سفید و طلا کنند تا محافطت از قرح نماید و اگر منقر گردد و
 از بر تو تیبای مغسول و عن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و بگویند که گیاه کند و بگویند که بطله
 میوات میباشد اگر آنرا ببول گا و نازانیده ساید و بر سرطان طلا کنند و در سیکند آنرا در
 هنری را بشکافند و بهند و اسرطان البوزانند و بار و عن استعمال کنند سفید بود و ضما
 اکثر در کردن بنان می باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن
 سوسن سائین و در مرهم دخیلیون آمیخته ضما کنند و اگر تحلیل نشود آنرا
 ترس ببول کوکان ضما نمایند تا نضج یافته منقر گردد پس از آن زنگار
 و اگر این تدبیر فائده نکند بشکافند و بیرون کنند بعد از و به

حمره

ورم خف

سلعۀ

سرطان

تخازن

بزرگ درم صلب اکثر بعد درم جار حادث شود علاج آن بعد از انصاج از سهیل بلغم سودا
 نذو محلات کینه مانند مردم دخیلیون استعمال کنند و پیربط و پیرخوس و پیر رو باد و مغز ساق
 ق و قتل از رق و لعاب استخوان روغن بابونه با کنند غده علاج آن مانند علاج درم صلب
 جن پارچه سرب بر غده مفید بود و فحشه علاقتش آنست که مانند مشک پیر باد باشد
 بت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از انصاج تنقیه از سهیل گرم
 به شتر طبر موضع درم نهند و روغن بابونه و روغن زنگس با کنند و جادو رسا
 و انان تکمیل نمایند و سیله درم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و بان
 دوران مواد خبیثه جمع گردد و علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از انان اوویه محلوله
 در مردم دخیلیون استعمال کنند و ضماو خطمی صفا کنند تا انصاج یا پیر پس از انان بکافند و مواد
 آن کنند بعد از انان اوویه در بطریک با یکا برود و مل آن ابتدای استخراج بود و ماده آن
 مذک که بان رطوبت فاسده می آید در علاج آن مانند فغمونی باید کرد و بزرگ نیم را
 بخته بران بندند برای تحلیل انصاج ماده نافع بود و بخور بزرگ نیم یا بزرگ سینه ها لونیز
 درام است و همچنین بزرگ پوژن بزرگ عباسی بیکرم کرده مبتن مفید است چون آن رز
 زات به نرند و اندکی ریونند چینی آه نیز نند و یکا برزند و بختن او درام نهایت مفید بود
 نیز بجان شیر و عمل آینه صفا کردن نیز ماده رامی پزند و اگر خود خور نشود بزرگ نیم یک
 با کنند بر آن نهند و یا با بن منجر گردانند شتر اشوری بهن باشد که مایل بسرخ بود
 کرب با و دو قعاً حادث شود اگر دمای باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
 ح آن فصد کنند و شیر و عنباب بهداند و شیر و صندل در عرقیات بر آورد
 بفر و خاکرد و بخور نند و بعد از انصاج تنقیه صفا از سهیل بار و که در ان طلیحات نیز باشند

صلب

جود

نصفه

سیله

صحب

دک

باید کرد و قرص کافور یا تبریزند که نیز فائده می کند و گیز و دپشکری هر دو سائیده بر بدن مالند
 و عدس متشرب با سرکه خورون مفید بود و آب نیکرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس کند
 و تخم خرپوزه سائیده بر بدن مالند و روغن گل سرکه و گلاب مالیدن فائده بلخ میکند
 و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن کفشد عسل و بنجین هر دو
 نموده همراه گلاب عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آن در جو تخم کرفس و
 مالیدن فائده میکند و نک سیده بر بدن مالند و از شرکازا جو این بنجیر کند و نفیض بلغم نماید
 تبرصف او باشد که باعث التهای و علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلائی مکرر طلا کنند
 ماده شدید الحار است باشد لطلائی نر و طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی در سوت و کا
 و سفید تخم مرغ مفید بود و آخس و گرم بود که در پنج ناخن حادث گردد و در تشدید
 قوی بسیار است که سبب آن ناخن ساقط میشود و سبب آن انصباب غم
 علاج آن فصد سلین کنند و زینچیا ساند و از سهیل باید تنقیه کنند و از نازوی
 سرکه در ابتدا طلا کنند چمنین آبخوان یا سرکه که در برف مسرود و ده با نافع بود و وقتیکه
 باشد بر لب بنج و فیون سرکه طلا نمایند اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار
 و انگشت را در آن نهند و اگر ازین تخم تحلیل نشود و ادویه منصفیه باشد تخم حرم کتان
 پس آنرا شکافند آنچه در رو باشد بیرون کنند و ادویه مدله ابکار بر بدن مالند
 یعنی آن شک علاج آن چراییه یا لیکه سیاه یا نیکو قه شاهر و عنبیل سرخ بکوبند
 شب آب تر نمایند و با آب لال آنرا گرفته شهد سفید و خلک و خورند و بعد از چند روز
 هفت اذام یا یا سلین کنند و بعد از وضع تنقیه صفرا ای سودا که نمایند و اما اگر
 ابکار بر بدن آب هتره سبز مروق که باشد آب عنب الثعلب سبز مروق پیر هتره نیز

نسب

داخل

نار فاسد

جو چینی و عشب درین مرض فایده یمنی نماید و طریق استعمال جو چینی در فایده یمنی
 است و حب هندی و عجبین و عشبه و سفوف و او و مطبخ برگ نیم برای اکثر شکم است
 این خوردن عشبه نیست در عشب همه چیز مانند جو چینی است که در عشب
 با نمک جابجا شده اند بهترین او است که با یک نیم رنگ باشد و چون بکنند از آن
 اگر گردد و سفر آن سفید بود و نفعت آن در اکثر امراض مثل جو چینی است
 امراض و امراض چاره این و امراض است و در بعضی امراض با دانه بلغمیه سودا
 بی پایده از جو چینی است مثل در مفاصل و نفوس و در اعضا و بر آب و آب
 از غایت مفید است و در فالج و اسهال و لقوه در عشب که جو چینی مضرت
 را فایده میکند و در امراض چاره سودا و امراض است و در گاه آب عشب از برای
 کند و عشب قلیل باشد نقل از اجوشانیده بکار برند و در شرب آن سه شوط است
 اندر عروق مدنی یعنی نارد و او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن شرب با
 شود رنگ از آن مانند گی برین آید علاج آن فصد با مطبق و صافن از اجا
 سودا و فصد سودا نمایند و اگر کچن دهند و در اول طور آب بخورم جو چینی و در دوم
 اگر نیم گرم موضع را نیز بصبر بطلال کنند و هرگاه رشته ظهور نماید که بر باره سر کب بوزان
 پیچیده و قطع شدن شش بهر نیز نمایند و از آب گرم طول نمایند و روغن زرد کش فصد
 است و در سردی سردی در سنگ پیچیدم با سوم روغن بیا نیز نرد و چالند و پوست انداخته
 با چوب بهر بخورند و صابون قندی در روغن کچن دریم ساخته نماد کنند و نقش بر طلا و از
 کس را در فصد پیچیده بخورند از آن رشته کنند و اگر گسلد و چوب بود که آن موضع را بطول
 با بنامه با برون اگر ندرت از آن پیکند در روغن ماده کا و تر نموده و از آن

طریق خوردن

ان کس

علاء الدین
رفع غری
مدنی

جرب

نہایت

موضع نهند تا آنچه باقی نمانده است آنرا بخورد و بعد از آن هر صبح مدتی بکار برزد و عملی که در میان است
باید که عامل آن کاغذ بنویسد یا الله بحسرت اسیر المومنین بفرصت اشتغال بخش آن که خدا را
بود ستار خود و در هر روز و عرفی مدتی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ بنویسد و آنرا
نقش نقش خور و مانند برگ بنویسد و همین الفاظ را بخواند و در مدتی که نقش دیگر خور
اول خور و بنویسد و همین الفاظ را بخواند و در هر یک بنشین تمام نقش کلان یا از نقش کوچکی هر چه بخواهد
فرغت نماید و کاغذ مذکور را با رو باید کند و در پناه اندازد از حکم خداوند تعالی از چنان تو صحت شریک
این عمل ناسفت و زنده است جرب نبوی معاربا که با آن حکم کوشش بود و ممکنه مانند جرب دیگر
منی باشد و اکثر آن دست در میان انگشتان حادث شود و سبب آن فساد و خون بود و از آن
آن سبب اختلاط سفرا می بخورند و سودا مختصره و یا اختلاط بلغم صالح با دم نازدی بود و سبب
تیز و زناخ و اختلاط نیز قلیله اندازد و باید که زیر جلد بنشیند و علاج آن مثل علاج آن شکا
در رعایت هر خلط نمایند و نماد کبریت و طلای جرب بجز ریاست و جامع درین مرض بسیار
و حمام الفع اشیا است بر اجرب خوردن صبر ماده جرب را بخوبی در ورطه میزند و حکم که
حادث میشود و سبب بلغم صالح بسیار مالیدن و غن گل با سرکه سفید بود و مالیدن بلغم
با آب لیمو نیز نافع بود و چون کیدام خوابد و اگر کوفته در میان نیم طل جفوات حاکم و در ظرف گلی آب
دو سه روز بگذارد که منفعن گردد و بعد از آن بر بدن مالند از سر اجرب سفید بود و اگر نماد
نیز اندازد بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که در غن کیند کبصدوسی درم نیست
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکم را قطع میکند و سخوف چوب گز
تا لیل یعنی سه شاتیر با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار اساقط گرداند و مالیدن
گل جربلی بطور جربلی مرغ سفید بود و بعد از افغ استقر غ بلغم و سودا کند بعد از آن جنب

این چیز را فائده مند از این طبع کند و یاد او نیز مانند فوسفور باشد و هرگاه گوشت
 و پوستش کند سر هم سفید آب استعمال نماید و نوشاورد و از زردت رنگ آب صابون نشسته
 نم بود و با یعنی داد و علاج آن مثل علاج جرب باشد و باید بدین روغن گندم و چوب
 در ابتدا سفید بود و همچنین باید بدین صمغ باشد و امیخ و تفتیق و صمغ بطعم
 برای بطور پیکانین روغن شل و روغن گل و با و امیخ نافع بود و طلای که برای سفید
 نماید آکنده باید که پیش از طلای زرد و سیاه اندوختن و جرب می کشد که خون فاسد از آن بیرون
 آید و از طلا و لاکه که بر گرفته آب طلا کند و طلا را نکند و استعمال نماید قطعاتی که باقی باشند
 بمان خون را آب تمک باشد سبب آن غلیظ خون باشد علاج آن فصد کنند
 اعصاب بهدانه و عروق شاهره عرق غلبت آورد و شربت نیلوفر و خلکوه
 بفضی از سهل تر و تقویه کنند و خوردن امانا و حدیث که سفید بود و آب را و از سوزن
 آنها را بنشیند و بعد از آن سر هم سفید آید و علاج نقافات از سر هم و غلیظ شدن آنها
 بر کنند و تمک نیز نافع بود و جاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ و عصبه سرد و جلیقه
 و با متفش شود و صابون عراقی را بگل با امیخ طلا کند طریق سوم در اعراض
 اطمینان و او را لاسد نیز گویند و آن مرضی بر باد سبب این انتشار سودا
 نام برین بود و خرد پدید آید و مفرج و شکل اعضا را تغییر گرداند و مانند که متفرج گردد
 شود اعضا از هم فزونی و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بین و باریک
 عین بود و متوجه اصوات ظهور گردد و اعضا بود و علاج آن فصد با سلیق و صفت
 دیگر در روغن و آفریند و چرب است و سیاه میگویند و مانند آن که در دست کشک گشته خیزد
 و نفع از سهول سوفا و اما و همچنین تقویه کنند و خوردن شیر و جوجان سرخ

تفتیق

تفتیق

در فصد و جلیقه
 و در فصد و جلیقه
 و در فصد و جلیقه

رنگ نیز نافع بود و در خرفه با بریح سهل قوی می دهند از جمیع محلا حرارت غریزی محسوس تر باشد و غرض
 و شیر و عسل در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه مالدین بوغن مغشیه و یا روغن بادام و روغن کبوتر
 میخند بود و روغن هند و اگر گرم کنند و در آن نشینند و در سینه تکیه کنند و چون سبوس بدن ایشان
 جدا شود علامت صحت و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افی و گوشت آن بسیار مفید بود و
 که یک کوب طرف را بر افی همین قدر از طعن دم قطع کنند بعد از آن با نمک شست بخت بخورند و خوردن
 مایه یا غیر افی نیز فایده میکند و حبس بی خوردن از مجربات است خوردن چوب جینی نیز فایده میکند
 کسیکه اراده خوردن چوب جینی نماید باید که اول فصد تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات
 شربا و عسل آبکار برود آب را ترک نماید و همچنین حاد کم خوردن نمک یا از برای مزاج گرم خرفه
 برای بار و بریح مناسب در آنجا خوردن چوب جینی اجتناب از آب سرد و حموضات و لقوالات
 لبنیات و فواکه رطبه تناول نمک اطمینان غلیظه و کثرت اکل جماع و حمام حرکات عنیف و جز آن آنچه
 صحت بالانعم و انداز شیرینی ای فرط داد و بسیار گرم بر پهنه و اگر دیگر عوارض مانند
 رود و یا دینا سبب انحراف هوا آب چوب جینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بقرحت و بخت مشغول
 و بعد از خوردن چوب جینی تا چهل روز پهنه دارد و آهسته آهسته رجوع بعباد خود نماید و از حمام ناشسته
 روز پهنه باید کرد و ایام خوردن چوب جینی که اول است تا شیخوخت است برص و اع سفید
 که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجا خون طوبت سفید بدن آید و آن موضع از
 ه لیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود و علاج بعد از لقیج تنقیه از مسهل ها کنند و حبس جارس لطیف
 یا ابرج بخورند و بعد از تنقیه خوردن معالجین حاره و شر و لطفوس و ریاق فاسد و نافع بود و مالیدن
 اشیائی که بسیار گرم و خدایه خون باشد مثل غر دل سرخ و منیج و کندش بپوره و زنج سرخ و بوبرق و
 شیلج و عاقر قره و حاد و خونی و خلیق و همچنین اشیای مضره مثل عسل ملاد و پنچال که بر زعفران و نافه

[illegible]

بہارِ نبویؐ

سبق اسود

کلف
نیش
برش

برقیہ

پیر از آن جناب ۱۲
مؤلفان پیر از
کتابخانه عمومی
پیشین جناب

شفوق طرآن

تشفوق

تقشر یا

سحج جلد

ظاهر امراض از آن
بوست کدوی سرخ
ست ۱۲

بر بدن بالیدن فائده میکند اگر حاجت تنقیه شود و از سوسن با روغن تنقیه کنند شقوق اطراف علاج
 آنچه محل چارم از فرسخ نیم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول که گویست به اینجه فائده میکند و اگر
 بسبب غلبه روی با اول تنقیه کنند بعد از آن ترطیب آن بخورند و روغنهای بالیدن مرطبات
 و قیر طیبیا با یمنود و چون پیرنگ راخته باز و کثیرا با یک ساخته در هم آمیخته و در قیدگی باز کنند
 نافع بود و مغز ساق گاو در چربی دروغن بنفشه با اندکی مروارید سنگ آمیخته نیز فائده میکند تشفق که در تشفق
 یعنی کج دهن دشت میشود علاج آن فصد سماک کنند و از در سر که چو شانی به مضغه کنند و
 سر را در آب ناز نش آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد و علاج تقشر جلد و علاج تشفق
 اطراف کنند و تقشر یا که از ملاقات اشیا سخت حادث شود علاج آن از قوا البضات نماند
 حنا بطول کلنار پوست انار چوب سرکه بکوبند و با سرکه بچینند و صناد کنند و روی که زیر قدم خصوصاً
 در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر بخته منفجر شود و ده خارج گردد با یک گرم حرارت را وسیع
 کنند خواه از آنکه خواه از آنکه کال پس هرگاه عضو از بدو پاک شود و حنا و زرد را در سر که ساید بر بدن
 و یا خاکستر بطور آب تخم مخلوط نموده بپزند و اگر منفجر نشود باید که مرطبات مانند حکمتی دین بر بدن بچینند
 یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیا درشت یا بسبب ایسپ یا این یا بسبب شکی بوز و نهان
 آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقة بگلایب کرده بر آن نهند بعد از آن طلای مروارید
 طلا نمانند و یا دروغن گل کنند و در دوس هر دو را ساید بر آن بپاشند و یا مرهم سفید با کافوری نهند
 اگر حریم کنند که زردی بوزنه میباید آنرا بسوزانند و دروغن گل آمیخته طلا کنند سحج که که بسبب ده حادث گردد و زرد
 بود و چوبین بالیدن کدوی سوخته نیز عجیب و لطایف را در بدن بر سر کنند و دروغن بنفشه اندکی کافور
 آمیخته طلا کنند برای سحج که که بسبب بدین بلیان حادث شده یا سفید بود و اگر بسبب عرق حادث
 حایلین اطراف نشین عانه خراشیده نمویا که صفا و کیل صفا و نمایند با طلا حکا که اگر سبب ساز و نافع بود

کتاب جامع
در طب
و اشعاع و اعصاب

طریق چهارم را مرصیده العلق بمجودارد حرارت یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
و اگر آنکه بود و سر را از غشوی که چندان ریشوند و روغن کدو و روغن بنفشه بماند و اگر بسیار بود
اول اسهال بنعم و سودا کنند بعد از آن دو میخا لیدر سر از نذوا و العلق و او اوجیه دار العلق آن
باشد که سوی بریزد و اگر پوست نیز از آن جدا شود از زاده اوجیه گویند و اکثر در سر و ریش و ابرو باشد
اگر بسبب احتراق بنعم بود سفیدی موضع و فرسی بدن خواهد بود و علاج آن بعد از نفض
اشعاع بنعم بقی و سهل و حیا یارح کنند و بعد از آن آن موضع را به پارچه چشن و با پیاز غنسل
بماند و خردل سیاه کشیده و اگر علت قوی باشد عوض آن که موضع را خراط کنند و اگر بسبب
صفرائی نیز باشد زردی رنگ نشکلی آن موضع خواهد بود و علاج آن اسهال صغرا کنند و با چوب
دار که گرم تر سازند و کمید آن موضع نمایند و روغن گل بماند بعد از آن که بر سبب کثیر باشد
اگر از سودا محترق باشد اسهال سودا نمایند و با بکین خوردند موضع را به سیر پیاز بنه پس چوب
رس چوبی شیر با سکر بایند نافع بود و طلا کنند که اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ
علامات غلبه خون اید بود و علاج آن فصد و تصفیه از سهیل با رو کنند و آن موضع را اول از پیاز
ن بماند بعد از آن پیاز غنسل و سیر خردل و فزندی طلا کنند و قشاش شکر اگر تلبیت غذا باشد
انچه باقیش عارض میگردد باید که غذا خجسته خورد و خواب کنند و حمام نمایند و روغن بنفشه بماند و اگر
اتساع ساسم یا بایر که لیلی و نامزد و افاقیا و مانند آن از ادویه فایضه در آب بپوشاند
و ل نمایند و او فایضه بماند و روغن آملنه نیز بایند فایده میکند و اگر بسبب یبوست باشد
منج و تدمین بر روغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب طبعیت غلیظ باشد
نه را آدن بند و میاید که کثرت حمام کنند و طلا شمع طلا نمایند و صلح است که سوی نیز اگر
ز پیری باشد علاج نیز نبوده و باید علاج آن مانند شتر شیب سفید شدن می بسبب

نوشته

شیب

ایمان شکر

طریق بنوعی و صیبان

طریق بنوعی و صیبان

طریق بنوعی و صیبان

ضعف حرارت غریزی کثرت بلغم بود اگر پیش از چهل سال سفید گرد و تنفیه بلغم قوی و مسهل
 و اطریفل و آمله بری خوردند اگر سفیدی بسیار شود از خضاب باغضا کنند آنچه تعلیق بر
 وار و حفظ شعر است و سخن حکیم علی در بنای سفید است از ادویه مخلطه خلق شعر کنند
 انبات شعر جمیع ادویه مذکور و دار التعلب انبات شعر میکند و روغن بقیه نیز مسرور و یا
 طلای بر او علاج هر جا که طلا کنند موی را بر روی اند و چون موی اول تنف نمایند و موی حل کنند
 بعد از آن از مخدرات مانند پنجه و فیمن شوکران بخورند و کف کنند و رانند و پیدن منع میکند و همچنین
 مسدودا مسام مانند سفید و شب یا خون سنگ پشت یا بیضه مسرور و یا خون و زرخ کلان خنما
 کنند و بر آردن مسدودا اگر خواهد که موی جعد شود طلا و مسدودا سنگ طلا کنند و مالیدن روغن
 بنفشه روغن بادام شیرین لعاب طی زریگان موی را از تشقق منع میکند و اگر تشقق بسیار باشد اول
 نصد اسهال شود و کف طریق پنجه در محل ای پیش و صیبان یعنی بیضه پیش هرگاه
 شود بعد از نفع از اسهال حار تنفیه کنند و آب نمک غسل کنند و طلا بگرد فلای طلا کنند اگر ضربه
 باشد گاه گاه و بوق در آب بامیخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن گرم گشته شد اینجا بنفشه بوز
 پوشیدن بر بالی است نفع بود اگر مسدودا مسدودا مسدودا مسدودا مسدودا مسدودا مسدودا مسدودا
 ایام نماید و اطریفل صند خور و از مسهل شاد و سر را بشویند بعد از چند روز اشق و بلوط و جودا
 بر وزن زیت که کثرت در سر اندازد طریق ششم در بکار ریحا خن اگر ناخن مانند برگ سفید
 براق شود و علاج آن بعد از نفع تنفیه و کف کنند و با آب کجس خورد و روغن بادام شیرین یا چوب
 بماند و بهر نوعی مطیبات بکار برند اگر ریحا خن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آنرا بر صط
 گویند علاج آن بعد از نفع تنفیه و مطیبات علیک که از اسهال حار بعد از آن صمغ بستره ناکسته
 و پنجه فی و زنج و بوق یا که نفع بود و غری اسکات یا با عیب غری است جدا هم اطفه

دامن غلظت جناع ناخن باشد علاج آن بادیان و مخ ساق گا و قویر طی و مرمر و فیروزه و
 شکر و عسل و بلوط و نر و مانند آن بمالند و در بوزنه تیز مسدود بود و چون طلاخ شود بکار و بجز نشد یا شکل
 از اگر این تدبیر بعد از تنقیه شود اما با کجین کند نافع خواهد بود و شوق ناخن را نیز همین علاج است قطع طلاخ
 اگر سبب بادنی رطوبت است بر خیه با علاج آن مانند علاج فایح بود اگر سبب است خون بسیار چنانچه
 در دامن شود درین قسم در بسیار بسیار علاج آن به علاج دامن کند اگر خون بر ناخن متعفن و منجمد گردد
 در دامن چند مرتبه آن ناخن از بدن منگ کنند و صفا و سرطان نهی صفا نمایند و صفا کردن از تخم
 جرب و کرم که در وی ناخن انافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس برگ نار مارا بکنند و بار و روغن گل صفا
 کنند اگر با چوبه یا بنیل منگ کنند و بر ناخن بچینند و بالا آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
 استخراج اصلح یعنی بزرگ شدن خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسل
 سوس گندم گشتار بشویند و بخیار و شراب به بزند و صفا کنند طریق به قسم در تصویر ایمل
 از بپوشیدن و سوختن اعضا و تغییر را به بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن
 کنند تسکین اخلاط با تبرید و بپوشیدن کنند از این جهت تعب احتراز نمایند و قبل از آن بپوشیدن
 در آب شرب میانی بمالند و طلاخ کافور طلاخ نمایند و دست حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگور
 سیر خوردن مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول سیر که طلاخ بشویند و بعد از آن
 دای منگ کور طلاخ کنند عضو یک از آن تش و از آن گرم در روغن گرم بسوزند و سفید و تخم مرغ و سیاه دوات
 طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ
 با کافوری استعمال نمایند که آب نارسیده اگر ریخت با بشویند و خشک کنند و دوات طلاخ از آن طلاخ
 دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ دوات طلاخ
 طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ طلاخ

منجمد

اصلاح

عضو

در جراحت جگر

۱۳۱

سخته باشد نهادن کردن بسیار فایده میکند و عضو که از اثر صاعقه و گویان ناب سمزد و علاج آن نیز
 و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد و عمل ملا در محرق شود باید که اول جفا با مرط کنند پس از آن مرهم
 بنزد طریق هشتم در جراحت جگر است تفرق اتصال باید که در گوشت حادث شود باید که
 آنرا با محفظت بدارند یا چیزی در آن نهند و آنرا چنان بنزد که سیکه گیر متصل شود اگر متصل نشود باید
 و دشت اگر جراحت دهم روز گذشته باشد باید که از چیزی خش آنرا بجا نهند تا خون آن جایی
 بعد از آن بنزد و اگر جراحت غایر باشد باید که در گوشت پیاده و اگر در آن جگر باشد باید که در گوشت
 کنند و نمیکند در آن کنند و مرهم سان گ استمال کنند و اگر جراحت در موضع قطع عصب و عروق
 الم و فساد گوشت نزوف الدم باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت
 پس اگر در موضع علاج آن دم او را گرفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوا و آب و آگ
 گاه بدارند و در روز دوازدهم و در روز غنیت بیکرم غرق کنند و از صند و درم این شب بعد از آن
 روغن گل و روغن این بزرگ فرغیون بمانند و اگر روغن نیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث
 عصب قطع کنند و در روغن آغ کنند و علاج قطع عروق آنست که خرده سیر که گلاب کرده و در جراحت
 کنند تا خون بنزد و در جراحت بدبخت تویه ملا کنند و دم الاخوین و ششم خرگوش و مانند آن
 و بنزد و تا هفت روز فدا و او نکنند و علاج کسرم آنست که صفا و عدس صفا و نماید و اگر الم باشد
 باید که تسکین الم از انیون بربالنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد و در کاسی بنزد
 نماید و یا بابت و در فساد و اگر زرق الدم باشد و در صند و قروح جراحات که تسخیر شود آنرا قرحه
 گویند و چیزی که از قرحه بد اگر فتن باشد صد بگویند و اگر علی بن باشد و اگر آن چیز اندک باشد
 علاج آن از سرکه و شراب مال و غسل قرحه را بشویند و نمیکند و روغن گل سرکه در آن روغن آن کنند و اگر
 بسیار باشد از او و یا جالیه ملهم بنزد که در قرحه و این مکرر اند علاج کنند و اگر در بین خدنگ شمشیر

در سانس تشنگی تشنگی و پیکان مانند آن اگر خوار و پیکان مانند آن در عضوی خلط
باید که از زنجیر بیرون کنند و مکرر سانس دهند و آن کنند و اگر خوار و آب گلیه و در عضو رو و آذات
بیرون نتواند کرد باید که طلای زر را در طلا کنند و گاه شبیه برای اخراج پیکان برای داغ کردن
اشن کردن احتیاج میشود و یک دو کفشی بود و آنقدر مانند شراب افیون تا صورت قرصا شده باشد
از مال نه پذیرد و همیشه از آن طوبت بیرون آید علاج آن بقیه گفته شد و شرب کنند و بنیان
رب یا میسرند و در آن بپزند و با انگلاب خاکستر چوب انگور بشویند و با آب یا آب صابون و زنجیر و
شماره بپزند و علاج غریب کنند و پنج سوخته آب سیاه و در ناصو گذارند از اسهال کند اگر سفید
رویشگاه اند گوشت فاسد از ابل کنند یا هر چه باد و یکه داغ کنند و یا سرخ بر بدن نهند
تا تخم رقطه و ضرر به نقطه است که شخصی بر چیز بخشد و ضرر نیست که چیزی دیگر بر این نخورد
تا اتصال زن نم مانند آن شبها باید که قصد از جانب مخالف کند و حجامت نماید و اول
نگل ارمنی با قیادرق سرد صبر ماش مقشر گرفته بجای آب سخماد کند و اگر بسبب درد دوم
بپسید شود بعد از قصد نذر هم مسامی با گرم بخور زرد و ریوند چینی و فتوة الصنع و طین
باک منتفی همراه آب خود بخور و دکان زبان با شربت سیب قند اب عرق گاز زبان نافع
را حل نماید و ماش ارد خود و عدس زردی بخینه نیم شربت غذا سازد و از گوشت
پر پیز نماید اگر ضعف باشد آنوقت شوربایی چون جرمع با شمس بود اگر ضربه و سقطه
یا قصد تفتیه صفرا کند و سرکه گلاب و عن گل را بر سر مال و طلا آس طلا کنند و اگر بسبب
هم حادث شود علاج نفث الدم کنند و رغن بود و از زالیف حکیم علی براضره و از مال
ظریف اگر کسی را باز یا نه زده باشد یا یکدعضای او را دلک کنند و خرقة کتان گلاب
زر کرده نهند و مرهم سفید آب کنند بهتر است که پوست گوسفند و قتیله باز نموده باشند

کرم گرم هر موضع ضربت دهند کسر تفرق الاتصال بود که با سخوان حادث شود اگر سخوان در
از گوشت جدا شده با علاج اول آن عینور بجماعت بکنند و سخوان ابر بکنند از عصاره
موضع کسر را با اعلی او بکنند و از عصاره دیگر از موضع کسر با سفلی آن بالای آن چای بریزند و در
شده اسهال کنند و سوپای مرغ بپزند و کفالت گل امینی و نیم شغال سرسیا با جلاب دهند
از ناسه روزی دو آکنند و اگر از بسین آن درد شدید و خارش پیدا شود بکنند و اگر گرم باشد
و بعد از یک ساعت باز عصاره را در کلاب سرگرد و فن گل بر کرده بریزند و ضماد عدس و کافور
و غذا از جبهه نهند و به تخم مرغ خورند و اگر با کسر هم شیم با بصل و آب کینیز سرکه آب سی سبز و
نزد طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم لایحین کند و سائید و بر آن سپرد و در جبهه شعله که
و اگر با کسر هم باید که تسکین الم با پنجه در جرات گوشت نمایند و عقد و صلا است که
انجا سخوان با اگر تازه با باید که قطع سر با بر آن بپزند و از فاده حکم بپزند و اگر کشته با
از تخم و اخلاخ و ادوبان قیر و طیات ملائم کنند خلع است که مفصل از جبهه خود برین آید
مفصل را بجماعت بر جا و اگر بعد از آن تسکین نرود و از است مرم کنند و فی است
از جبهه خود و دامایرون نیاید و همین عبارت است از او پنجه به سخوان گوشت و مانده
که محیط مفصل است لاحق شود با آنکه مفصل از جبهه خود بلند و علاج به است که غشیه
بالند و طلا مساحت طلا کنند و اگر آن مرم با فصد کنند و ضماد دیگر در ضربت ضما کنند
و در بیهوشم و شرب بپزند و که شود از دوان بر محل است محل اول و سوم و شرب با
آنچه مشهور است یا آنچه بر فیض اظهار آن نماید علاج آن از ندیکه بکنند و آن است
از جبهه شرب است حالیکه اندک تغییر محسوس و بیاید که آن آب نمک مرم و روغن کنجد بر قی کنند
شیر کاهد و روغن گاو خورند و اگر از شیر روغن قی کنند نیز سر او است و روغن خواب تا که روز لا

هر که بدارست یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردن است از روغن کبوتر آب بیک گرم راتنان
 برای مکرر تر مانند شیر و روغن و آش جوید و بنده روغن بنفشه و روغن بادام یکبار برود و کبوتر را بر خیل
 و صید بود و گویند فادر هر آن مغرور است و دم دیگر حبس السلاطین یعنی حال گوشت است علاج
 موان فی کرانت از شیر روغن زنده بعد از آن روغن و شامی بارده و قابضه خوردن است و دم دیگر
 این سیاه است یعنی کهنی علاج خاص آن قی کردن است بآب پودینه و کچین بعد از آن شراب
 برین ناول معاجین حار و مانند کوفی مفید است تریاق اربعه نیز نافع است و دم دیگر شود و معوضه
 ناکابان گشته های خنجر که در حین گمی مفرط آن شبنم که بخارات آن دفع نشد سر و گرد علاج
 موان فی کرانت آب بیک گرم نمک بعد از آن کتجین سفر جلی استویات صده و اما مسک بخورد
 یعنی نیز مفید بود و دم دیگر شیر قاسد است علاج خاص آن قی کردن است آب بیک گرم نمک
 و کبوتر نمک پس آنان جوارش مصطکی جوارش عود و شراب صرف خوردن اگر شیر در صید است
 بواسطه آن غشی و عرق سرد و زده بود علاج آن خوردن تنقالی از پنیر یا به حیوانات با شیر
 یا پنیر یا به خرگوش یا بچرم بودینه محل دم در سموم ملذوه معروفه و از جمله شایر آن
 نام باشد علاج گردیدن آن به سورت که در قواعد کلی گذشت پس خردن لیسن
 ابر حاد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حکایت را با شراب خوردن
 نیز شراب بسیار نوشیدن به سورت گندنا و پیا زیبا شراب روغن گاو کند نوشیدن مفید بود
 بهر و بر وضع گزیده نیز نافع است و پنیر یا به خرگوش و غیر آن که تازه باشد یا سرکه مخزوم
 و خوردن آب نیل بقدر یک مصل و لیسن جرم آن از تجربات است و در میان شیر
 غید بود شورای ضفای نافع است و همچنین صفا و کردن ضفای که شکم آن او پاره کرده باشد
 و نیز قسام است علاج گردیدن آن بعد از تدبیر که با شیر و شراب بخورد

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

از سینه فرو کند و عقرب را که بر بدن و یا حلقیت می کشد که بریت و نکات اکبر و بدلیل طلا کنند و نیز گویند
 اگر گوش و صفیغ زنده را که گیر و بدو نیم کند و بر آن موضع نمیدهند و تریاق را که به شقیال و گلاب
 عرق که در زبان گیلانی و شربت امانخورد و دود خدای بر موضع مسح عقرب نمیدهند و نما و ناسیل دریا با
 گزیده عصار باغ الم آن است در ستا و بنقد هندی را چون در چین نمایند و ضما کنند و سفید بود
 تخمیر سوم زبرا که عرق با اینجوبات یعنی اجاست و زنبور علاج گزین آن با بطنی غلبه
 گل ازنی کا فور یا سر که نهاد کند و گل یا سر کین ماده که و باله دریا و درق کچک طلا کنند و تبرید شود
 نفع بود و ضما و ناسیل دریا با دفع الم است در ستا و دهمین است علاج مگس عسل موی بر ضما
 و چون مگس را سر کنند باقی را بر موضع گزیده باله دریا و در ستا ساکن گرداند و عسل است علاج گز
 آن تریاق فاروق را خور و نوش و نیز با شراب صند فوشیدن و صوت در دهن گل طلا کرد
 نه را یا علاج گزین آن از سر که در دهن ماده کا و طلا کنند و چون در اکبر و بدو بر موضع گزیده
 سفید بود اگر جانور نه را یا بداند آن بر عضوی بچسبید و پای یا دیشهای او در گوشت فرو راند
 بسیار شود و پیتار اسایند ضما کنند شفا یا بدو چون زرا و نطویل پوست بچسبند که برادر و سر
 با ماء اسل نخورد و سفید بود شیر و پلنگ بوزنه جاست چکالی این جید آثار از طلا کنند
 یا سر که خالص نشود بدین زبان نگارد و چک نفره و قوای مس در دهن گل را باله گزینیدن آن
 علاج آن بود با طلا و سر که با اینج با و این شهادت با پیاز و شهد با خاکستر جو با انگو ر و سر که
 و اگر متورم شود و در حلقه دهن گل و نیم سوم هم سازند و ضما کنند و دهمین است علاج گز
 چاربا یا نر که گزیندن گز سگ غیر دیوانه در آن موضع سر که بماند و ببرد است
 طلا کنند یا پیاز و نک با طلا و بادام تلخ را که خند و با عسل سفید طلا کنند گزیندن سگ
 علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه نشسته باشد و از آب گزیده چشم او سرخ بود و از

زنبور

مگس عسل
پروار
عقرب

گزیندن
ادی

گزیندن
دیوانه
گزیندن
سگ

کوش برآمدن تشنگی که قلی آواز باشد و چون مسان برادر و دیگر که رسد مگر کند و سگان دیگر را
 بر نزد و کند سگ یوان را بعد از کینه و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
 و این از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بنیدمی ترسد اگر کسی را این شخص بگزود و کسی پس مانده
 طعام آب او را بخورد و او را نیز همین حالت حادث شود اگر بار چنان از اندخ خون سگ یوانه
 آورد که ده پیش سگ غمیر و یوانه بنید از و اگر خور و علامت گردیدن سگ یوانه است و همین است
 و بکشد یک شب بر زخم بنید و در پیش مرغ اندازد اگر نفرت کند و یا بخورد و میوه و عسل گردیدن
 سگ یوانه است علاج آن بعد از تندرستی کلی بر راحت را تا بچهل روز ملتزم شدن ندهند و حذر
 بزند و آرد به چنایه را سگ کند و نمک ترانیز که آب چند و بول انسان و خاکستر ناک را با سکر
 بنید و طلا مانند جذب قوی میکند پس از آن مرمم اکال شل مرمم زنگار نهند و این تدبیر را ابتدا
 تا چمن بکشد بگذارد اگر استلار خون است فصد باید کرد و تقیر سودا بعد از فصد مکرر باید نمود و او را کهنه
 بپوشانند و تقویت اعضا را بشیر از جبات است در طرح و تربیت مانند ماکا یا بنو یا ساسی کنند و غذا
 رب گوشت مرغ در خانه فرو خورند و شیر آب کهنه بنوشند و آب آهن تا بماناست و از جمیع
 خوردن ترشی را بهیچا سوسو یا رب بهیچا و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حیلۀ غایب
 آب خورد و الا سیم پاکت است و چون طرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن حشاش
 بگذرد و طریقی که از جلد سگ یوانه ساخته باشند نیز بهیچا بنیکند و آب نیل از جربات است
 آب مخمر ج باب بنیگرم بسیار نافع است و آب گرم نشستن ببول کردن و دان بسیار بنیدست و
 را بهر گوش و بز نیز نافع است و اگر آکام آب اویده یکدام نوشاد و دوام را یک سائیده و بکشد
 بنید از نو و بکشد و تمام روز بنوشند و همچنین جو حصه دیگر در روز دوم و سوم خور و بسیار نافع
 بهیچا بنیجی بنید اگر بیات سرخ رنگ بقدر ناخن و خند سیاه حبس بستر بلع نماید فایده میکند

معانی التعلیم
 کتاب التعلیم

شش که نبات شهرست نقد کتوله در آب سکنند و دهند حسب کجاست و غشیا نام و شونیز
 در نبات حبیب و حکیم که تشنگا گفته که بهتر از پیاز در علاج سنگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق آن
 آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانه روز یا شانصد و پنجاه سر و بینی بار و عن
 و کد و مفید بود و اگر جگر سنگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهد یا بریان کند و بخوردن و بهر دو دارا
 و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
 دیوانه و اسوی دیوانه و دیوانه در و پاد دیوانه گزیدن که به علاج آن بودینه یا شونیز و کهنج
 ضنا و سازند و اگر بودینه مشک در آب بودینه سیر سائیده بر موضع زخم می انداختند همان روز بهر دو کتله
 را سو علاج آن سیر پیاز خورد و نما سازد و یا کرسنه و خمر خام را اضاف کند و شراب خرد و اگر پوست
 کند و بر آن موضع نهد و در اساکن کند منزل چهارم در او دیه مرکب آن شتل بر یک میل و در فو
 یک مقام است میل بمانند اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هر گاه در معالجه از دست
 مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب جمع نکنند و همچنین از تفصیل الاجزاء کار بر آید به کثیر الاجزاء
 متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب آن شخص بر دو طریق است طریق اول در
 و غیره ترکیب آن شش است اول آنکه دو او مفرد کیفیت حاصل کثیر و داشته باشد پس
 با صلاح ادعاجت ترکیب چنانچه با مقویا کثیر امی آمیزند و دوم آنکه طعم دو تلخ باشد چنانچه
 اصلا طعم آن محتاج ترکیب نباشد چون با صبر نبات و عمل منروج میکنند سیوم آنکه بوی دو
 بد باشد به غیر او ضرورت ترکیب میشود مانند آنکه با مغز فوس عرف گل یا رسیا زنده چهارم آنکه
 دو اضعیف القوه است بنا بر قوت و متوجه ترکیب گردند مثل اختلاط تربید با زنجبیل و قوت
 اسهال خلط غلیظ تخم آنکه قوت دو اقوی باشد و قوت مرض تضعیف این بنا بر اضعاف قوت دو
 با متراج احتیاج آنقدر چنانچه خلط صمغ یا نبات زنگار ششم آنکه دو اسیر القوه است پس چنانچه

مخازن التسمیم

از ساز و مخلوط می نماید چون ترکیب و حق مساوی با موم معتم آنکه داخل انغوزه است بر
 زنجیر که در اسیر انغوزه نماید نیز از تخصیص بعضی چون اخلاط و خون گل یا سرکه یا آب
 ر چون خلط سرکه با دو پیچال الی بیدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران
 که ترکیب تخصیص با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دو ایکه معادل مرض مرکب
 شود لهذا حاجت ترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزروری و حیات که
 در مرض مرکب است فی بابیم دو که معادل هر دو ماده مرض باشد از جهت مناج ترکیب
 تا بیم الا آنکه هر قوت دو معادل قوت مرض نیست یعنی قوت کی و دوا قوی است
 از آنکه قوت کی تحلیل قوی در دوع ضعیف و از دوس می آید زیرا که در آن تحلیل ضعیف
 قوی سازند آنکه قوت کی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و معادل آن دو در هر یک
 ترکیب شود چنانچه خلط کافور یا باد شیر در سن یا قوت تبرید یا باد شیر طریق دوع هر
 یک است و در مرکب محضی است بر دوس فرسخ اول در صورت مقدار شربت
 پس بدانکه هرگاه اراده غالی که ترکیب بی دوا را پس بگیر نیست مقدار شربت هر یک دوا
 شربت دوا دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا و بیوی غرض خود از دوا
 از غرض هر یک و ایشان نیست بگیر از هر یک و از جزو از مقدار شربت آن را که هم اسم
 خوا مقدار شربت هر یک و برابر باشد خوا و مختلف مثلاً دوا چهار است پس در نسبت
 از هر یک مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب شود
 و مفضل داعی است بر غرض هر سه اسهال مساویست پس از هر واحد از بیمار پنج شربت بگیر و اگر
 تنها از یکی اسهال خود مقدار احتیاج هر یک است و اگر نماید پس مقدار شربت چهاره و آنی است
 تنها اگر بجانب یکی احتیاج زیاد است مقدار شربت آن زیاد و دیگره و بجانب دیگر جهت

در صورت شربت
 شربت کافور

در صورت شربت
 شربت کافور

نوعی از ترکیب

کم است قدر نسبت آن کم بگیرند یعنی از ترکیب غرض زیاد است مقدار آن باید بگیرند
 کم است وزن آن کم بگیرند یعنی از القیاس فرسخ دوم وسط است در هر دو مرکب از اول
 که اجزای حاره و بارده از سفوفات جمع نمایند و اقل از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزای
 سمت سازند پس آن در هر یک میباشد مثلاً از دوی حار در درجه دوم حار در درجه دوم
 در دیم پس حار در درجه دوم سه جزو حار و یک جزو حار در درجه دوم چهار جزو حار و یک جزو حار
 جزو از حار و دو جزو از بار و جمع کردیم هرگاه دو بار در از سفوفات حار ساقط نمودیم پنج جزو حار
 و از بار و دو قسمت کردیم در دیم درجه دوم پس یک جزو دیم درجه حار و دو جزو حار و دو جزو حار
 در دیم است اگر باینجا دو معتدل یا پس از اجزای حاره و بار و دو جزو حار و دو جزو حار
 معتدل و مثلاً از چهار و اگر یکی در درجه اول دوم در درجه دوم و در درجه سوم حار در درجه
 معتدل است پس یک قاعده مفرده از اجزای حار و شش بار و شش در سه از در حار
 باقیما از دو و چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف
 شد پس یک وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه و نسای از آن
 باشند و اگر مختلف از آن باشد پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه را از آن
 باشد بگیرند و کسر آن افتد و درجه آن بموجب عدد بالا برآورد و نسبت به
 در هر کمال میباشد مانند خربق در اربع لوفا و یا در صبر و یا در غیر این اگر این اصل
 در کنند منفعت آن حاصل میشود و یا بدل سازند نفع او نقص میشود رفیق دوم در مرکب
 یعنی فرامادین آن نصفین است بطریق اولی ترکیب باقیه آبرن
 برای درم حار شانه مفید است صفت آن آید چون بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته و در
 چون هم حصه بسوزن صاف نموده و آب آن نشیند و نقل آنرا سائید و بخانه گذارند و اطرף

در دیم است
 اگر دیم
 در دیم است
 اگر دیم

از آن گشتی

و کبد و سده و صف کبد انواع استسقا و عنت انزال سفید و ادمان و بعد از انزال
از صفای روی و در قلع حیات حقیقه و سعال نافع و قاذر هر سوم است و فو نش پیمان میباشند
فلفل سیاه فلفل سفید زرا البیج سفید هر یک بست شقال افیون مصری ده شقال زعفران
بجش شقال سنبل عاقر قرقا فرغین از هر یک کین شقال ادویه جدا جدا بگویند و بعد از انزال نماند
پا عمل سفید خالص سه وزن ادویه بیشتر و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یکد انگ انگ شقال که در حجم
برای در کوره و سبیل الجرب یا ضی منخه و سلاق و در سه سفید صفت آن گیسوی مشق و در
پوست بپزند و زنجبیل زرد چوب از هر یک پنج درم و در فلفل پانزده درم از هر یک شش درم که بپزند
یک درم کوفته و بنیم بست روز در آب غوره بپزند و در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بنیم بست
بنادق البر و حرف بول و فرجه کرده و شانه و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن
مغز تخم خرپوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو زرا البیج خرفه تخم خطمی مغز بادام
کثیرا نشاسته رب السوس خشک شقال سفید گل انژی تخم کرنس از هر یک دو درم که بپزند و در آب
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سوم در حرف التا و تریاق را ربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخردوم گرم خشک است و تا دو سال قوت او بماند و بعد چهل روز شقال کنند سیاه
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد طحال میکند و مفتوح شده بود و برای سکنه و عقر و عکبوت و جیش کون
گزنده زهر ناک و سموم شیر و به و حصر و خفقان و قولنج و امراض بار و نافع است و در فلفل
که بسبب دودت با سبکند و سبیل لاوت و اخراج جنین میت بماند و لاکن صورت صلاح موه
و صلاح آن شیر و تخم خرفه مقشر صفت آن حب انعام خنطیا ناروی و صفرا و در طول جزا
هر یکی مساوی الوزن کوفته بنیم بر وزن گاو چرب کند و با عمل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون از
شربت از ان جبار انگ انگ شقال با گرم گفته اند که بعضی اطباء بعضی صفا نطینخ را نمک داند

ملک و هم

بنادق البر

طریق سوم در حرف التا و تریاق ربعه

در کتب
مطبوعه

در کتب
مطبوعه

در کتب
مطبوعه

جلد پنجمین

جلد پنجمین

شیخ رئیس گفته که بعضی اطباء بعضی زردا و ندولیل را در حرج میکنند و این قوی است و صواب
چون حکایت کرد که در نسخه زعفران که بجز او را در بعضی این شایق زیاد کرده یا کمتر بیان کل تخموم
است سموم نافست خاصیت است که چون سموم بخورد قوی آرد و اگر قوی نیاید و میل آن بسیار
در خوردن است صفت آن کل تخموم حسب انوار ایراساسای الوزن کوفته بخیته ریخته و روغن
در بکند و با حل سفید شده زن او بیهوش شد قدر شربت یکدم و پیش و پیش آن را در تیزاب
مار قوی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شورده شده داشته زاک ششما
میر از دوده داشته همه را بکوب کرده در قرح و آبین یا تاش ملایم بچکانده باید که در هفت روز
بذخیره و بجا رسیده نماید آتش را موقوف نمایند طریقی چهارم در حرارت ابجیم التازی
نجبین با کنگلیست قوت و ناچار سال با قیست در آخر دوم گرم خشک معوی حکما و دماغ
فصل طریقات غریبه جهت میردین و فضول بارده افق و جهت در دفع اسهال و نفوس
با کیفیت سنگ کرده و شانه و سر البول سفید و قندی و شکری که آنرا در فارسی گفتند
بذوقش تا دو سال با قیست در اول دوم گرم در پوست معتدل بعد از غذا ناله صفا انجیره
در حیات ابتدا می سودا و چوبین نافه و در هر دو قسم گفتند را چون بچوشانند و شانه نمایند قائم مقام
نار در مرکز شود و آب طبع او باید که پاشش مثل او باشد و چند آن بچوشانند تا شلت رسد
تا آن بزرگ گل سرخ یک تانه شود تا آنکه در دوا در طریقی کرده کف مال نماید که خوب بخیته شود
تا بچلور در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گفتند شکری اگر لطیف تر خواهند
از قند کنند قدر شربت در طبخ تا چاره شفا در آرد برش چهار شقال آتش آبله سده
در آهسته آرد و حرارت بکشد تا تسکین در آید و سه سال ماری منفعت بخشد و مقده را با صلاح
این شیر آله منقی و دانه شقال طباشیر سفید سماق منقی کل سرخ زرد شک

باد رنجویه پوست بیرون بسته از هر یک کیتقال کشید خشک نشسته منجم خزه منتشر از هر یک و شکر
 در او ریخته با سفید چار و انگ غنبر شهباق طلا و ورق نقره از هر یک و انگ نبات سفید آب شکر
 از هر یک و وزن او سیصد و بیست و سه درم جوارش عود شیرین انقوت معده از ازاله رطوبت و
 بلغم کند صفت آن قاقلین و حبیبی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک درمی عود
 ز فلفل از هر یک نیم درم کوبند و با عسل سه وزن او سیصد و بیست و سه درم جوارش کیتقال
 کما آنرا همچون کونی نیز گویند برای برودت معده و جشامی حاصل برودت ایشان و فلفل و قبا
 نافع است صفت آن زیره کرمانی و پیچاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگه
 در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بست درم بون ادری چند درم کوفته و نیمه با عسل سفید
 سه وزن او سیصد و بیست و سه درم جوارش کیتقال کما آنرا همچون کونی نیز گویند برای
 برودت معده و جگر و دیاج و سیلان اجاب مفید بود صفت آن مصطک سه ششمال کوفته و نیمه
 شکر سفید سی درم کباب قوام آرد و قدر شربت از شش شده با دو درم طریق پنجم در حرن
 المله حبیب حارس شپاک بلغمی و در دما بلغمی را میبرد و بهق سفید و سیاه را بسته شربت
 فرائد کند و آله و جگر فرموده اند که آله و دما و عجم حرم حمت بهق استمال مفید و نذیر بسیار فلفل
 مدین باب عدیل غار و صفت آن بلبله زرد بلبله سیاه صبر از زردت یکینج مقل شحم حنظل
 پنج جز و خول مستقر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد و عکاک روحی از هر یک کوبند و قوی
 کند با حاکم کنند و در طاس سوهن در آفتاب بگردد از زرد باقی او سیصد و بیست و سه درم جوارش
 فلفل نیند و هر با دما کیتقال تناول کنند و طعام زیر باج خورد حب فقیهون برای اذ
 مواد سودا و بیه و بغیه مفید است صفت آن فقیهون دو درم قارقیون زرد سفید مجرد
 خراشیده در روغن گاو چرب نموده بسطو خود و س بسطو فقیهون هر یک درمی کوبند و با

۹۰
 جوارش کونی

جوارش کونی

۹۰
 جوارش کونی

در حرن الحاح

حبیب حارس

حب فقیهون

حب ایارج

حب

حب خنجر

حبانه هندی

حب

حب هندو

بدان بسترند همه کثیر است حب ایون بر آن در صفت آن انیسون زعفران
 و کثیر جمله سادی همه را سائیده در آب کوکنا بقدر دانه مو شسته چهار سازند و بخورند حب ایارج
 است صلیح فزین مصرع و سکه و امراض عین نافع باشد و دانه اعضای بیضه از انفعول
 غلاط یعنی پاک کند صفت آن سنبل الطیب از چینی عود و لسان حب لسان سونبه مصطک
 ملدن زعفران از هر یک نیم باشد صبر سقوطی شست باشد کوفته و نیمه سفوف سازند و بگویند
 این سفوف دو درم ترب سفید برف خراشیده دو درم حب النیل غار لقیون انیسون از هر یک
 یک درم غفل نمک هندی از هر یک ده انگ کوفته و نیمه باب با دیان چهار سازند و خاک تا بکنند
 و شست غلاط غلیظه را از سیبینه پاک کنند و رب و ضیق انفس را بغایت نافع باشد و امراض
 سینه و صفرا و دفع کند صفت آن نیشه ترب بر آب اوس و سف کل سرخ از هر یک
 یک درم سفوف غار لقیون از هر یک یک درم کوفته و نیمه باب ناز و شتر حب سازند و جمله کثیر است
 حب تخم خشخاش برای نزله و سرفه نوزی نافع است صفت آن تخم خشخاش کثیر صمغ عربی
 سائیده را بر گرفته در آب کوکنا و حب حاجت حب بسته در دهن فرد گیرند حب انه تمر هندی
 می سرعت انزال بغایت مجرب است از سوده است صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار روز
 در آب خیسند و آب است آنرا دور کنند و منرا آنرا بدو چندان خند بکنند و حب بندد بقدر خود
 و بخورند حب نیس برای جذام از مجرب است صفت آن ربین سمر القار از
 آب یک درم کندرش درم را دانه چینی سه درم صمغ عربی دو درم زین را در آب لیمو قفل
 در آبانی ادویه کوفته و نیمه در مراده گو سفند شتر حب مقدار رنگ بندد و یک حب صباغ
 از شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر غلیظ است صفت آن
 من بیض مرغ سوخته سندروس شیطج هندی از هر یک پنجاه شسته نوشاد و پنج سرخ کوفته

حب بنجان

حب شبیا

حب فوری

حب گلبسته

حب مقل

حب مصلی

بیخته مثل فندق چهار سازند شربت پنج شش حب سور بنجان محبت و جمع مفصل و عرق آن
 دو گرا در افش نافعت صفت آن سور بنجان مصری تربید مفید مجرب خراشیده از هر یک یک شتا
 صبر مقوطی در حب النیل غار یقون نرم سفید آبیون آن هر یک نیم درم مثل ازرق مصطکی روی
 هر یک آنکی کوبند و باب کرفس چهار سازند این یک شربت است حب شبیا در و سوده آن
 بود و قوت با صود و دود و سوزناکی چشم بر صفت آن صبر مقوطی شش درم پوست بلبله
 و رقی گلسنج مصطکی تربید از هر یک یک درم سفوفیا کثیرا از هر یک نیم درم کوفته و نیمه بآب و یا از
 سازند و در دهن گیرند حب عود و حبت نخر مفید صفت آن عود و تخمیل سعد کباب بر سیاه و
 کوبند و بصل حب حاجت سرشته حب زنده در دهن گیرند حب کافوری بر آن نخر صفت
 کافور مشک هر یک یک درم گلاب شیره سفید نیم درم گلسنج صندل سفید بلبله زرد هر یک دو درم
 فلفل کباب هر یک یک درم کوفته و نیمه بگلاب حب حاجت سرشته حب سازند و اگر درین حب فلفل
 خرنجان عاقر قرحا از هر یک یک درم یا منیز برای نخر یک سبب و عود اسنان یا سفید خواهد بود
 حب گل بسته برای اکثر اقسام سرفه مجرب است صفت آن گل بسته بلبله ساوی کوفته با
 و نیمه در آب ادک سرشته حب بقدر بود یک بسته در دهن بگذارد و حب گیر و حبت آخر در دهن
 و تخمیل سواد چشم مفید است صفت آن گیر و چهار دام افیون یک دام صمغ عربی زنجبیل
 هر یک ربع درم کوفته و نیمه در آب کونا حب بسته بکاه از دهن برفت حاجت استعمال کنند
 مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجرب است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 بلبله یا مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربید سفیده درم یک پنج نیم درم خول و درم مقل و نیمه
 در آب گندنا حل کنند و در دهان و دیگر کوفته و نیمه بآن بسترند حب موصلی برای قوت باه و بی
 است صفت آن موصلی سیاه یک درم یک نیم درم شیر بجزو شانند تا تمام شیر را ضرب کنند

این در سایه خشک نموده و میدود کرده و چون بواجو تری هر یک یکبار کوفته بخته باریک کنند و
 بعد در حاجت بقوام آورده گویایه بنزد و بحسب مزاج بدهند و حبیبیانی از برای دفع
 تی که بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیایی است جز صمغ عربی بجز و بخت
 مدبر بر هر دو در گلاب حل نموده و حب بنزد قدر شربت از آن نیم شغال ناما و اصل حب بلبل
 اقسام صداع و مالینو لیا و امراض چشم مفید صفت آن است بلبل زرد پست بلبل کز
 سیاه آمله متشرب پست بلبله گلسترخ از هر یک سه ماشه ساکی شش ماشه غار یقون نیم سفید
 سفید چوب خراشیده لاجور مغسول از هر یک دو درهم کوفته بخته جهاسازند اگر لاجور در غایت
 سنگ از هر یک دو درهم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن
 بن خراسانی اجوائن لب اجوائن ساده کچله بهلا نوه از هر یک چهار یا سیاب سه ماشه و کل
 نه در هر کهرل کنند بعد از آن کچله را کوفته و خل نموده چهار گهری بگویند پس از آن بهلا نوه را
 به در ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه فند سیاه آمله سیامینرند و شازده
 بنزد کتب صباح چهار جغرات که بقدر پاوانا باشد و کتب شام چهار دوع که بقدر پاوانا باشد
 پشت روز بخور و در بنیر از دال مونگ ترب شیر و شیرینی نماید اگر از خوردن این حب جو شکر
 بود از پوست کپنال پوست کنار جنگلی و یا بلبله آمله در آب جوش داده مضغه کنند و مضغه لعینه
 از هر سام حیات فائده دارد و صفت آن عناب پستان شغیر متشرب کوفته گل بنفشه سبزه
 سد خطمی خشک اکلیل الملک یک کفی انجیر خشک پنجه در سه طل آب باشد هندا بطلی آید یا
 بر سرخ و آب گام از هر یک پنجه در سه دغن بادام دغن کنجد هر یک ده درم اضافده نموده نیم گرم تخمه نمایند
 از برای خواب دهند و در مغز غلوس خیاب نشین در سه درم میزد خل نماید فائده کتب آن انیسیت با پیر کبیر
 را که گش بقدر خضر باشد و طول آن شش انگشت نرق بهتر نیست که از چرم شکل گویه و خنه با

حب حبیبی

حب بلبل

حب حبیبی

نصفه

و عند الضرورة از مثانه گاو سازند و بر انبوهی بی بوجها حسن بنزد آب حنظل افزون بر کرده بگویند
 بنفشانه و بر دوشه مزه لعل آرد و سرکه و بر اچرب کنند و پیش از حنظل مسهل آب بنفشانه و بر دوشه
 حنظل نمایند و با فعل موجب نیست که پیش از حنظل از آب بنفشانه مسهل میکنند و بعضی صاحبون را
 نیز مطروح می سازند و بر پیاز پیاده کرده و در دوشه سرین و بعضی مسهل و دارند و سر دوشه را بر آبش
 نهند و در قوچ و در نان و مانند آن بیمار را بر زانو می خورند و با سر دوشه را بر آبش نهند
 و بطرف در و میل کنند و در زحیر کیمیه بسوی پشت نهاده مسهل بنشانند و سرین را بر قفص
 دارند و در امراض دماغی مسهل بنجانند و زحیر کردن سر آبش نهند و در حمل جدا و در رای
 تحلیل در دم رحم سفید است صفت آن جدا و در آرد و جو غلبه کله از منی رسوت
 صندلین مسک حاجت گرفته و آب غلبه بنفشانه و آب کشنیزه بنفشانه و در کار سائیده بنفشانه
 سرشته بر داند و حمل زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن مسک
 مشک زعفران سادی و در شراب بمانی جو شائیده خرقة بران تر نموده بر داند و حمل عود
 برای تنگی فرج سفید بود صفت آن عود مسعود و در اسهال فلفل را یک هر یک و در مسک
 و انگلی بسایند و صوت شراب نر کنند و باین او و یا سیخه زن بنجو و در داند و حمل زو سیلان
 رطوبت فرج باز و در صفت آن مازوی سترخم خامض از هر یک و در مازوی سترخم بنفشانه
 از هر یک یک گرم کوفته بنفشانه جفت بلوط گلنار حب کار گرفته و آب جوشانیده صاف نموده و با بر
 بآن تر کرده و او کوچه بران پاشیده بنجو بگیرند و حمل مازو و دیگر برای تنگی فرج سفید بود صفت آن
 مازوی خام و در خرقه و در هر دوا سائیده با شراب سیخه بنفشانه سرشته بر داند و حمل
 سیخه سائیده برای منزل کردن زن صفت آن سیخه سائیده زاج سادی بقدر کیسرخ با
 سیخه حمل سازند و فی الحال عورت منزل گردد و در طریق ششم در حوض انحاء و الحنظل

گول جدا و

حمل زعفران

گول عود

حمل مازو

حمل مازو و گول

گول سیخه

در حوض انحاء و الحنظل

اگر در موناگ برای انعام سرسام و غشی نافتست صفت آن آرد موناگ شیر و از
 یک پا و آرد و او شیر پالیده نان از یک طرف خام از یک پنجه سر از دهن کل که به از دهن
 م بر سر بند خنجر آرد و ماش بر آرد و سخی کلید اوجاع سخی حار نافع بود و صفت آن
 رهاش را باندنی حکایت باب پالیده نان از یک طرف خام از یک پنجه سر از دهن کل
 دهن با بونه چوب که بر جگر و بندند اگر زنجبیل و جوز القی که بین پهل نامند نیز آمیزند و قوی تر بود
 ضنا که در دگر گری و سیاه کردن اثر میکند صفت آن ماز و چهار حصه سنگ آهک و سه نوشادر
 شب بمانی نیم حصه زورادر کلغن بریان نمایند با سوخته سیاه شود و همه او پیرا بار یک سینه
 آن آهین نمند و آب مله ای نیمه بسته آهین صلابه کنند اول صواب آب آمله بشویند
 از آن صفت بعد از دو گری با آب مله بشویند صفت دیگر صفت آن درق نقور و
 بر باد آتشیدن بالند که حل شود و شانه شرب بعد از تصفیه بکشد صفت دیگر صفت
 در سکه که واحد و ماهر در آبیکه در آن مله خیسانیده با خمیر کنند و دو گری در آفتاب بکشد
 آن بالند فاعل بر آشد که او در میقوی و مانع و صفت آن در فضل و سک دلا دن
 نذر و مانع السبب و در صفت ضعیف و مستعزله نشود خمیره خشکاش جهت سرسام و
 اصداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریشش دفع درد سینه و قد مل احلاط و خمره و دیگر
 مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکبا رکلا ن با تخم هند
 باد و نیم آرد آب باران بریزد و صاف کند و بکیمز آنرا قند سفید انداخته بقوا تخم
 صندل برای اخقان جلد و تقویت قلب دیگر امراض نافع است صفت آن
 است متقال در نیم آرد گلاب آب بکشد باز و تر کنند بعد از آن بچوشانند و شیر
 در نیم آرد که سفید بقوام آرد و در حق تخم در حرق لدا و المله و سیدالورد

اگر در موناگ
 شیر و از یک پا

خطاب

خطاب

خطاب

خطاب

خطاب

خطاب

خطاب

علا
اخری فی اول
ذات الشیء
یکند و در
گویند و قرن

دوا در رنگ

دوا در اصل

دوا در شیر

دوا در قاجی

دوا در شکا

دوا در جلیق

دوا در احسک

معجون بیدالور و تخم زرد کوبیده برای انواع صلع بارد و منع صعود و انجروه و دوی و تخم
و ضعف معده و دیگر انواع اسهال و قیاسه و جگر و تحلیل سایر اوارام و دیلات و صلا با شیر
نافع است و ظاهر اماره در جاولی است صفت آن سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
و ارچینی از خراسان قیاس شیرین غافلت تخم کنوٹ فودک مسکون شقی تخم کاسنی تخم کرفس
زرد و نود طویل حب بلبلان و غرق و زعفران و نه پیل از هر یک یکدرم و قند گشنیز و برابری و دیگر
و خیمه پهل سفید زرد و دیه بقوام آرد شربت از یکدرم تا دودرم و دوا در رنگ برای
نافع است صفت آن بزرنگ کالی شرس درمنه ترکی کیلید زرس خب النیل قسط طخ و زرد
نمک هندی مسوی بکوبند و بکار برزند و دوا در اصل تولید مکنی کند و نبات نعوظ آرا
صفت آن آب پیاز خردی عمل سفید و دوز و بچوشانند تا بقوام پیش شربت و در شال
دوا و اثر تخمین جهت ضعف باه که سبب آن حار است باشد نافع بود و دوی را زیاد کند صفت
آن تر تخمین سفید صان کرده قی دم در و دوا در شیر گاو تازه بچوشانند تا غلیظ گردد و شربت و دوا
دوا می تفاحی و تقویت معده و نبات قوی الاثر است صفت آن تفاح لیمو سبب و دوا در ج
گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را رنگا بارند و ادویه که آرد بالا او سرخ گردد و دوا
بریان گردد و دوا در شکا برای اذابت ورم طحال نافع است صفت آن سهاگه برابری
یک حصه خردل سه حصه کوفته و خیمه بقدر یکا شته بخورند و دوا در جلیق برای بند کردن
عرق سفید است صفت آن گل ارمنی بازو گلنا رنگ سرخ و دوا در شکا برای دهن گل و دوا
اسفنج از هر یک حسب حاجت آمیخته برین مالند و دوا در احسک تقویت باه و نبات
آن بکیزد خشک خشک از یکد و صافی نموده در آب خشک شده بماند و در آفتاب پرور
و هر روز تازه میکند و با آب خشک شده و دهن خشک بکار رود و دهن خشک کند و دوا

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

دوار سحر

ان باد دم شیر تازه دود در میان نباشد و او سفر جیل یعنی بی در تقویت معدو
 بت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل طایفه است و ارماق
 حبس اسهال مفید است صفت آن سماق کزمانج زیره سیون بیان افاتیا سبل
 با لاس در گذر بر بیان بسادی بگویند تیار سازند و در دم با شربت سبب زرد و ارم
 طافار برای اسقاط دانه بواسیر از جربات حکیم علی است صفت آن سم افکار بگویند
 و در دم بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف
 با لاس بواسیر کچر سه روز شب گذارند و با لاس سیراج جذب بکنند و خارج نمایند و با یک بکنند
 است در یک با ساقط بکنند و درین اساقط مزاج بیکرده با و ارمی شب افیونی
 ای در صفت صفت آن پشکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون اخته و در یک
 در دم دیگر بالائی آن ریخته در کچر چنان است از دست آید و بنخل مخلوط کنند و کار بند و ارمی
 بپایانی برای صنان یعنی بدبوی اغل مفید صفت آن شب یلانی برگ سیون سبل
 در دم اسادی بگویند و با لاس و ارم نقل عجب بر ما هیض و رج القوا و در تقویت
 است صفت آن بگویند نقل و سبب سبب چنانچه سبب نقل اندکی بیرون ماند و
 نقل در سبب اخل شود و چند روز بهین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند و ارمی مخلوطه
 سحر صفت آن که کباب نادیه و سبب بر لب سائین طلا زد و ارمک بار
 است اسفند و رفع حرارت غیره نافع است صفت آن حواریا سبب کبابی شیمی
 یک کفاله ایشیم مقروض طایر سیفیه صندل سفید غنچه گلخ منوع الاغ تشنیر شک مقشر
 در سبب گل گان زبان شک قبی غنچه سبب هر یک نیم شغال آب سبب شیرین است و سبب
 آن در سفید چاشنی شغال است و در سبب سبب یک شغال دو المسک حار نافع است

از برای خفتان و فالج و قوه و صرع و خیمت نفس و استرخاء و کثر از تملای مقوی قلب است
 سده را پاک کند و لشف و طویات از آن میکند همین است بر هضم غذا صفت آن نرس
 در پنج مرار یا سفته که با لب از هر یک در ام بر شیم مقرر شد روم بهمن سفید بهمن سرخ بهمن
 ساج بهندی قاقه و قفل از هر یک پنج در شمس و در قفل زنجبیل از هر یک چهار در شمس
 سه ماشه عمل سفید یک انار بر شیم را مقرر نمایند که مثل غبار گردد پس از آن جود
 خوب صلا یکرده باقی او بیه کوفته بخیمه با عمل سفید بیشتر شربت نیم شغال بعد از
 استعمال کنند چون جدا چهارم حصه بجمون باینمیزند و جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم قو
 خواهد بود و و آهندی که سسی به بنیا پاچک است که از آب اسهال و جیش عسل و قفل
 والد شریف اکثری کثول در آب استعمال میفرمودند فائده عظیم میکرد صفت آن خس
 مونه بهندی بلیگر کی کشیر خشک زنجبیل نیرالا صندل سفید کثول حسب مزاج تغیر تبدیل در
 نمایند و در مزاج گرم مونه و زنجبیل موقوف کنند و بکیر ندر هر یک ماشه مجموع را در نیم انار آب نیم
 و صباح بخوشانند هرگاه چهار دام باند صاف نموده افشوده بپوشند و قفل آنرا در پا و انار آب خوشا
 وقت شام بخوراند و و اوید است و ای نفیث حصاه کرده و شانه سفید است صفت آن
 ابتدا پیدایش انگور زکوی چهار ساله را فوج کنند و خون اول و آخر آن بگذرانند که ریخته شود و ساء
 بگمدرند چون بخیزد شود از کار و پاره پاره کنند بطوریکه از عصاره محفوظ ماند و آفتاب غزال خشک
 چهار شغال همراه آب یا آب کفش خورند و یک و یک لفظ فارسی است استعاطه دانه بو
 کنند و هر گشت زیاده که باین دفع سازه صفت آن سیاب نو شاد در قفل یعنی سحی از هر یک
 از کار آفتاب نارسیه هر یک مطلق کنند و زنجبیل از هر یک یک لفظ و نیم اجزا را با سرکه بسانیا
 کشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر آب سرد بسانیا آنرا در دو یک مسکه کنند و لکه باز در

دو بهندی

دو اید

دیگر

حرف الذال المحجمة ذور و زکمه برای قرصه چشم بافت صفت آن سکه خسته شود
 من هر دو سادی سائیده ذور سازند ذور و صمیت حرفت نون الدجوات مفید است
 مت آن صبر کند دم الاغوبن اقا قیاب را بر کوبند و پاشند ذور کا فور برای خوش مزه
 نعت در صفت آن طباشیر گل سرخ کته سفید نزن کول که کا فور و دوسا کونه
 بزبان پاشند ذور کند رحبت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کند
 از دود زار و دودم الاغوبن ساوی همه را سائیده پاشند ذور و لسان الثور برای
 نایمن بامدافع است صفت آن گاو زبان سوخته الیچی خورد شب یمانی سوخته
 و نایم برابر همه را سائیده بزبان پاشند طریق نهم در حرف الرار المحمله روغن
 در محل ادرام باد و مخفی است اطلاق او برای گرانی ساسمه و تحلیل ریح اعتقاد و در ذکر
 اصل الفرس جهت درد گوش باد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیه غنقدری
 با ذور و غن کنبه بیندازند و شیش کرده در اناب گذارند چون گل بابونه بزرگ
 هند که همچنین بعمل آرند و همین است ترکیب با خن روغن گل و روغن بنفشه و
 اس روغن نرگس روغن یا کلین و بنفشه روغن بنفشه و روغن گل و روغن
 و در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
 و بسل قوی و در غره او با بار العسل جهت خشونت قصبریه و شایبیدن او جهت رفع
 رشح و ایلا دس صفادی و برای امراض رحم و درد عصب شراب و ضماد مفید است
 و کس محلل و کین درد سرد و آوری و مفتح فم رحم در افق درد های آن موافق است
 عین باد امس تلخ برای درد گوش باد و دیگر امراض مفید است صفت آن
 بزرگ و اندکی نبات سفید سائیده و پیخته در طبق مسی بر آتش تغال گذارد و دشت الاناب

ذور و زکمه
ذور و زکمه
ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ذور و زکمه
ذور و زکمه

ز ساخته مغز بادام را بنفشانه و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن با
 شیرین روغن که در این روغن با روغن از آتش نیز میسازند روغن سبیدانخیر سبیل بنام
 و عصاره از طبیعت پاک کند صفت آن سبیدانخیر پاک کرده بریان نموده گرفته در آب بچوشانند که
 همیگردد و در ظرفی تمام کف گرفته شود و آب زرد میماند پس از آن کف با آب بچوشانند که تمام روغن
 بر آید روغن بصفیه بر ویانند صفت آن صفیه را در آب بچوشانند زردی از آن
 درآوند آهنگن پس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بنفشانه زرد روغن ترا
 در گوش را نافع بود و نقل سمع و باد که در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد کج
 تربسته جز بچوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند یک گرم در گوش چکانند روغن
 عرق انسان و اجاع مفصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ خانیتم نام دارد
 آب بچوشانند تا نیمه آب باقی ماند صاف کنند و با نیمه نام دارد روغن کنجد بچوشانند تا آب بسوزد
 بماند روغن مشهوره بر اکثره در عینه و جمیع امراض بارده فرمونه فایده میکند صفت آن
 سیاه تخم دهنوره زهر شیشه از هر یک یک گرم روغن کنجد است درم روغن را گرم نمایند که سرخ
 بعد از آن از آتش گرفته آدویه میزدازند و از دسته آهنگی خوب جگرده بکار برند روغن
 تالیف حکیم علی از برای ضرب و سقطه و اندمال جراحت بی نظیر است صفت آن بکیر نذرند
 خوب دیو دار اصل السوس در بلد از هر یک هفت مثقال نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سفت که
 خود بریان میکند آینه خنجر باغب که کرل کنند پس از آن درو یک با سه صد و ده مثقال آب با نش ملایم
 تا ثلث آب بماند نقل از این بر آن آرد و یک همان قسم بر آتش باشد و نقل برآورد و را در پار
 کرده در همان دیک بنفشانه زرد بعد از آن روغن کنجد دود مثقال و خلک در آب نش ملایم ترا
 اول بچوشانند که آب جذب شود و روغن با نفع و جهت در مفصل در دواهای فرمونه

روغن بنفشانه

روغن بنفشانه

روغن بنفشانه

روغن بنفشانه

در ده شقال بود جوید و بخ شقال قنبر خاضع کند بهتر بود و روغن عاقر قرحا برای تقویت باه
 بر آن است صفت آن عاقر قرحا هفت شقال روغن کوبیده در یک رطل آب بپزند تا که آب
 در شقال بماند صاف نموده روغن زیت پاره روغن کوبیده پانزده شقال اندازند و جوش دهند
 آب بپزد و روغن بماند پس از آن استعمال کنند روغن عرو سک که شتیاق در دل مرد زن
 یک صفت آن عرو سک که در هندی ببر بهولی گویند در روغن گاو بریان کنند چنانچه
 در پس از آن بر قصب ببالد و مجامعت کند هر دو شاق یکدیگر شود و روغن قرع
 صفت آن در هر صدامی پس باغ است و در طب موم و در دو م هر دو تر است صفت آن
 است که خراشیده با کرم و تخم کوبیده آب گرفته چهارم حصه در روغن کوبیده پیچیده بپزند تا که
 بپزد و روغن بماند و روغن قسط برای دور می و طین سفید صفت آن قطعه دریم
 کوبیده در کمره کنیا اندوزیم تا آب بپوشانند تا نیمه آید روغن کوبیده بر سر آن بریزند و بخور
 بهائی شود و روغن بماند استعمال نمایند و روغن کاه بود در مسامع شل و روغن قرع است
 صفت آن شیر کاه بود و حصه روغن کوبیده با هم بپوشانند که آب در روغن بماند
 در شتر حکیم علی در خطبه سوی از سقوط و در از بی سیاهی انبوهی فی طبیعت صفت آن
 نان طباشیر سفید گرد و خاک زرد و گلاب مصطکی رومی از هر یک یک مجر و لادن پوست انار
 پوست بلبله شکر و احد و جز و پوست بلبله مازنی سبز از هر یک سه خردا که شقی پنج جز
 ... از و جز و ادویه را کوفته بپوشانند و در آب گذارند و آبش نرم بپزند تا قوت دوا
 آید و در دست خوب بماند و صاف نمایند اما بنحوی که جرم دارد همراه بماند پس از آن
 در روغن کاه بر یک و جز و عنافه نموده و آبش نرم بپوشانند و در هم بپزند تا باشند
 در هم بسته بشود و آن بر بدن آرد و سرد کرده و در فنی کنند بعد از آن روغن گرم را

عاقر قرحا
 روغن کوبیده

روغن کوبیده

روغن قرع

روغن کوبیده

روغن کاه

روغن کوبیده

شک نموده بر آن روز و در میان نگاه دارند باید که در آخر امتیاز کنند که هم یک بند و هم روغن
 نهند روغن معصوم که در وقت و در صفت آن معصوم که در طریقه معصوم روغن که در طریقه
 آب بپوشانند آب بسوزند روغن بماند بهتر است که معصوم که بپزند با روغن بپوشانند تا که گذشت
 شود روغن مندی برای قوت با صفت آن مندی را با برگ بچ و گل بپزند و از آن
 آب بپزند و کوفته بست سیر و بپزند و با پنجم سیر روغن که بپزند بپوشانند که شیونانی گردد روغن بپزند
 خوراک شش تا یک طریق و در حرف از او المعجمه زروق اطریفل یعنی زیر پهل
 فرود وقت بول افغ میکند صفت آن بلبله بلبله آله همچون گرفته کوفته شب در آب
 نر کنند صبح از او بپزند با روغن جو شایند بپکاری نمایند زروق شب بمانی برای
 فرود بدو قدیم سوزاک معمول است و بنید بود صفت آن شب بمانی یعنی بپکاری یکتوله
 نیله توتنه شمشاد هر دو را خوب بریان کرده در یک آرد پا و بالا آب ملکه ده دیشته انداخته
 چنانکه مرغی خوب بچنانند که خوب مل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه بپکاری می نموده بپزند
 و اگر این هر دو را در آب جو شایند بپکاری سازند نیز سوزاک است طریق یا زود هم در
 حرف اسپین بست گلو برای تب که بنمی مفید است صفت آن گلو می نموده بپزند
 شیرین بپزند و بیشتر نند از او پالنه سفال نموده در ظرف را بسند در سایه نگاه دارند و بعد
 در درون آب بالای آن را در کرده و پنجه نه نشین شده باشد در سایه خشک کنند معوط کا پهل
 برای نزول آب تنقید باغ از آشنای گرفته شد میگفت که از روغنیکه آمال این سیکیم نزول ز باد و
 نکرده است چمن قدر که است از است سال در صفت آن کا پهل چهار شاه زعفران دو
 شک خالص با هر یک یکا شده کوفته پنجه قدری قلیل استمال نمایند معوط مشک بر آتش
 است صفت آن در فلفل نوز بکندش مشک هر یک بر راجت گرفته در آب سائیده سوز

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

روغن مندی

بعد از آنکه این پرکب کرده باشند تا دو اندون و این دو سفر جلی سهیل قونج را بکشاید و
 در اوت و دند شتهای طام آورده صفت آن بر صفاتی رسیده تانه از پوست و دانه
 کرده که طل در دوش خل خمر کجوشانند میدان کوبند و بنفشانه در باد و در طل غسل بقوام آرد
 بیل و لفل را جینی از هر یک و درم سهیل قانده زعفران هر یک سه درم مصطکی بنجر درم
 زیاد درم تربیدی درم کوبند میان آن ریزند شربت از آن بنفشال سفوف برگ گه
 بنفشال سفوف باره و معنی درم سهیل قانده زعفران هر یک سه درم مصطکی بنجر درم
 یک انار چون بری و کاک از هر یک بنجام بنجه درم و در آب ساینده برگ مذکور طلا ساخته
 مانوده در سبوحه گل نگا داشته در میان آتش پاکب شستی تا یک پاس گذارند تا سوخته شود در
 آب بار و سفوف هیچ بند برای جریان منی معینست صفت آن بچ بند سیاه
 بیل از هر یک دانه که کوفه و مالکانه اندر جو شیرین از هر یک ششده سوره بست و چهار درم
 بنجه با هم چندان شکر تری آینه سفوف سازند هر روز بکینوله باب سه و بنجر و سفوف
 بنفشال که بدو معنی و معنی مجرب از موده است صفت آن اصل السوس منشر
 انجم کا بوسه درم گنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم بنفشال از هر یک بنجر دانه بنجه بنفشال
 سرب درم سفوف خوب گز برای جرب سخته و سوزاک آتش که بر شرم آید که بسیار نیست
 بعد تنقیه باره بنجر بنوده صفت آن بیل زنده چهار ماشه بیل کا ملی سی ماشه بیل چوب
 ده ماشه آملیله بیل سیاه از هر یک ده ماشه شاهره ماشه گل سرخ ششده راوند
 ماشه برگ سناکی بست ماشه کوفه بنجه شکر سفید برابر همه آینه سفوف سازند خوراک بکلم
 الیه و سنگ کرده و شانه پاک کند پا به پا کرده بیرون آرد صفت آن
 درم تخم خربزه تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم و نیم سیالیوس دو درم

قونج
 بنجر

قونج
 بنجر

قونج
 بنجر

قونج
 بنجر

قونج
 بنجر

قونج
 بنجر

در دین سنون زنده سنون سپاری هیا الیه فی جہاد مجروح بر آغوش آمدن دندان
 بدو و صفت آن سپاری هیا الیه خسته گشتن گوزن سوخته کاغذ خطای خسته سماق
 تپه بیخ فیلباشی غنچه گل سرخ که زانچ استخوان میله زرد مسک پاک گدازدمم الا فین کونی
 بر عین متشکر از هر یک داشته شب یانی بریان خجاشه کوفته و بخیه برشته بهالند سنون کر سینه
 بقصدان گشت نشسته و تا کل آن مفیدیت صفت آن کر سینه درم کوفته و بشه خمر بنوده
 ت و خسته در زور گرم گدازد تا محرق شود و کند دم الا فین از هر یک پرم ایزادند و حج از
 یه درم کوفته و بخیه با هم آمیخته سنون زنده سنون محلی دندان محبت خضر و غیر رنگ دندان
 به صفت آن زنده البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته پخته ابر سائیده بر دندان
 سنون نیله محو تهر برای تحریک اسنان محمول و مجرب بر شدن گوشت آن و جلای دندان
 دلیل است صفت آن نیله توت که کوفته است سفید زرد سفید صفتی رومی بجز دمنی از هر یک یک
 الا هوی کسین زنجبیل کشنیر خشک از هر یک نیم گرم کوبی کباب حبیبی از هر یک نیم گرم پودر نیله توت
 اگر گرم آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره کشنیر نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و باقی
 یک کوفته و بخیه مثل سی از دندانش نمایند و بدو مالش با چاگر گری از آب احتیاط کنند
 و از دهم در حرف اشین شربت آلبا الو اخرج ریگ سنگ گدازد و شانه کند
 را بول نماید صفت آن آلبا الو نیمطل در دوطل آب بنیسانند و صبح بخوشانند هرگاه
 نهم آید صاف نموده با دوطل نبات سفید بقوام شربت آرد شربت و قوی و زیاده هم توان داد
 شربت انار شیرین جگر دول معده را قوت دهد و شکلی بنشانند و زرد الا م سینه را مفید بود
 صفت آن آب انار بگیرد و بخوشانند تا به نیمه بر آید بر آن کند سفید و صاف کرده بقوام آرد
 تربت بزوری برای حیات و جگر معده و طحال و غیره امراض را نافع بود صفت آن

سنون چوبی

سنون

سنون چوبی

سنون

سنون

سنون

سنون

شخم کاسنی بچکاسنی تخم نیارین تخم خرپوزه خار شک از هر یک یکتول هر یک یکتول شنب را آب کنند صبح
 جو شده صاف نموده با شکر سفید نیم انار بقوام آردند شربت بنفشه بری نکام و نر لوزیات آب جنب
 و ذات الریه تب پرفر و صداع و درو چشم و درد کوفه و ناله است و بول براند و سینه را نرم کند
 آن گل بنفشه هفت نیم مثقال را آب تر کنند و بچوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک انار
 بقوام آردند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاوانا را بگیرد شربت دینار طبع را نرم و رفع حیاض و
 عفونت کند و سده بار را بشاید و سودا و القیه و استفا و ذات آب جنب نافع بود و در شکم و جگر و رحم و مثانه
 ساکن کند و در بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بشت درم پوست بخیج
 کاسنی چهار درم گل نیلوفر کا و زبان هر یک درم تخم کشوث در کیه بسته ستی درم پنج کوفتنی ست
 نیمکوفته مجموع را در آب بچوشانند تا مهر شود و صاف نموده بایک انار قند سفید بقوام آردند پس آتش فراوان
 مقداره مثقال بپزند چینی بوده اصل کنند و برهنند تا نیکی و مخلوط گردد شربت سفر جلد ال
 قوت دهد و معده انوی گرداند و استها طعام آورد و طبع را به بند و خصوصاً شربت سفر جلد خام
 دنی باز دارد و هم منجمد و سرد را و نیکی گرداند و سکین عطش و غشيان نماید و خصوصاً شربت به نرس و بر
 نشا و دانه خندان مفید لیکن مخش سینه و خنجر و است صفت آن به اصغمانی بگیرند
 روانه ازان بیرون کنند و باره باره سازند و روانه سنگ بکوبند و دوسن آب ازان بگیرند و
 بچوشانند و بایک من قند سفید باز بچوشانند تا بقوام آید شربت سیببسی قلی و معده و مخرج بود
 دنی و اسهال را باز دارد و صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفر جلد است شربت
 صندل ال راقوت دهد و خفقان گرم معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم نرم
 صفت آن لعینیه صفت خمیر صندل لاکن به قوام نفاذ است چه قوام آن قوام خمیره است
 و قوام این قوام شربت شربت لیمو صفر ارفع کند و محر و مزاج و پنهای صفر اوی و محر و

شربت بنفشه

شربت دینار

شربت سفر جلد

شربت سیب

شربت صندل

شربت لیمو

اگر اسفید بود و تسکین نشکند و خفقان را شفقت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم را
 با ابل سازد و بعد از قوت دهد و اشتها آورد و دوا صغیره را قوی نماید صفت آن قندید
 یک انار و یک کند و پاو آنرا با پیو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک لوتیه بر سر آن
 ریزند و گویند شربت سیلو و فسداع حار و تپهای صغری و ذات البجبت ذات الریه انار قندید
 صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت رد و کمر برای حیا
 صغری و تسکین عطش نافع است و کمین طبع نیز میکند صفت آن زرق گل سرخ تازه چهار
 لوتن کند و در من آب گرم بر سر آن ریزند و شباز و روز بگذارد پس انسان بیت مانند کند
 ریزند و جو شانداز طعم دوی گل باب و در پس آن کنند و چار من دیگر ورق گل سرخ در آب بزنند
 بر شانداز و مانند پس هر یک من آب را با دوی قندید بقوام آورند و شیا این چنین است حبس ادرار
 حار چشم و تحلیل ادرار و صغیر آن سفید بود صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشغری صغ عربی
 شیر از بر یک درم لعاب انبوت سفیده تخم مرغ سبب حاجت شربت شیان ساقه شیا جوز بوا
 برای عرق معمول است و صفت آن جوز بوا که مانع پشگری بریان است انار از هر یک
 بقتال گرفته و بنجته در آب شسته شیانها سازد و بعد از طرا استعمال نماید لهذا آن مجامعت کنند
 شیان زنگار بر کاج چرم دسل و دوسه و گل چشم مجرب است و صفت آن زنگار درم
 انبیا نضه اش صغ عربی سفیده از زیر از هر یک درم کوفته و بنجته در آب ساقه رطوبت
 میان سازد شیان ظفره برای ناخن صفت آن ساقه هندی زنگار از هر یک یک درم
 انبیا درم شق یکینج در فلفل هر واحد نیم شق و یکینج در شراب که حاجت حل کنند
 در کوفته و بنجته بان بیشتر شیان خسته چشم کند شیان غرب برای غریب صفت آن
 هر کس که از زردت دم الاغین گندار کل شب بمانی هر یک یک درم زنگار کمینج و انار کوفته و بنجته بگلاب

شربت سیلو

شربت بنفشه

شربت جوز بوا

شربت زنگار

شربت نضه

شربت شیان

شیاف کند

شیاف

در حرف الضاد

المعجم الضاد

آرد جو

ضاد و اجنول

ضاد و استین

ضاد و اقایا

ضاد و اقلیمیا

ضاد و برگ کاسنی

ضاد و پوست کدو

ضاد و خطیانا

بقدر حاجت سرشته شیاف کند شیاف کند برای قرح چشم مفیدست صفت آن ایندند
 نشاسته صمغ عربی کند سفید از زیر مساوی کوفته و خجسته در سفید تخم مرغ موافق و کار آینه شیاف نشا
 شیاف جهت اعانت عمل مهمل مجربست صفت آن تخم تخم شکر سرخ از هر یک یکصد صمغ
 خطی نمک طعام از هر یک ده درم کوفته و خجسته بر تنور نعل شیاف سازد و طریق سیر و هم در
 حروف الضاد و المعجم ضاد آرد جو برای درم گرم کرده مفیدست صفت آن آرد جو
 عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را سائیده و آب بنیب الثعلب بنیب کاسنی
 سبز آب کشیده سبز از هر یک صندل آینه زده و کند ضاد و اجنول برآورد و حاره فاعل از هر یک
 صفت آن اجنول که کاسر هموزین گفته کوفته و خجسته در آب پیچیده و پاشیده و غن گلیان بقدر حاجت
 آینه زده و اگر تسکین جارت زیاد و مطلوب با اجنول ناکوفته و فاعل کند ضاد و استین برای برن
 اسود که قلیب طحال بود نافعست صفت آن درق گلسرخ فاعل استین معشکی حبیب کار گفته
 بکوبند با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت بپزند و نما و کند ضاد و اقایا برای حبس اسهال
 صفراوی معوی تقویت معده و هما مفید صفت آن گل ارسی صندل سفید زرد و اقایا
 کوفته و خجسته با آب بود موافق در کار سر فیه کند ضاد و اقلیمیا برای بواسیر رحم نافعست صفت
 آن اقلیمیا می فاضل عروق مردانگ ابر با سوسم مدغن بزرگان هر دو حب حاجت مرهم ساق
 و نما و کند ضاد و برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفیدست صفت آن
 برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب خنجر طحی حاجت بروغن گلاب و روغن بنفشه حبیب در کوفته و نما
 نماید ضاد و پوست کدو برای کرب قلعی معوی نافعست صفت آن پوست کدو صندل
 گلسرخ کافور خب ضرورت گرفته و گلاب بقدر حاجت سائیده و نما و نماید ضاد و خطیانا
 جهت احتباس طشت کرب و تجربه بریده صفت آن خطیانا سائیده هموزین آن چنان با سیر

آب شسته برف است پانها و کند یک ساعت در آفتاب نشیند چنانچه خوب انگور برای
 طبابت طحال مفیدست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد و جنبه آفتاب
 مل با بونه اطلیل المکاشق چوب جها و حسب حاجت گرفته و در آب برگ جها و در سرکه و آب
 با شنبلیله منبر و افق در گرفته ساینده بگردم و کند چنانچه خوب است برای بواسیر
 بواسیر صفت آن چوب اسلالمین چهار خیز و نه گاه و نه خیز و نه خوب ساینده
 مرغ پس انداخته خطمی بر آفتاب و بید نافع است صفت آن لعاب خطمی بزرگ آن
 بهر پیه گوزن پیه زنگار و رغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته و نمازد نماز زنده تخم مرغ
 روی در در گره ریخته محراب آزموده است و بهر مرغ مفصلی که در میندی مویح با گوشت نافع بود صفت
 آن زردی برفیه مرغ و ظرف مس و خلک کرده بر روی آتش انداخته و در چوب حسب در کار
 مایه در آن ریخته قدری آب آخلک کرده بر روی آتش خوب بپزید تا آنکه بگذارد شود و غلیظ
 بگردد و استعمال کنند بزرگ آن با لاک آن گذاشته از پارچه بپزند و زردی و زردی بند
 آن اسهال مفیدست صفت آن زرد و صندل سفید هر دو برابر با قدری سبب لطیف
 آن حسب حاجت در گلاب و افق در گرفته ساینده و نه در آن زرد و هر چه و ده و نماز و کند
 و زعفران برای اورام صلبه و دیگر بی نظیر است صفت آن زعفران صبر از هر یک
 هشتین سبب لطیف از هر یک یک نیم درم بپزند با آب گرم و کند چنانچه خوب است برای بواسیر
 مفیدست صفت آن سحی چون هر دو برابر در آب سینه برینی و کند چنانچه خوب است
 جهت ایجاد خون و نیز نافع است صفت آن سرطان نهری آرد با قندار ریخ
 رت در آب ساینده و کند چنانچه خوب است برای جمع فواید و نافع است صفت آن
 صندل سفید گل سرخ طباشیر سادی در گلاب لعاب اسفنج بقدر ضرورت ساینده بگردم

ضماد اسلالمین

ضماد خطمی

ضماد زنده تخم مرغ

ضماد زرد و

ضماد زعفران

ضماد سحی

ضماد سرطان

ضماد سماق

ضماد کنند ضماد مسهم برای درم حارستانه بمیدیل است صفت آن کنگد متشتر نان میدو
 بکوبند و با شیر تازه در روغن کشیده روغن با بونه هر یک بحسب کار گرفته مرسته ضماد کنند ضماد سنبل
 برای استقامت صفت آن عنب اشلب مغز فلوس سنبل الطیب هر یک بقدر
 حاجت در آب عنب اشلب سبز بقدر ضرورت ساییده ضماد سازند ضماد شبت برای دور
 رخو مفید است صفت آن نمک خاکستر کزنب سر گین گاو شبت ممبر سادی در سر که حسب حاجت
 ساییده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنی که پستان آن لبنایت خورده باشد با نافع است صفت آن
 پیله گاو میش پیر قیل پیر بکباز دند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بماند ضماد
 شیر میش برای درم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید
 از هر یک یک آثار بر سر مخلوط نمود بر آتش بنزد که منعقد گردد بعد آن بزنجبیل ناخواه از هر یک
 یکتو که کوفته و بخته بان مخرج نماید و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفصل
 نافست صفت آن صابون جا بر در آب ساییده بیکر ضماد سازند ضماد صبر بر آورد
 سودا می محمد بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان منزه قلم مقل چربی
 مرغ منزاق گاو روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
 صندل برای ذیابیطس مفید است صفت آن صندل سفید گهارا فاقا قیال ارنی آرد
 از هر یک بقدر حاجت در گلاب آب گشنیز تر هر یک بقدر ضرورت گرفته ساییده برده ضماد کنند ضماد
 طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و در طباشیر
 سادی یا سرکه گلاب حسب حاجت ساییده برده ضماد کنند ضماد طین قیمو لیا برای بزرگ شدن
 پستان مفید است صفت آن قیمو لیا علف سفید از زیر زرا لنبج برابر با سرکه حسب حاجت
 ساییده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافست صفت آن عدس مناش

ضماد مسهم
 ضماد سنبل
 ضماد شبت
 ضماد شحوم
 ضماد شیر میش
 ضماد صابون
 ضماد صبر
 ضماد صندل
 ضماد طباشیر
 ضماد طین قیمو لیا
 ضماد عدس

برای آفتابیه برابری جگر را سائیده در آب آس و کاه رشته ضما و کند ضما و عود برای
 دفع است صفت آن عود مصطکی سبل الطیب است ترنج مسای و در سرکه و گلاب حسب
 این سائیده بر عود ضما و کند ضما و فوفل برای دردی که با درم گرم تب بود فایده میکند
 است آن فوفل برگ گسرخ عدس معطر گل ارمنی یا میا صندل سفید مسای کوفته و تخته در
 نعل رشته ضما و کند ضما و قرع برای حمه مفید است صفت آن قرع برگ خرنه کاهو
 ی که بوند و بالعاب قطونا حسب کاه رشته ضما و کند ضما و فوفل برای شهوت کلبی که
 مزاج باره باشد صفت آن ترنفل سبل الطیب چوب گسرخ مساک و آب پیچ
 ضما و کند ضما و قشار کند برای فتق معامی مفید است صفت آن تشار کند
 به جزا و مرغی اسک از روت انهر یک اب مرغی اسک از روت انهر یک اب مرغی اسک از روت انهر یک
 ن در جمع کرده ضما و کند ضما و کبریت برای جرب مجرب است صفت آن گندک آکوله سار
 و کبریت که در لاسک انهر یک یک کوله همه را با یک سائیده که حده نماند یک حده در دهن زرد که حده
 باشد آینه بریدن با نند و سه چار گری در آفتاب نشیند بعد از آن ضما و آرد و خود برین
 سائیده غسل نماید ضما و گل ارمنی برای رمد مجرب است صفت آن گل ارمنی صندل
 حبه روت عنب الثلب انهر یک اب در آب کشیزه مجرب است صفت آن گل ارمنی صندل
 و گسرخ برای شهوت بقری که از بطنم بود مفید است صفت آن گل سرخ سبل الطیب مصطکی
 مسای که بوند در گلاب حسب در کاه رشته بر فم عود ضما و نماید ضما و گلنار برای درم
 است صفت آن عنب الثلب برای گلنار در فم گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
 یا افق ضرورت سائیده ضما و کند ضما و کیله برای خراش حالین اطراف انشین و عانه
 در حاد و شوق مفید است صفت آن کیله خاکستر که جناب کار سائیده در

ضما و عود

ضما و فوفل

ضما و قرع

ضما و فوفل

ضما و قشار

ضما و کبریت

ضما و گل ارمنی

ضما و گسرخ

ضما و گلنار

ضما و کیله

صفا و مختصر

در حرف الطار و لطاف
طریق چوبه شکرطریق فورن
چوب حبیبی

دیگر

روغن حنا آینه نهاده نماید صفا و مختصر احتقر برای شخصی را بعد از تب هر غرض غرضش از آن
 روز و شب بیدار ماند هر چند تر خواب بیند و ندید فائدۀ نیک و چون با حق رجوع کرد و خلاصش از آن
 نهاده که بعد از آن چهار گری خواب کرد و بعد از آن باز همین صفا و میل آورد و تا یکپاس خواب نبرد
 و بعد از آن فصل الهی شفا کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کا بونخم خرفه صندل سفید هر یک
 داشته کا فوریک داشته افیون نعوان از هر یک نیم ماشه پودر ساسانه روغن گل بکند و آب کشنیر
 و زرد زدنکی سر که خرفه کرده بر آن که سر نهاده کنند طریق چهارم در حرف الطار و لطاف
 طریق چوبه شکر برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید است صفت آن مندی
 در آب ترکند قدری که نم بردارد بعد از آن باروغن یا سکن و دیگر روغنهای خوشبو مندی
 از دست بماند و آنقدر که بسیار چوب شود پس بطریق چوبه اگر چوبه بگزیند طریق خوردن چوب حبیبی
 برای امراض مذکوره که است و در حوض حوض عثمانی مفید است صفت آن بگزیند چوب حبیبی
 و روی در که دروغی باشد کشتال از کادو ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعیدار یا گلی انداخته
 در روغهای مناسب گلاب عرق کیوژ که وزن آن نهاده و آنرا باشد و در پیرشت فایده بعد از آن
 بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند از آن هسته آهسته و من طیف را که آهسته بپزد و حباب
 وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب حرق نمایند و غدا نان
 گندم و جو و غله شور یا دلا و کباب بی نمک زرد و حلویات مناسب و نقل با دانه بپزد و گوشت
 مرغ بپزد و در راج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب و پیاز بقدریکه صلاح گوشت کند و دیگر
 چهار کشتال چوب حبیبی بگزیند و ریزه ریزه کرده و در گیلانداخته و ده آنرا با بطریق سابق بپزند
 تا نصف رسد آتش متوقف نمایند و در طیف آهسته آهسته و آکنند و این را اخراج حوائج ضروری
 مثل روشن و طعام خفین و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه کلاه و یا جامه را نگه

[illegible]

سید او در وجه چوب چینی در سه دور هم احسانایت مفرست و باید که سفوف و حایین با دو سه مرتبه
 بر مریض فراج ترکیب اوده استعمال نمایند و به وقت خوردن خوراک پنج چینی و سفوف چند روز اول زیاد
 از دو دانگ نیم مثقال باشد و بتدریج اضافه نمود از یک مثقال تجاوز نه نمایند و در فراج معتدل
 چهار دانگ یک نیم مثقال رسانند و در مزاجه قوی از یک مثقال تا دو مثقال بمجون چوب چینی تا لیس شود
 نیز مفیدست همچنین کفوح بارود و المسک مذکور در آن چوب چینی انداخته باشد همراه عرق غرک
 نافع بود طریق سفید کردن دندان سنگ صفت آن مردو سنگ نمک هر دو برابر گرفته
 و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد طریق گرفتن
 و خان سندر روس برای حمل نافعست صفت آن سندر روس ساییده و بارچه پراکنده و فیل
 ساخته و چایغ گذاشته در عنق کنی اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس آتشگون دارند
 تا دخان جمع شود از کار و بارچه مرغ گرفته بکار برند طریق گرفتن دخان کنند برای ابتدا
 نزول آب سیلان طبوبات از مجربات او سادست صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
 گرفتن دخان است روش طریق کشیدن تیراب فاروقی صفت آن شوره پیچیده باشد
 زک شمشاد کبیر و از دانه جیره و کوب کرده و در عرق و بنفش با تش نام بچکانند باید که در هر
 گل حکت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای آس را سانس و نقطه که بر
 رسد مفیدست صفت آن ورق آس گلزار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب به جز و حب حنظل
 گرفته بچوشانند و باندک شکم و بعد ضرورت آینه طلا کنند طلای افیون برای جاتی
 صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز خیمه دانه را سایند و بارچه طلا کنند
 و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ
 باو گل پوست انار بقدر در کار گرفته باریک نموده شبانه روز در آب تر نموده و روز دیگر خند جوش داده

طریق سفید کردن دندان
 طریق گرفتن دخان
 طلای آس

طریق گرفتن دخان
 طلای انار

مانده چهارم حصه آن روغن مخ اضافی نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی
 مانده برستان میالیده باشد طلای با همیه برای قوت باهیه مفیدست صفت آن
 سیاه چند بیدستر حلیت از هر یک نیم درم مغز قیبه دانه و درم مشک خالص و دیگر کوفته
 ۱۰. عن با همین حبس تا اینخته بر قصبه جال کند طلای با دیگر برای جاق و قوت با
 ست صفت آن سپندان جب اخرو ع خردل از هر یک سه درم کوفته بخته با روغن
 این صفت است شسته دیگر مخ قصبه جال طلای با دیگر برای جاق و قوت باه
 برای از سوده است صفت آن گوی کجی سفید مع پوست کچال عاقر قرحا ج کثیر سفید زهر
 ز جال گوشت از هر یک دو دام اول جال گوشت و زهر میند سفوف ساخته نگا بهارند و
 بر میند جال گوشت و زهر شیر که فریب یک که نادر باشد پوئی در بار چربسته دو سه جوش خوب دهند
 اگر در صند از آن در سر گین گاو شش دو سه جوش داده بر آرز بعد از آن همه او و جمع نموده
 و نشاند طلای سازند طلای با همیه دیگر برای عینی مجرب است صفت آن مستی که
 شش ساندیشا بوزن یک نخود قرفل سه عدد باب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده
 طلا کنند طلای با دیگر برای قوت با و نافع بود صفت آن موسیای موافق
 صورت را در روغن زکس حسب حاجت گدخته طلا نمایند طلای براده علاج برای
 جانیدن شر مجرب است صفت آن براده علاج پینال گس بر در برابر گرفته بر روغن
 زده مخم مخ حسب حاجت سوده بر جاب نبات شتر طلا کنند طلای برگ دفلی بر قفل سفید
 صفت آن برگ دفلی بوزن قط با دام مخ مساوی گرفته در سر که موافق دکارا بخته طلا
 لای بسا برای بایکی عقب که مخلوق ناخت صفت آن بسا جوز بودا شنه
 هر یک چهار شانه چکر گوش آبی یک دام چربی خضیه خیر نیاید و برادر شراب آتیه سائیده خندانکه

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

طلای با

ایک آن شراب جذب شود بکار بر زطلای تمکار یعنی سها که برای نوبافیدست با سید جعفر خان حصار حرم صفت آن سها که تلیک کند یک شکر سفید برابر وزن کوفته و نخته سطلای کند طلای تمکار و دیگر برای همین منافع دارد صفت آن سها که بریان بازو کند چها چیه کتبه با پڑیا از هر یک کتبه لرح سیاه شمشه نیکه تو تبه بریان سه شمشه در عرق لیمو حاجت ساینده جویب بند و بوقت حاجت در آب ساینده طلا کند طلای حبس جرب نافع است صفت آن مردانگ برق چنانم حفظ لقیای فقره آرد عدس زیر آب از هر یک حبس کار باید که اول زمین را با سر کتفل کند و ادویه را بر وزن گل حبس کار است طلای کند طلای جیوار برای در گوشت که با دم باشد مفیدست صفت آن جیوار حبس صندلین بسوت گل رنی حبس حاجت در آب کشیز سبز موافق ضرورت ساینده گرداگرد طلای نامیه طلای حکا که اسرب بر آفرایش طالبین اطراف آتشین عانه که بسبب عرق حادث شود مفیدست صفت آن حکا که اسرب سفید از زیر مردانگ مساک در عرق حنا موافق در کار آینه طلا کند طلای حکا که سنگ سیاه برای سرطان مفیدست و آن زیاد شدن است صفت آن حکا که سنگ سیاه حکا که سنگ آهن نیز کن و حکا که مساک مساوی در وزن گل قد حاجت آب غلب اشلب منور آب کشیز سبز مقدار در کار با پیم آینه طلا کند طلای زرا و مد بر آرد و درون خاره بکینه نافع است صفت آن در آوند اشق پیاز زکس پنج فی زفت روی عکال البطم را پنج مساوی کوفته و نخته بشد سفید حسب در کار آینه طلا کند طلای سداب بر اسقاط حمل مفیدست صفت آن خشک شحم حفظ فقط از هر یک سردم یک گرم بود و در آب مخلوط کرده بر ناف عانه طلا کند طلای سفید و برای سرطان نافع است محاطت از نفع میکند صفت آن سفید از زیر گل

طلا تمکار
طلا تمکار
طلا ای جرب
طلا جیوار
طلا حکا که اسرب
طلا حکا که سنگ
آسیا
طلا زرا و مد
طلا سداب
طلا سفید

و عصاره که هم مساوی بر وزن نریت قدر ضرورت آینه طلا کنند طلای سیخ برای
 بشو سفیدست صفت آن شیخ برنجاست با دوام تنج برابر با دوام البونواند و بوزن
 یکا و حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر بر او اول الفیل نافعست صفت آن صبر
 برای ریش آقا قیاس است اما برابر گرفته و بختی با مسکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
 ی علوق قضیب ایزرگ کند صفت آن علوق یعنی زلو و خرطین با بر هر دو یکو بند
 و بجن کج و موافق در کار آینه بزرگ طلا کنند بعد از آنکه بسیار یالیده باشند طلای کافور
 ای خندان سفیدست صفت آن کافور مردان سنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
 ریاسیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای مویخن آتش آبا گرم و مویخن گرم
 سفیدست صفت آن گل ارمنی سفید کاشغری مردان سنگ خنابر بر ریاسیده با با مسکه
 هر دو حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان سفیدست صفت آن
 کندر و دغ سوخته آرد و مساوی گرفته و بختی با مسکه حسب حاجت سرشته و بوزن طلا کنند طلای
 کند یک بر او اول الحیبه نافعست صفت آن کند یک فیون خول سیخانی خا
 بزم بهر برابر و آب ساییده طلا کنند طلای مردان سنگ که موی را جعد نماید صفت
 آن مردان سنگ در ماز و آمله ورق السور و کزمانج طبله از هر یک بخندم گرفته با ب مورد بقدر
 و رت گرفته آینه طلا کنند طلای مردان سنگ ای سحی جلد صفت آن مردان سنگ
 ارمنی برابر هر دو ساییده بگلاب روغن گل هر یک بمطبت و رت گرفته آینه طلا نمایند
 ای مغان برای خلع و دوشی و دامن سفیدست صفت آن مغان مورد خطمی برابر
 آن کنند باز در دغ مفرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذو که بجا را لذت دهد
 زن دیوانه و شنیفه مرد و گرد و صفت آن خایه گریساده و پیر بر سرخ برابر و در

طلای سیخ

طلای صبر

طلای علوق

طلای کافور

طلای گل

طلای کند

طلای کند یک

طلای مردان سنگ

طلای مردان سنگ

طلای مغان

طلای ملذو

طلای مسک

طلای مسک دیگر

طلای منزل

طلای مویز

طلای نزد

طلای غله

در این غله

عصاره آمله

در این غله

روغن قدر حاجت بر بایان کنند که بسوزان روغن را قنطاریه طلای غله طلای مسک
 صفت آن مستی خوک کچا سمندر که کف دریا فلفل دراز بخی کبر سفید برابری گرفته و بخت
 در آب کوکنا حسب حاجت آینه طلا کنند طلای مسک دیگر محرب صفت آن چنان
 خضغ دو فرونی میباشد مانند سر بیان کوکنا و یکایر باید که صندل کلان گرفته آن موضع را
 انشوده استی که از آن تراود آنرا با بنی قیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای منزل
 انزال منی زن کند صفت آن سیاب نیم خرد و تنکار کا فور هر یک جزوی عملش خرد
 با هم بسایند و بعد از خرد کردن سوخته و کافور طلا کنند و مجامعت نمایند طلای مویز
 مویز ج برای خرد سفید بود صفت آن عاقر قره مویز ج ساوی در سر که کشت
 و آب پودینه حسب حاجت سائید طلای غله طلای نزد و در دم غلی گوشت را شود و در
 و سر و مسکن وجع است بعد تصدیک را باید که صفت آن صندلین یا تیاگل را منی روت
 سفید آب بوش در بندی تخم کاسنی طبا شیر کافور از هر یک هر قدر که مناسب باشد بگیرند گرفته
 و بخت با آب استغول سرشته مثل زرد نیار سازند طلای غله برای غله سفید صفت
 آن یا تیا صندل یا قیاسوت ساوی در آب کاسنی سبز و آب غلب استغلب سبز
 برود قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پا نزد هم در حوت لعین الغیر المنقوطة عصا
 آمله بیت فتن آب ابتدای نزول تقویت بصیرت و چشم و در ابتدای مدحرب است
 صفت آن آمله تازه را در بایان شکی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بنشینانند
 و در ظرف گلی با نش طاهر که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدست نیم حرکت دهند تا بقوام غلیظ
 آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسد گاه درازند و عندا حاجت قدری از آن استعمال نمایند
 طریق شان نزد هم در حوت لعین الغیر المنقوطة غره کوکنا ریزند و بعد از صفت آن

محافظت العظیم

11

قلب کز نایب کشیده خشک کو کنار موافق در کار گرفته در آب حسب صورت جوشانیده و بر آن
 و نند غرغره کو کنار دیگر برای ملاذ و افتاده مفیدست صفت آن گلنار کو کنار
 الشلب کز نایب کشیده خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر در کار جوشانیده غرغره سازند
 آن آب چقدر برای خزان نافعست صفت آن آب پسته آرد و نود و خلی سبوس
 سب حاجت گرفته با سرکه حسب در کار غرض نموده سرالشب و بنفشه سبوس گندم
 شفاخ اصابع فائده مندست صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرب عدس مقشر
 سب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
 برای بد بوی مو که از دست با نافت صفت آن نژاد و سبوس گندم
 زنده باد امش همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق در کار جوشانیده صاف نموده سر از آن
 آبی بنفشه در حرف الفاقیله برای اسیر الف مفیدست صفت آن
 در درم زنگار زردم سائیده فضیله شسته در مین نهند قیله برای بند کشا و نافع سبت
 است آن کو بخی قد حاجت گرفته سائیده در گوشت پاک حسب ضرورت گرفته قیله
 برای قیله نهند فر زجه زعفران برای عقر مفیدست صفت آن زعفران
 لطیف شب یمانی عود ساج هندی انزروت هر یک سادی با پیچ غابی و زردی پیچ مرغ
 حاجت شسته فر زجه کند فر زجه نعناع برای حکم جسم بسیار مفیدست صفت آن
 اع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره از مین بقدر ضرورت آهینه بر دارد
 آن برای خوردن گوشت فاسد مفیدست صفت آن آبک آب دیده قو له
 خ و زرد قلی افاتی از هر یک نیم کو که کوفته و بخیه بکره حسب کار شسته فر صفا سازند
 حال مانند طریق همین و هم در حرف القاف قرص با بیطیس برای زبا بطرس

مفیدست صفت آن طباشیر ریاسوس هر یک پنجم گرم تخم خرفه نیم تخم کاموهر یک دانه و
 تخم حماض کشنیز شک گل ارغی صندل سفید گلزار سماق صمغ عربی از هر یک سه گرم کافور
 نصف درم کوفته و بنجینه در آب خرفه یا کاموهر بقدر حاجت سرشته افراس سازند شربت بکشند
 قرص زرشک درم معده و جگر و پنهانی بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن در زرشک
 متشبه با نروده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه گرم گل سرخ پنجم گرم بلونچینی
 از هر واحد یک گرم کوفته و بنجینه بلعاب استعجول قدر حاجت سرشته افراس سازند قرص
 بول اندم در قرح کلیه بلعاب استعجول صفت آن شاخ گوزن سوخته شب بامانی
 گل ارغی گلزار تخم خرفه مساوی کوفته و بنجینه آب خرفه حسب حاجت سرشته افراس سازند
 قرص طباشیر برای دیابلیس مفیدست صفت آن تخم خرفه گل سرخ گل ارغی گل
 مساوی کوفته و بنجینه در آب قراض سازند و محمد از لانی درین نسخه تخم کاموهر افزوده اند قرص
 قابض برای حلقه صمدیدی و حبس اسهال نافع است صفت آن در قرق کله
 پنجم گرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه گرم کافور
 و لنگلاب و وافق در کار برشند و افراس سازند شربت بکشند قرص طباشیر ملین
 محرقه درم خونت سینه را نافع بود طبع را نرم کند و تشنگی نباشد و صفت آن طباشیر
 چهار درم تخم بنجین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی
 تخم خشتا شانه هر واحد یک گرم کوفته و بنجینه بلعاب استعجول حسب کار سرشته افراس سازند و در
 عوونی و بیضیه باز دارد و صفت آن عود خام چهار درم کبابه صطکی قرقر سنبل الطیب
 هر یک دانه درم کوفته و بنجینه در آب قراض سازند شربت درم قرص کافور برای خف
 حار و شری فائده میکند صفت آن کافور سه جز و زعفران مغز تخم خیارین صمغ سفید

قرص زرشک

قرص شب

قرص طباشیر

قرص طباشیر قابض

قرص طباشیر ملین

قرص عود

قرص کافور

چهار جزه نوزخ کم کرد و جزه کوفته و بخیه با غسل اقرص سازند و در صحن فور برانی یا پیش
 فی مجرب است صفت آن طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حنا
 بیشتر تخم نیا تخم کدو شیرین صمغ عربی گلزار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
 آب اقرص سازند و قرص کاکج برای قروح کلیدی شانه و بول الدم نافع صفت
 از تخم خیارین حب کاکج مغز بادام شیرین مقشر با سوسن نشاسته صمغ عربی و دم الاغ
 لید تم کرس از هر یک درم افیون درمی کوفته و بخیه با صافی اقرص سازند و شربت
 آن کیندال قرص کبر اوجاع طحال و درم افیون سده آنرا نافع بود صفت آن پوست
 لبرائش از هر یک چهار درم زرد و زرد طول درم فنیگشت فلفل از هر یک نش و سم شوق زرد
 در کوفته و دست حل کنند و باقی او بیه کوفته و بخیه با آن بشیرند قرص گل برای تب
 یک پنجمی کشته مضید بود صفت آن گل سرخ اصل السوسن مقشر از هر یک چهار درم
 اشیر سفید سیل طبیب نشتین رومی از هر دو واحد و درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بخیه
 با آب سرد در کار شسته اقرص سازند و خوراک بنجاشه همراه بکیده کاسنی و شربت بندوری
 ص گلزار برای نفث الدم و باطیس مفید است صفت آن گلزار گل ارمنی صمغ عربی
 از هر یک چهار درم گل سرخ آفاقیا از هر یک درم کثیر او درم کوفته و بخیه با آب گلزار
 در کار شسته اقرص سازند و قرص کبر برای نفث الدم مفید است صفت آن کبریا
 ن عربی نشاسته کثیر از تخم حنا و زرخ تخم کدو از هر یک درم گلزار آفاقیا از هر یک یک درم
 کوفته و بخیه با لعاب اسفندل حسب حاجت شسته اقرص سازند و شربت از بنجاشه دو
 قرص مثلث بر اصداء دیگر اوجاع مفید است صفت آن حرکی افیون زبرالینج
 آن کافور و عفران پوست تخم لثاح هر یک پنج درم کند و از زردت آملد گل ارمنی هر یک و درم

صمغ
 صمغ
 صمغ
 صمغ
 صمغ
 صمغ
 صمغ
 صمغ

قرص ورد

مکتب قریوطی فتح

قروطنی عنبر

قبر وطنی کاسنی

درم الکات التار
سجل شب

کحل صدق

کحل کافور

کمال گل کنبہ

کوفته و بنجینه بگلآب یک هو هر دو بقدر ضرورت نرسیده اقراص سه پهلوسازند قرص و
برای سده جگر نافعت حیثا بلغمی و صفراوی را نیز مفید بود و صفت آن گسسخ بنفشه
عصاره غافق طباشیر یا سوسن یک یک در هم کوفته و بنجینه یا بکشته اقراص سازند قیر و طی
تخم کتان برای پزائیدن رم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان با بونه کلیل الک
مساجی در آب بقدر حاجت بخوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حسب حاجت باز بخوشانند
تا آب برود و روغن با نذ قیر و طی عنب الثعلب بر آذات اجنب مفیدست صفت آن
عنب الثعلب تخم خلی مفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانند و صاف نموده و با موم و روغن
روغن گل هر یک و نوزده باز بخوشانند تا آب بسوزد و روغن با نذ استعمال سازند قیر و طی کاسی
برای عدم حارثانه نافعت صفت آن آب کاسنی سبز عنب الثعلب سه سوم از هر یک
حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق هر کافور و طی سازند و استعمال کنند طریق
نوزدهم در حرف الکاف التازی الفارسی کحل شب برای بیاض بزل
شب کوری که دهند و جذب طوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی
سوخته برابر گرفته یا رب یک سائیده و چشم کشند کحل صدف که او تا در موم بر آن تقویت
و بسل و موعده بقایای رند نیز استعمال می کنند و صفت آن صدف سوخته چهار مالتو تیار
کرمانی بریان مغول است ماشه نبات مفید شش ماشه کوفته و بنجینه و چشم کشند کحل کافور بر یک
حرقت چشم فائده مندست صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یک درم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حنظل معنی رسوت شش درم کافور یک درم گندم و بار یک
و یکبار بر نذ کحل گل کبجد برای دفع بیاض گل چشم معنی پهلوی مفیدست صفت آن
گل کبجد گل چنبلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد و شب یمانی برشته و دوام بنجینه یا رب یک نموده

السنه فصل الجور و برای یختن شتره ناخت صفت آن چهل و چهار درم است
 و هندی سوخته و نان کند و پوست صنوبر سبیل الطیب بهر برابر یک ساخته و مال کنند
 آن شج بار و استغای سار را نافع بود و صفت آن ماز یون که هفت روز در سرکه
 خشک نمود و باشد غار یقون پوست بلبله زرد از هر یک پنج درم عصاره فستق نیم
 درم پنجم کاسنی مغز تخم خربوزه و باموس از هر یک دو درم تخمین فوس خیار شیرین
 از هر یک پانزده درم این هر سه را در آب بچکرم حل کرده صاف نموده بقوام آرد و در آب
 و تخم آن بشنزد و خوراک آرد و در دم تا چهار درم کل کل آن شج حار برای تنهائی که
 باشد مفید است صفت آن ماز یون در غار یقون پوست بلبله زرد و سیب
 یک پنجم از هر سه درم نیم عصاره فستق سبیل الطیب افیون از هر یک
 و درم گفته دجینه باسل حبثا مجون سادند شربتی سه درم تا چهار درم گهره برا
 و شرم درم و درم سیار مجرب است صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص
 درم شب یا نانی رطل اول شب را در ظرف آهنبین بریان کرده بعد از آن لیمون و خشک کرده
 با کبر قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنبین جل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد
 بان همین دست و آب لیمو خشک کرده باشد تا که بوجه نیک مخلوط شود و جدا بسته نگاه دارند و
 این حاجت آب یا سینه آن کی گرم کرده اگر در چشم طلا کنند یا در چشم افکند بطریق مستقیم
 حرف اللام کوب کبیر کرده اگر مرقی گردانند می را بفراید و باه را زباده کند و دل
 باغ را قوت دهد و عصاب محکم گرداند صفت آن مغز لیمو مغز بادام مغز فندق
 و حبثا مغز گردگان مغز جلغوز مغز حبثا لیمو ایرو بیان خرنوبان شتاقل و همچنین
 و این زنجبیل کوبه و شربتی از هر یک پنج درم سبیل الطیب سعد کونی و فلفل کبابی و حبثا شتاقل

در وصف

در وصف

در وصف

در وصف

در وصف

در وصف

در وصف

در وصف

تخم گندم زب تخم سکنجبین یا ز تخم سیب تخم لیون لسان البصافه در تخم عقرب زرد
 از هر یک سه صم جوز بویا سه دانه دار فلفل از هر یک دو در تخم خضیه اشکباجیه تازه خرد شده
 خشاش از هر یک دو در تخم قصبه گاو سوده سورجیان بوزیدان فصلع خشک از هر یک چهار در تخم پسته
 زعفران معطر از هر یک سکنجبین حوضام و دشغال و روق طلائی عدد و روق نفوذ پنجاه عدد
 عنبر شمس یک مثقال شک مالص نیم مثقال کوفته و نیمه باسل سفید سوزن او در بطریق معروفه
 سازند و خلطه برای صداع حار و تبوی و غشی تقویت دماغ مفید است صفت آن گل گلاب
 و گل ارمنی صندل سفید هر یک یکا شده در عرق صندل و نوله سائیده آب کشیده سبز آب بنار
 آب کدوی سبز هر یک چهار نوله اضافه کرده در شبی و در روز فراخ انداخته متصل بینی حرکت
 دهند لطوح که نوله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون و عصاره
 گوگرد کبر اهریک یکا شده همه را سائیده در آب گوگرد یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته
 کاغذ را شل رو پیچ تراشید و سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو دقیقه بچکاند و حقوق القطر
 از جربات صاحب تذکره بر تقویت باه و تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن منزه حب
 پنجه دانه بست شغال و ارچینی تخم انجبره قرفل کلاه و در حب العنبر بر هر یک پانزده شغال شغال
 زنجبیل از هر یک دو مثقال و در شیشیان صفت شغال قسط تخم کنان بریان معطر از هر یک
 چهار مثقال کوفته و نیمه باسل سفید سوزن او در بقوام آورند و خوراک یک مثقال لعوق پسته
 برای نفث مواد سینه و سرفه نوزاد حب صفت آن سپستان نر به پنجاه دانه
 اصل السوس منقشر کیتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار دانه پوست خشاش
 و نوله سیدانه سه دانه در و نه دانه آب بجوشانند و بانبات سفید قدر حاجت بقوام آورند
 در آخر قوام شیر و خوش شیر و منزه بادام منقشر و تخم خشاش از هر یک کیتوله افزاینده بعد از آن

لحاحه

لطوح

القطر
لعوق حبسپستان
لعوق

منزل اول رب السوسن که ششما ضافه کانید و بقدر داشته و این نسخه را باین
 بر لعوق گا و زبان برای ضیق النفس و هر سبت صفت آن گاو زبان گل گلاب
 و زردی در جرج رب السوسن بچون سفید و پنج سوسن فلفل سفید از هر یک یک درهم بود و با لختی
 چهار درهم تخم ششما سیاه و نیم درهم خربانه شیرین یک نیم درهم تخم تربوز و دو درهم
 پنبه کشیده و در هم میل سفید بخورم نبات سفید پانزده دانه بود و معمول لعوق سازند
 آن ششما لعوق مستعمل معمول و مجرب جهت تسهیل استخراج بنجم و غلیظه و لاده خانه
 صفت آن مویز منفی انجیر زرد با لختی تخم ششما اصل السوسن ششما تخم کدو و
 بادشمان بادبان زرد فانی خشک خربا و ام قشقر حله بود و بند و لاسنی صغ عربی تخم خطمی شیر
 کمان بعد از آن که ساریم یک نیم گرم بود و در دانه آرد آب بچوشانند تا نیم آرد با ناله و صاف
 سفید با و آرد داخل نموده بقوام آرد زرد قدر شربت بچاشند تا دو درهم آرد با ناله بچاشند
 لعوق منزله برای سرفه نزلی بعد میل است صفت آن اصل السوسن خربا و تخم خطمی
 دانه از هر یک هفت درهم شربت دو صد و پنجاه درهم آب ترکند صباغ بچوشانند تا نصف رسد
 با ناله است در دم فلفل سفید و ام آرد زرد و خربانه صغ عربی از هر یک سو درهم کثیرا چهار درهم
 تخم سفید ششما سیاه از هر یک یک نیم گرم صلابه کرده بیا میزند قدر شربت ششما طریقی
 است و یکم در حرق السیم ما و اسخیا رحبت تب و ق و عوی و صغراوی و صغراوی و صغراوی
 دانه و سرفه حاره و در طبیب خراج در ق و تشکی نافع است و آرد نسبت از ما و القرح زیاد است و میل
 فلفل انیسون در دانه تب با و آردی بر آرد صفت آن گلاب و خربانه و لاده چند با از سر کلاه و زرد
 در دانه گل آرد با و آرد که ضیامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در نوری که گرمی آن خرد
 شسته باشد با و آرد با و آرد از تنور بر دانه آرد و گل یا خمر در نوره و سار

ما و الشعیبر

بریده بنفشارند و آب که بر آید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسب بریزند تا یک کاس
 رساند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه پیکیزند بعد از آن در گلاب یا جوگیرند و ما و الشعیبر
 که آنرا آشجو گویند منفعی اخلاط و مستحق مواد و خمر قوی و منقحی معده و سهل النفوذ در تمام بدن اندازند
 معتدل اندازد و سکن چشش و باروت همچنان اخلاط فاسد نکند و منفعی در معده نمیشود و در معده
 معده مضراحتی بار و دفع است و مصلح وی گلندست صفت آن جو منقه
 و در ظرف مس قلعی قرار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و آبش طعم بهین
 و در آن ساسی بختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که صفت آب تبدیل کنند بعد از آن
 مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوثره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر کسی
 آب بهضم گوشت آب اندازند ما و الشعیبر طعم میشود و ما و الحسل جهت فایح و لقوه معمول طب
 است و مقوی معده و با صفت آن غسل سفید کچمه آب دو حصه بچو شاند چون در
 زمانه صاف نموده بدر و بعضی در یک جز شمشیرش جز آب می اندازند چون نصف می ماند
 صاف کرده و مبدهند و اسهال و مغفورد یک جز شمشیرش جز آب می اندازند هرگاه
 سوم حصه می سوخت صاف کرده و میدادند ما و عنب الثعلب لوطب که آنرا عنب
 مروق گویند جهت حمایت که از درم جگر و معده باشد و دیگر انواع تپهای مرکب بر نافع تر
 اشیاست صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسی
 سبز مروق است و آن القرع و آن مینافع ما و انجیارت صفت آن مثل ساختن
 است و ما و القرع از ما و انجیارت و لکیم دارد و مستحیل بصفرا میشود پس اگر چه که خون آن خالص
 مناسبه بعمل آرد و جایگزین معال باشد استعمال او با سونق جایا شربت نیلوفر کنند
 ما و لسان الحمر لوطب که آنرا با رنگ بنفشه جهت اسهال و استسقا و درم جگر که به اسهال

ما و الحسل

ما و الثعلب

الوطب

ما و القرع

ما و لسان الحمر

ما را از اسهال و اسهال

ما را از اسهال و اسهال

ما را از اسهال و اسهال

صفت آن ترکیب با فلفل و ادویه آن با نند آب کاسنی سبز مروق است
 ما را از اسهال که آن کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و نفی مساک از مده عقده
 بهر ادویه و موسی که بسیار بنفید و دیگر منافع دارد صفت آن که بنفید بزرگ کاسنی
 ما را چسب کند و غسل نهند و بگویند آب بنفشانه و در ظرف قلعی در انداخته بر
 گذارند تا شل شیر بریده شود با صفت نموده بکار برند و اسهال را و الیاس
 چکیده کاسنی گویند برای حیات مکر که بنفید در آن زیاده باز آب بزرگ کاسنی
 را بنماید و با بنفشه بر صفت آن تخم کاسنی چهار تو که بنفشه آب بنماید
 ادویه شب باقی مانده و صافی کنند که هر چهار گوشه آن را بجا چوب بسته باشند و داخل نموده
 را برین بزرگان صفت مرتبه بجا کنند و گاهی بجای آب عرق کافور بان عرق حبث آب
 در نمید و برای آن ملج مقوی مده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و اسهال را نفع کند و در ادویه
 با فلفل صفت آن فلفل عدد و طبع بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند و
 با فلفل اندازند که آنرا بپاشند و خاکستر آگور بجا درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
 هر روز آب خاکستر تغیر دهند تا نماند پس آمله بیرون آرند و نرم نشوند تا بپوست
 شود و در یک نهند و همان قدر آب که او را بپاشند اندازند و یک کف جو بپاشند
 و در ظرف بنفشه بپاشند تا که جو خفته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپاشند
 که بزرگ یک پوست بجالانند و جدا نشود پس هر آمله را با مکته مختلفه ده جا جالان و در ظرف
 آن سبز بنهند و عمل همان بر آن فلفل اندازند که او را بپاشند و بست روز بگذارند و در
 بنفشه عمل تغیر دهند هرگاه تغیر دهند چند خوش خفیف باید داد تا در آمله نماند هیچ نماند
 بنفشه که عمل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشند و در ظرف سبز بپاشند پس از

مرکبات

مرکبات

مرکبات

مرکبات

مرکبات

چهل روز بکار برید و اگر بجای غسل قند یا نبات کنند لیل الحار و باد سرد و در حیات مناسب
 مرکباتی آنناس مقوی دل و مفرج و نافع خفقان صفت آن پوست درخت
 و استخوان درونی را جدا نمایند و سوزد میان را با چوب باریک تراشیده و در ظرف نقره بپزد
 گذارند و اندکی آب انداخته و سرخوف را از خمیر گرفته با نش ملائم بچشانند تا پارچه گداخته
 و دیگر آنناس را با تخم آنستید اول در ظرف بطریق فرغ گذارند و بالا آن با چوب آنناس و سوزد
 هرگاه گذار شود تمام از قند و نبات درست خست و از بید خشک گلاب و عنبر و مشک بویانم
 با چوب پادوان گذارند و در جوش بپزند تا شیر و را بنده بکنند پس در ظرف پاکیزه بر دارند و
 چاشنی و در مسطور یا شد ترشی لیمو و جز آن بپذیرند مرکباتی قلع صانع اورد و مفرج
 مذکور است صفت آن سبب را از پوست باز سازند و اندوه بیرون آورده و آب بچوب
 تا نیم نیمه شود پس قند سفید بقوام آرند مرکباتی حیدر جبت تقویت دل و تصفیه هوا
 و تقهیر ریه و منع نوازل و سرفه و دیگر منافع در مفرجات مسطور است صفت آن گاجر کبر
 و استخوان دور کرده و بریزد و بریزد و آب غسل حسب دگر بچوبشانند تا مهر شود و بعد
 بیرون آورده و در غسل صرف نمایند و بچوبش اوده فرو آرند پس از چهل روز بکار برند مرکباتی
 زنجبیل یعنی زنجبیل پرده گرم و خشک است با دانه زیاد کند صند و روده و گرده و شکم
 با روده نافع است و بول براند و چهای مغنی را سود دارد و صفت آن زنجبیل است
 آب بنجیسانند و آگاه پاره کنند و آب غسل بچوبشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس
 بر سر آن بریزند تا پاره شود و بعد از آن تناول می نمود و با نند مرکباتی سفرجل
 آن در مفرجات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چوب
 نمایند و در صلی بخت و آب بچوبشانند پس سر کنند و روز دوم بسن نه با چوبشان

در برای طبله مسافع او مانند برای آنکه در از و یا حفظ او گستر صفت
 طریق ترنید و همان که در آن گذشت لیکن برای طبله از خشک تر طبله هم تیار میشود
 بن افادی می اندازند هرگاه خراهند در افادی سازند و در چنین ترنید قریب فعل سهل و جزو
 آن هر یک یک کتله شک نهد در صد عدد طبله اندازند و اهل هند طبله را بعد از گرم شدن در
 مرغ خیا نیز جهت آساکل اجزای او و رفع گردیدن عین صفت بعد از چوب سبزه که استخوان
 البه در مختصات حکیم از زالی است بر استخوان طبله و تمکین و تحلیل او را در صلبه جگر و خیمه
 و آن در صفت آن حلیه تخم گمان آید و چو گل خطمی از هر یک درم گرفته و نیمه در آب
 پاک در حاجت نیزند چون قریب تخم آن در مغز فلوس چنانچه خیارشبه بخورم در آب گرم ملک
 از آنکه و بنزد غلیظ گرد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
 بنزد بخور در حاجت بیا میرند و در هم با سلیقول بر آفرده و مفید است صفت آن
 بنزد در هر یک است شتال فنه چهار درم گرفته و نیمه در روغن زیت در حاجت هر هم
 سازند و در هم خل نبخته شامی برای پاک کردن چرک گوشت دارد و اندام جراحت
 بجز آنست و در آن قرحه و خنک از آتش نافع صفت آن مردانگ ده درم
 لایه نموده یا ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه که خنک و در هم
 سازند و در هم تحلیلون برای انضاج و درم و تمکین او جاع حاره و او را درم گرم و تحلیل خنک
 و صلابات و سله و تعدد عصب و ریاح و نیمه فنه است صفت آن روغن زیت کنه سی یا چهل درم
 مردانگ بست درم تخم خطمی استخوان کرم و حلیه تخم گمان از هر یک بخورم تا بخت درم تخم بار
 سب و آب کنند و صلیح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مردانگ ابابریک ساخته در روغن زیت انداخته
 بر آتش نرم گذارند و بجزیری حرکت دهند تا مردانگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

برای طبله

طبله

مخازن

مخازن

مخازن

ظرف را از آتش فرود آورده و لعاب را در آن اندازند و بچوب شانه تا غلیظ گردد و پس در آن را
 بر صمغ زنده مرهم را ل برای دیابندن کرم صلیح و دفع گوشت فاسد و بر جراحت
 عسر البر و بقر و حاشاک و ناصور و شوخی و آتش نیز نافه است صفت آن موم سفید
 را ل کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بنجیه موم را بر وزن گاو ناز که مساوی مجموع باد و
 آهنی گداخته اول را ل بر بنجیه و دوسه جوش دهند پس کات را بپتور پس کافور بریزد و دم
 جوش را بعد از آن از آتش فرود آورده و بکاربرد مرهم رسوت صفت آن رسوت یکدم موم سفید و دودم روغن گل و روغن بنفشه از هر یک چهار
 صفت آن رسوت یکدم موم سفید و دودم روغن گل و روغن بنفشه از هر یک چهار
 اول روغن موم را گداخته و دودم را سائیده بیا میند مرهم زرد و برای پاک کردن
 چرک گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجمونی
 بصری کات سفید نیل نیده توتنه بریان مردانگ بکوب پنج ماشه موم زرد و دودم روغن
 کهنه چهار دام عالمگیری بدستور فرم مرهم سازند و شربت در آب بشویند مرهم زرد
 که بار بار در دم صلب رحم و صلابت آن تنجیر بر آورده صفت آن موم روغن گل و
 گاوچربی گرده نراز هر یک یک توله زردی بچینش زعفران با بونه کند از هر یک سه ماشه
 ترب سازند و با شیر و غلب سیر استعمال نمایند مرهم زنگار و محض قروح عتیق
 گوشت زاید و افح عفونات مواد فاسد و کلیه و نیت لحم و مسقط بوا سیر است صفت آن
 حاک البطم را تنج هر یک پنج درم زنگار و دودم کوفته و بنجیه بار و روغن زیت فدا حاجت بیا
 مرهم سفید آب کافوری برای تسکین بر دلوای شقاق مقعد و شوخی آتش سفید
 صفت آن موم سفید یک مثقال را در روغن گل بچینشال گداخته سفید با اسنگ از
 یک مثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفید و تخم مرغ یک

مرهم ل

مرهم رسوت

مرهم زرد

مرهم عتیق

مرهم زنگار

مرهم سفید
کافوری

از دواشته بنیز ایند مرهم سحوم برای خفاق درم مفیدست صفت آن چربی مرغ جلی
از ساق گاو دروغن بنفشه و مرهم سفید حاجت گرفته مرهم ساق استعمال کنند مرهم گویان
سحر برای اندال قرحه و اسیر که از قطع نمودن میرسد خفاق مقدرافا نمیکند صفت آن
چون شتر منز ساق گاو و خطمی کتیرا پیربط پیر مرغ پیر مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
در غن بنفشه در ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندال قروح بی نظیرست
صفت آن زبان سگ ساینه شک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کبجد در که چسب آهین
ان کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده فرص بنهند و در روغن کبجد در ظرف
آهین بسوزانند و در کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
در آن آهین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف بنفشه نگا دارند مسوح که موجب هجان شهوت
ای در نوایر و مجرب از مودست صفت آن منغر کبر خشک در روغن جنجیلی مخلوط
نمود و قشبانک یا بماند مسو حیکه موجب دوستی مرد و دل زن گردد صفت آن
عسل زنبیل حسب حاجت گرفته بر قشبانک یا بماند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود و حیکه
مرد از زنی فرود صفت آن گوشت مخلوط خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
در حال بارداری و بخوابد مسوح حال پس بر آجس عرق مفید صفت آن گل از منی
یا گاو که سر غم و دانگ جسم سادی بر روغن گل و لعاب آبنول محافظ ضرورت آینه بماند
سمل بار برای اخراج ماده حار صفت آن منغر فلوس هفت توله ترنجبین بنفشه
سحر یک چهار توله شیر بادام بنفشه و در منفع بار و کند کور میشود و از اید مگر وزن گل کند دو توله
برای آینه کند اگر در روز سهیل نشستی شود عرق عنیب الثعلب عرق کاسنی اندک بنفشه
عرق برشت نیاب آب را بسوزانند و عنیب الثعلب یا کاسنی را در صر پیسته بنهند از دو همچنین

هر مرغی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپراشش جو دقت سپهر کچری می ننگ ملائم بخورند
 مسهل حار اخراج مادی را بد کند صفت آن مغز فلوس نیست توله شکر سرخ چهار روز
 تربید بنیج و خراشیده پنجاه شانه فارغیون و ماشه ساسکی روغن میدا بنجیر از هر یک یکته در نیم
 حار که می آید اضاف کند غذا وقت دوپراشش کبوتر و بعد سپهر کچری مسوئله برده است
 تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضه بزرگ برای درد دندان که سبب گرم باشد مفید است
 صفت آن بزرگ مقشرد پارچه ساوی سرخ پوئی بسته در درای آب بچو مانند و صاف نموده
 نمایند پوئی الدین دندان گذارند بنجیر و کراول نماید مضمضه صفت دیگر برای آگاهی مفید است صفت
 آب غوره که آب ماق برابر مزج نموده مضمضه کنند مضمضه ریاس برانقل زبان و بلبلان
 ذوق که احوالت باشد مفید است صفت آن ریاس گل سرخ سماق ساه سکنجین و بنجیر
 هر دو برابر موافق در کار برستود مضمضه مضمضه مضمضه مضمضه مضمضه مضمضه مضمضه
 صفت آن عاقر قرحا پوست بچ که گوناگون در شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب
 حسب حاجت بچوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
 نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالین صاف نموده
 مضمضه کنند مضمضه عاقر قرحا برای نقل زبان و بلبلان ذوق بجز است صفت
 آن عاقر قرحا مویخ خردل مساوی بسر که حسب حاجت گرفته بچشود مضمضه مضمضه
 مضمضه عاقر قرحا دیگر برای تحریک انسان نافع است صفت آن عاقر قرحا
 پوست بچ که گوناگون در شب یاقی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بچوشانند و صاف
 مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان فواید صفت آن غنبد لهند
 که از زنج کشنیر خشک هر یک ماشه گونا چهار ماشه کونا چهار عدویه و آنکه فواید علم مکتوب

مسهل حار

مضمضه بزرگ

مضمضه حشر

مضمضه ریاس

مضمضه سعد

مضمضه سماق

مضمضه عاقر قرحا

مضمضه عاقر قرحا دیگر

مضمضه عدسی

دو یکم گفته در سبب آب بچو شانه چون سوم حصه بسوز و صاف نموده مضمضه کنند و بزیر النج
 نیز نماند نموده می آید مضمضه کا فو زکمت جوش دهن مایه فیدست صفت آن
 یک مناسب حاجت گرفته در آب تر کرده مایه صاف نموده کافور موافق در کار در آن
 مل نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب **ابغول** برای همین مضمضه صفت آن
 لعاب بپزند آب گشنیز سبب سادی یکا کرده مضمضه کنند مضمضه ماز و برای بجز یک سبب فضا
 در کتب بن دندان باشد مفیدست صفت آن ماز و مورد گلنا و سادی در سرکه موافق
 که بچو شانه بدان مضمضه کنند مضمضه **ما میران** برای جوش دهن مایه جود صفت
 آن ما میران عاقر قرحا تخم ترب یکم سادی در سرکه صاب جوشانده صاف نموده
 مضمضه کنند مضمضه مغز فلو س برای همین مضمضه صفت آن مغز فلو س یکا
 بچو شانه بپزند بجز حاجت حلقه و بگرم مضمضه کنند مضمضه مورد و برای خشکی زبان مفید
 صفت آن مورد گلنا در سرکه موافق گرفته در سرکه موافق در کار بچو شانه اند
 مضمضه کنند مضمضه در وی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گسرخ سماق
 بچو شانه چون سوم حصه بسوز و صاف نموده مضمضه سازند مضمضه بجز بچو شانه
 بچو شانه و اکثر همین علاج کرده شدلی جوش دهن آتشک از اکل می نماید و در آتش
 جوشیدن آن احتیاج بر همین نیست و اگر خواهد اند قلیه و خشک خورده صفت آن پوست
 تخم پوست درخت کبکمال بنج حنظل پهللی ببول کشای خورده و بابرگ و بنج و پوست
 سبب سادی که از هر یک نیم پاؤ در سادار آب بچو شانه تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
 بشه لگا بدارند هم صفت شربت است معجون بز و در امر باه فعل عجیب در صفت آن
 در تخم شکر تخم حباض تخم گند نا تخم حنظل تخم لیمون مغز جلونه مغز حب القلقل مغز حب الزلم

مضمضه کا فو زکمت
 مضمضه لعاب
 مضمضه ماز و
 مضمضه مورد
 مضمضه در وی
 مضمضه بچو شانه

بوزیدان و ج شیرین تو دین لسان العصار فی شفا قل مصری بهنین دار فلفل ملقیت قره
 از هر یک یک نخ و کوفته و بخیه با عمل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه باشند
 معجون سازند شربت سه دهم باشد و معجون بپا در برای قوت باه برای کسی که
 ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای اساک منی و تقطیع آن نیز فایده میکند
 صفت آن پوست پیسل پوست بچ سنگا هولی ساد و پهل پهل پوست بچ بول
 منع بول خشت الحیدیه و بر خولجان بشیر بر درده زخمیست بسته از هر یک یک دهم مغز بلاد کچله
 از هر یک نیم دهم مغز هندی گوگرد که در شیر گاوسه بار خسته باشند هر یک دهم زردی تخم مرغ چاه
 عدد باید که اول کچله را در آب تر نمایند پوست از آن جدا شود و بضمی مرغ را در آب جوشانند و
 زردی از آن بگیرند و باقی ادویه کوفته و بخیه با عمل سفید سه وزن ادویه بشیرند خوراک
 نهایت میکند معجون بلاد در دیگر در قوت باه و مجرب است صفت آن عاقره خان و انجا
 مغز بلاد مغز بادام مغز جلغوزده اسکندنافوری از هر یک توله جز بول اغلب مصری شفا قل
 بهنین تو دین زخمیست از هر یک توله زعفران بسیار تخم زردک تخم انجیر و تخم کونج از هر یک یک توله
 فلفل دراز مسطک روی تخم بلون از هر یک یک توله که بخند مقرر چهار توله سمندر سوکته شکفتی
 هر یک نیم توله سفید پنجاه توله عمل سفید کف گرفته یکصد پنجاه توله پستور مغز معجون سازند
 خوراک اول و شفا ابدال از ان شمشیر صبح و شمشیر شام معجون جلالی در اساک منقذ
 و تضییع را محکم کند و لذت جماع دهد و نبات مجرب است صفت آن مشک و ادویه
 عنبر شهاب کیمتال زعفران کبابه بزرگ البیج سفید سنبل الطیب عود خام قره دار بهنین
 مسطک و ادویه از هر یک شفا لسان العصار فی شفا قل از هر یک سه شفا لسان العصار فی شفا قل
 از هر یک چهار شفا پوست خشخاش و باغ کجنگ نکر در دفت بهجان گرفته باشد و شفا

معجون بلاد

معجون بلاد دیگر

معجون جلالی

کت سفید و شغال حب النیل سفید چهار صد عدد و دارو باراکوفته و فنجته باسل سفید و وزن
 دویست بقوام آرد خوراک یک شغال تا دو شغال معجون حجر الیوم سنگ دوه رشانه بریزند
 صفت
 ان مغز تخم که و مغز تخم میارین مغز تخم خرپوزه حب کا کج هر یک پنج درم حجر الیوم پنج درم
 طایه کرده لعل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم ناسه درم معجون زر سکه
 ای گرم کردن مبنی نافع است و دران لزج و لذت پیدا میکند صفت آن فلفل در لعل
 فلفل قرقه دار چینی قر فلفل خوبان هر یک یک توله و دین بهنن بوزیدان لسان العصاره
 طایه برین سعد منیل الطیب هر واحد سه توله کوفته و فنجته باسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند
 صفت
 است دو درم تا دو شغال معجون پیاری برای قوت باه و غیره صفت
 ان پیاری دکنی پاؤ آمار چو اسه نیم آمار مجبیه نیم پاؤ درود آمار شیر گاؤ بچو شانه گاو مهر شود
 شگل کبوتر گرد و دیر اخوب سائیده نگاید از دود گو ندر برشته نشاسته برشته از هر یک پاؤ آمار مغز بام
 شسته نیم آمار آرد و رنگ نیم پاؤ علیحد نگاهد از دود سفید سه آمار و عن زرد یک آمار و اقوام خالص
 نشاسته و آرد و رنگ را در آن بریان نمایند و مغز با دام دگو ندر سیامینه ندر بعد از ان این ادویه
 ابرو نیم آمار گوشت دهاک نار جبل از هر یک پاؤ آمار لعل مصری دار چینی قر فلفل الیوم خور
 فلفل از هر یک چهار درم جو نود و توله بیاسه یک توله گل پسته گل پیاری هر یک یک درم
 ال کچال چال کیکر چال سنگا هولی از هر یک شش ماشه کوفته بعد از ان همراه کوه و ندر کوبیده
 نگران چهار توله شک شش ماشه سائیده بپزایند و دو دام صبح در دو دام شام خورده باشند
 در سورنجان جهت اوجاع مفاصل لغایت مجرب و مدوح است صفت آن
 درون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم سماکی پنج درم سورنجان دوه درم کوفته
 باسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنجه ماشه تا دو درم

معجون سورنجان

معجون زردی

معجون پیاری

معجون سورنجان

مجنون

مجنون سیر برای نقوه و صرع و فالج در عشب لوباسیه برص نافع بود و سده راقوت و د
 و اشتها آورده و نفخ دفع کند و قوت بفراید و رنگ نیکو و صرخ گرداند و حرارت غریزی را برافزود
 و به پیران بخت مفید بود و صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیشه گاو یک آن را برین
 نام را شود و باسل سفید شده و زن و مرد و غن و گاوس و دم بر سر آن ریزند و با یکدیگر مخلوط نمود
 از آنش فرو گیرد و این در بار کوفته و بخت با آن بیشترند و فلفل بسیار جود بود و فلفل مصطکی
 فافله کباب و صغار بلبله کابلی و ارجینی و تخمیل هر یک ده درم و دهم و خام زعفران از هر یک
 پنج درم و خوراک از صفت داشته تا یکتوله مجنون عشب تالیف و الد شریف بخت آن شک
 اخراج مواد سودا و ویلغیه و وجع مفصل مجرب است و صفت آن بلبله زرد چهار درم
 سیاه بلبله کابلی بلبله شاهتره و بنفاج فستق تر بر سفید مجنون خراشیده و فینون از هر یک پنج درم
 آله متشره دم برگ سنکلی ده درم عشب مغربی پنج توله کوفته و بخت باسل سفید شده و زرد
 مجنون سازد و خوراک از صفت داشته تا یکتوله و گاوس و حوض عشب چوب چینی پاؤ آثار در
 ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد مجنون عشب دیگر همین منفعت
 صفت آن عشب مغربی شش توله بنفاج فستق سه توله بادبان صندل سرخ
 هر یک یک درم و عصاره ریزند سه ماشه برگ سنکلی سه درم و عمو تیا شش ماشه کوفته و بخت با
 دو انده و دم نبات سفید سه پاؤ مجنون زرد خوراک از پنجاه ماشه تا یکتوله مجنون فلفل سیاه
 باضمه راقوت و بهشتها آورده و نفخ را دفع کند و نبات سلس البول و دلالت و درد در
 و اوجاع مفصل را نافع بود و منی را زیاد کند و باده را برانگیزد و در اندام سخت نماید
 قوت دهد و نشاط آورد و در رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را
 بود و صفت آن زنجبیل فلفل و ارفلفل و ارجینی آله متشره بلبله سیاه

مجنون

مجنون

مجنون

هندی زیاده در ج غصیه است پختنوز و پنج بابونه نارمیل اند هر واحد و درم تخم بابونه
 پنجم درم سوزنی سی درم کوفته پنجه پیل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن او و به بطریق
 متعارف همچون ساد و شربت از دوشمال ناچار شمال مفرح بار و درمالیو لیا و دیگر
 امراض بنایت تجرب است صفت آن مرورید ناسفته که بای شیمی هر یک کشتال کل
 کافور زبان لها شیر سفید غر تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه پشته از هر یک دوشمال غیر شهب
 برقی طلا محلول در قند محلول از هر یک دو درم ریب شیرین رب بنیرین از هر یک
 است شمال نبات سفید کبود است شمال گلاب بید مشک هر یک است پنجم شمال بطریق
 معمول همچون ساد و خوراک از یک درم تا یک شمال مفرح حار ساد و از حکیم محمد رضا دافع خفا
 و دافع ضغف دل و دماغ است صفت آن سعد زرد و در قند پیل الطیب مصطکی ساد و
 جریب عفران از هر یک شمال الیسا سه قافله کبار قافله بنار جوز به از هر یک کفین شمال
 عود خام چهار درم شمال کوفته پنجه با عمل سفید مصفی هفت و شمال علی بالرم شیرند خوراک
 از شمال با عنق گاو زبان شربت سیب شیرین مقلی تخم ترب برای نقصان شهوت
 که سیب عدم انصباب سودا بر نموده باشد یا ناست صفت آن تخم ترب نیم جبر شربت
 یک حب حاجت گرفته بکنجین جلی بقدر حاجت انداخته بکار برد مصلح بار و که نفع دارد
 که صفت آن غلب گل نبشته گلشن تخم غنمی سفید شاد بهر تخم کاسنی نیکو کوفته از هر یک
 هفت ماشه گل نیلوفر پنجاه عشابا کو بخارا از هر یک پنجاه شرب در آب گرم تر کنند بسیار
 لیس صان نموده گانند و تولد آن مالیدن باز صاف نموده بخورند منضج حار
 الفنج ماد و بارد فایده صفت آن بچیکا کاسنی نیکو کوفته پنجاه و یان نیکو کوفته پنج کرنش نیکو کوفته
 از هر نیم کوفته بر سیادشان با دیان نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

نخج بار

نخج حار

نخج سرد

نخج سرد

نخج حار

در حرف النون بطول بالفتح

نفع سحر
در این الواو
و جوهر صلب

وہی کہتا ہے کہ

اصل السوس منقوشه بنقاشه مور منقش نه دانه انجیر زرد چندان شب در آب گرم کنند
صبح چوشانیده شام نموده بکشد عمل چهار توله در آن ماییم صاف نموده بخورد بطریق
بست و دوم در حرف النون بطول بابونه برای گد اخشن شیر بخور مفید
ست صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی صلبه برابر دود غن زرد و آب قدر حتما بخور شام
دما نموده بطول کنند بطول گل میسوبرا اخراج سنگ کرده و شانه و تسکین درد و اما
سفیدست صفت آن گل میسو گل کسب تخم خرپوزه تخم خیار بین خار خشک هر صفت چنان
گرفته در آب قدر ضرورت چوشانیده صاف نموده بطول کنند و نقل آنرا سائیده بگرم نه
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند بوی نیک نه صفت آن سعد قر نعل
سنبل الطیب در دما وای بسا بند و در مینی و مندر طریق بست سوم در حرف الواو
و جور عود صلیب برآمده بسیار نافع است صفت آن عود صلیب جد و از هر یک
یکما شاد در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در وطن چکانند طریق بست چهارم در
حرف الیا یا قوتی قوی النفیج که با مرص سوداوی و النجوه کما نفع عام و دیو دل جگر
را قوت دهد صفت آن شک بنذر مرص و اید یا سفته مرصان که با میسمی فرخ شک
کا و زبان درونج عقربی نعل یا قوت عقیق یعنی ورق طلا و ورق نقره غلبه شهب غفران
کا و از هر یک یکدر مرصند لیلین طباشیر زرد باد و بنجوبیر قر نعل سافج هندی عود قاری
پوست ترنج از هر یک دودرم گرفته و بنجیه و جواهر اصلایه کرده باقند سفید و مس سفید هر یک
بنجاه درم چنانچه مفرست تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره اوسیه
لضم هزه و نشدیدیای تحتانی هفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل بود طمانک
چهار و نیم شاد شد توله دوازده شاد است دالوق یکسر نون و فتح آن ب انگ چنان

لکونات به کمال المطالع خوش فرزان لطبا مشهور اند و بنامی محبت یک یک
 بقایه شش فرزانگان برسانند و بعد از تصانیف مقابله بچشم حرف قریش با ملاحظه اقدس آوردند و اظهار
 و صفای که اندرین نسخه از نواده آسم در مانده بود بیان خازن بارگش بر آورد و گوی که نام فرزند
 که چندین شش و کوشش بنا بر نامور شیخیت بزرگ محبت فرار گرفته چنانچه بر اینا و دی اند
 هر کس را در وقت به نموده مواهیر بزرگ و خرم یک ششم تا خدای و شفت هر کس را وانی که تا کی است
 پایان رسیدن طبع گردیدن این نامه و از دهم شهر رجب الحرام بیستم ذی القعدة هجری چه خوش است
 بے و ستوری خالصانه مدوح الصدق علیه السلام اختیار طبع ساختن این صحیفه ناجائز و نارواست
 باد که صورت ناقرانی از کتوف سر سر خط است الهی آینه که بانی طبع و تصحیح و قریش بر این
 قلبی مرتب علمی رساناد و آنرا که خواستگار در دست تدریس میطالع است باشد سفید و گویا
 حکیم غلام تفسی خان حکیم غلام خاغان حکیم آغا جان خان حکیم جانی خان حکیم جانی خان حکیم جانی خان

خاتمه الطبع مطبوع هر اهل طبع این مطبع

مخازن التعليم احب التعلیم محمد امی شقیب رسالت پناهی سلی الله علی خیر خلقه محمد و آل محمد
 الی یوم الدین تواند بود که تقود نامحد و فوق روح از ان وقت جیب امان تواند نمود و با
 پوشیده و بسا که این کتاب را جواب حاوی کلیات مفردات و معالجات و مرکبات طب
 و قدیم سیمی به مخازن التعليم تصنیف لطیف تبرا اداوان سقراط دوران حکیم محمد آقا
 علیه السلام کمالات آبا حکیم محمد سرمد آبا زبان غلام تفسی خان مغفور و سیرور
 خائف با شرف مصنف علام سابق الکلام که پیشتر در مطبع دیگر طبع گردید و در سنه ۱۲۸۰
 انطباع آن را حاضر و موقوف کنایه که این مطبع بهم رسیده چنانچه نقل کال اصل اجازت تصانیف
 سو صرف و در ذیل این بروج و اثر الممجوزة بنایان بر ملاحظه مسامحان در ان مندرج بعد محبت

ظرفانی که از جالینوس نامی بود حکما از بده الاطبا جناب مقامات ایاب حکیم سید محمد یوسف
 حب دام بالمواهب در ماه فروری ششم مطابقی بربیع الاول ۱۲۹۹ هجری با تمام
 دید و انام خلاصه چارنشیگ مرزا محمد ابراهیم بیگ پرنسپس متوده محضر درین مطبع
 در شعبه طور واقع و در اسر در کانپور مطبوع گشت بطبع خاص و عام مطبوع گشت

قطعه تاسیخ

نور افرازی طبع کشاکش	در فن طب ساله ناوار	بی بدل بعدیل غیر هم
تصحیح کامل تقدیم	سال تاسیخ طبع غم	گفت زیبا مخزن تعلیم
		۹۹ هـ ۱۲

نقل اجازت نامه صاحبزاده مؤلف کتاب

باب ناد غریب که تاسیخی نام آن مخازن تعلیم باشد مؤلفه جناب حکیم غلام مرتضی خان صاحب
 محرم والد بنده درگاه است که جناب ایشان بزبان حیات خویش به تصحیح و تطبیعش پرداخته
 و در بر خاتمه آن اعلانی تحریر فرموده تا دیگری قصد تطبیعش نسازد و بعد مقال جناب
 محرم حق تالیفش وراثت بمن رسید حال منی جدا پر شاد صاحب مالک مطبع شعله کون
 متوری من این کتاب را باغبان مطبع خود آورده اند آئینه جمله اعلی مطابع را آگاه میکنم
 از من رخصت انطباعش نیابند زیرا بطبعش نیز از دوزخه بانیان بجا میوزیانی خواهد شد

العبد

غلام رضا عفی عنه غلت حکیم غلام مرتضی خان محرم

مزیل الاغلاط کتاب مخازن التعلیم

صنف	مطهر	فقط	صحیح
۳	۴	مرداب	نواب
۱۱	۲	در علم مبرود	در علم نمبرود
۲۸	۱۴	اقل	اول
۴	۱۸	امر -	آخر
۵۶	۱۳	مرض است اگر باشد	مرض است شامادوم گرم اگر باشد
۷	۱۸	مرض است اگر باشد	+
۱۸۹	۱۸	بکسب غلبه خط	بکسب غلبه خط
۲۹۱	حاشیه	سوم حصه دوارا	سوم حصه سه دوارا
۳۱۲	۱۲	نورین	نورین

طیالار مع براسه هر انتخاب است تا فرین خنده و میخ افصح و لایح جاکو و غفره ۱۶۱ نورین خط
 نیزاب فاروقی نسبت به مرکزین شده و غفره ۲۹۱ بکسبه مرقوم بود و هست +